

مفت کرم و اشتن در فت البا سجی قزوینی تاریخی تالیف مخدوده محنوی بر تولد و دفاتر
از سلاطین و وزرا و مت بنخ و هلا و شورا از دست سه ای که بر لاله سر زن من ^{لهم اللهم} داری پسر
شور بگئ عاشق شیده اداری یاری بندی سبب تنهی مقرر شده بود که روز دیگر او را افضل
رساند این مطلع را کفته نجات یافت سه از قتل مأمور شدن فردانهاست ^{و درگاه} خیری خان
از عزم امام جمیع دیگر یکی کاشی اف مشعر را خوب میگفت در عصر و دوسر اشیائی
بلغم پادشاه اشغال داشت از دست سه گریز شرک خواست ای شاه دین روا
زین گفت حاج تم بابل و باین بنت دوساید محظای ای و ابن همچو اقبال ^{بر} روشن بود که
پس بگزید داد سایه بنت : بهمن ^{کنگره} تقدیر چنان تند و کصورت : آینه گهر نهند در میزانت ^{نیز}
در خاک غرب بنت من همچون نیال : مشت خانی از وطن ای کاشش بزمی است ^{افینه}
ذارم حبیم ایمان ^{کنگره} ز آن چون گران : زبانم هم بر مردم دراز است ^{کنگره} شد و المنش که این نکر خاص
روزگار و زگین شنجه غرب آنار که پس از شمع و نفحه کنگه ببار و بعد انتخاب نوایخ
نامدار که مشتمل بر اخبار و محنوی بر سوانح ادوار و اعصار است مفروض بجهود جید پشمehr
دو تحقیق و تصحیح حداقت آثار با امدادات غبی و فوجیات لاریجی اطرافی یا و گمار مرتب کرد

مرتب کرد بد و بیان است امکان و انتشار محبوب فواید نامه و فواید هاشمه کشت و چنانچه بحر موافق در کوزه
در آید و مطلع در مختصر مفصل و اخبار آین شنخه جامعه برگزینی آزاده نشست و بعد از ناگفته داد
دقیق طبیعت در او ایل بکار رفت که نظری افی را برین تذکره حرف جایز نافی خانه و از بس که.
خرم و اخیاط لازمه ذهن مستقیم و فهم سلیم است در قیود راز بمنابع مطالعه بزرگ زی
له ذکر کوزه برآید مهندس گردید و چون پیر کشاور حال دفعای پیشین و بحثی برگزینه کمال و از هر چیز
تفصیل را مفہمند است بعض مراتب که عالم را محبب نایخ بانیه بخت لقب گشته ناید پیش
از نفعی کن اهلیم فطرت و نظرگیران شده بخیرت آنکه هنگام سیر ابن سنت اهلیم حکایات
در وایات مؤلف اور ارق راجحه دعای خبر و اسننه عای مسن خانه اشر که بمنزله سؤال
ثبت غایی این بود است با ذرا مابینه و بگاه که دیده نوجه براین شنخه جامعه بکتابند ما مول او را
دورق زبان و صحیفه سان ثبت نایند ان الله محبب الدعوات صلی الله علی خبر طلاق محمد
واله واصحابه الطیبین الطاهرین و على كل من وصل به بين اليقين وبر سمع الدین وستکوا عليه
سلیمان کثیر کثیرا مدهشت

سنت انتخاد مرأة العالم

متحف طبقات البرى

پوشیده خاند که چون از احوال خبر می‌آمد حضرت خلیفه آلبی فراغ دست داد و در کراسامی امراه عایه^{لهم تقید}
که دودمان عالیشان مصده خدمات شده اند ناگزیر است و بون تفصیل اسامی امراه حضرت
خلیفه آلبی زیاده برآنت که درین مختصر نجده و تفصیل اسامی هر کب را فاضل نیاه شنخ ابو^{الفصل}
در کتاب اکبر نامه مرقوم فلم بدایع رقم کرد انبده درین مختصر بزرگ راسامی امراه کبار اختصار افتاد
خانه خان پرم خان سپه سالار بهادر وی سرکان و سب او میرزا جهان شاه ترکان پرسه
در ملازمت حضرت جنت آشتیانی بمنتهی خانخانی و امیر الامرائی رسید و منصب امالیقی^۰
شاهزاده عالی قدر منازع کشت و بسی اتن صاحب اقبال بیان سلطنت این دولت سنجک^۰
پدر پر فنه و فتح نبند و سلطان از رای جنگلی خان خانان شد ترسبت علاوه مظلومی دو
طلبی اتن بزرگ نهاد سب سلیمان شرخاهم داشت و دیوان اشعار ترکی و فارسی دارد و به
از طهور دولت ابد پژند حضرت خلیفه آلبی سپه رسال فرمیت که میخواهد درین کجرات از د
فرانی افغان بشہادت رسید و نایخ اتن واقعه شهید شد محمد پرم باقیه ایند میزدشت هر خ^{۱۶۵}
بن میرزا ابراهیم بن سلیمان میرزا جون بخشان بست او رکب در آمد انجا بدرا کاه جهان نیا^۰
اورده در سلک امراه چهزاری مشتمل است و حکومت مالوه وارد تردی بیک خان از^{۱۷۰}

امراز کا رحبرت جنت ائمہ فی نو در سال اول حلوس خلیفہ الی بواسطہ مصلحت بسی ۔

بیرخان بقتل رسیده ششم خان خاتخان از امراء کبار حبت آشیانی بود و حکومت کامل داشت

و بعد از پنجم خان بمنصب خاتخانه‌ی رئیس‌الوزیر مدت چهارده سال نجفست سپه‌سالاری و

امیر الامری امیازداشت و درسته اشتب و نهایت و نسخه‌ها به مجلس ملیعی درکذب شد مرزا رسم (۵) مارک

بن سلطان حسین مرزا بن سید ابراهیم مرزا بن شاه اسماعیل صفوی چون از دست نخالیت

بهرادر و غلبه افزکب در فن کار نتوانست بود پیاوه به رگاه جان پیاوه آورده در سلک اهرا
چیزی داشت (۶۰) .

بیرون خان بعد از فتح کجرات که به عنوان مذکور شد منبع خانخانی و امیر الامراًی و سلاطینی

رسیده امروزه سال سنه که باين مرتبه عالي خرقى كرده و مصدر خدمات عالي و فتوحات غلبه
شده از فهم و دانش و علم و کمالات آن بزرگ نهاد هرچه نویسند از صد بکي و از سبادنگ

شفقت عام و تربیت فضلاد علی و محبت فقراء و طبع نظم اور امور دشبت و امر غرر بتفصیل و

کمالات اف زیارت باب دولت فرم خود نماد رعایتی طیخان رمان از طبقه سنتا نسبت
۱۴۴۰ میلادی، ۲۲ آذر ۱۳۹۷.

در ملازمت جنگ اُستیانی چاپن پادشاه بمنتهی امیر الامرائی رسید و را باهم سلطنت

سلطنت خلیفه الی کار او نرقی کرده مصدر فتوحات علیمی شده ^{۱۷} چنانچه در محل خودش
ذکورست و در آخرینی در امام علی بیان ^{۱۸} قبل رسیده او هم خان ^{۱۹} نسبت رضاع حضرت خلیفه
الی داشت برتبه امیر الامرائی رسیده چون مصدر قتل ائمه خان شد در عرض بعضی من ^{۲۰}
چنانچه بمقتضی ذکورست مرتضی الدین صیلی پسر خواجه مسین از نسل خواهیه
ناصر الدین عبید الداھر است در خدمت حضرت برتبه ارباب امارت رسیده و دلک
امرای کبار منلک شد و در سنده باسطه و اجهد و اغوای اهل فنا دارد منوده بکجا است
و در سنده منحد و مقاد که حضرت خلیفه الی مرتبه اول فتح بکجا است منوده واجهیا بر جی او را که
بر کوه چنان پناه آورد و در نیاده حبس ماند و باز هراجم حسر وانه رفم عفو بر حرام او کشیده
به کمال فرستادند انجا برام خواران موافق نموده و نوت کرد شمس الدین محمد خان ائمه
خطاب خان اعظمی داشت ائمه حضرت خلیفه الی بعد برتبه امارت و دلک است رسیده
از دست او هم خان جام شهادت عیشید محمد خزر کوکن سمش من طب با غلام خان پسره
شمس الدین محمد خان ائمه است بعد از پدر بین خطاب عالی شرف انبار با فتح خواری
شد و حکومت طلاق بکجا است از انجا بنا بر و لوله و شورشی که سودا مرا جان مرای ^{۲۱} داشت

سخراجا اخنبا رکر عضو خان از سلاطین کاشرسن هشیره جنت آشیانی مرد
جاله اود بمرتبه امیر الامرائی رسیده و در کندشت پیا در خان برادر خان زمان بود شجاعت
در دانگی ایضا زداشت و به لئه امرائی خنجری رسیده بود و در بقی کشته شد و میر محمد خان
اکله که نخان کلان استهار داشت برادر فردک خان اعظم بود بمرتبه امیر الامرائی رسیده مصده
کارهای او فردک شد و در سنه ثلث و نهانین و شعایه در پن کجرات باجل طبعی در کندشت
محمد خلی خان بردسی از امراء کبار بود و در بنگاله در کندشت خانیخان خواهزاده بزم خان ن
خطاب خانیخانی پادشاهی سلطنت پنجاب و پنجاب سلطنت سلطنت سرفا ز بود مصده
خدمات عظیمه شد و در سلک امراء خنجری انتقام یافت و در سنه هشت و نهانین و شعایه
در بنگاله باجل طبعی در کندشت شهاب الدین احمد خان در زمرة امراء خنجری بود و در بن
دولت ازو مانغ جلیه نفوذ رسیده و سالها حکومت کجرات و مدنه حکومت مالوه داشت و
در سنه هجده و نوزده در این و دیوبخت حیات سپرده سعید خان برادرزاده چنانگزفلی
بیک سنت و امروز سلطنت بنگاله سرفراز من و در سلک امراء خنجری انتقام دارد
پرمحمد خان در اینه احوال ٹالب علی بود بوسبله پرمخان بمرتبه امارت رسیده سلطنت

نحوه دستور فراز کشت و در جنگ بر بانبور غرق شد راجه بیار محل راجه ولاست این پسر^(۲۳)
در ابتداء دولت روز افزون در سلک دولتخواهان مشتمل شد از امراء کبار شده و در اکره در کنده
راجه کبوانه اس^(۲۴) وله راجه بیار محل مذکور در سلک امراء چهارمی انتظام داشت و در نه
ست دشمن دشنه - در در اخلاق لاهور در کنده شد و احوال بجز اسلام سیدت جامع در لاهور
که امروز اکثر مردم در آنجا با داد نماز جمعه قایم میباشد و همچنانکه وله راجه کبوانه اس شد^(۲۵)
کارهای دنیوی از دست او برآمده بنا نجف موضع خود مردم فرم کشت حال از امراء چهارمی است
دولت ولاست بیار دار و عبدالجده اصفهان نوبنده و اهل فلم بود بمنتهی امارت رسیده
مصدر خدمات عالی شد که راوسایی رسیده بسته بزرگ داشت احوال بیرونی شد^(۲۶)
مذکور شد سکن در خان اوزرکب از امراء کبار بود و در بقیه نجف زمان موافق نمود و در
قوه و باز کشت نموده در سلک دولتخواهان در آنده در نهضه ثمانی و شعبان در کنده شد
عبدالله خان اوزرکب از امراء عالیت نبود و براسته و ایمه که او را روی داد از حکومت مالوه
بچه ایست رفع صوره سلک اهل بقیه در آمده در کنده شد فیخان لک از امراء گلجه و بیانه^(۲۷)
دستم شکار بود در نهضه ارجح و ثمانی و شعبان در ملاصدیگانه در کنده شد^(۲۸) یوسف محمد خان بود

بر ۳۴ (۱۰) هجری
بود پسر خان اعظم سنت و مهمندان جوانی از خلبه شرب خرد کندشت نهین خدن کرد که از

امراز چهار هزار بست و در نجاعت و دیگر صفات حمده سرآمد رینا و روزگار سنت و در فهم عقل

و داشت و سارکلاست مناز سنت شجاعت خان خواهرزاده خردی یک خان سنت

در سلک امراء چهارمی بود و حکومت مالوه داشت و در سنت و شصت و سعین و شصتم

از دست نوکران خود بشهادت رسیده شاه به ایام خان از امراه جنت آشیانی بود و درین

درگاه بمنتهی امراهی رسیده حکومت مالوه بافت و آنها در کندشت امیر ایم خان او ز

در پله امراهی چهارمی رسیده بود و در کندشت ترسون محمد خان ساقا نوکر سرم خان که بجه

بعد از این بمنتهی چهارمی رسیده و در سنت اثنی و شصت و سعین و شصتم درگیر خان

برادر خواجه علیه المجد خان سخاب وزیر خانی و منصب وزارت و برنهاده امراهی چهارمی

رسیده در سنت همس و شصتم و با جل طبعی در بخارا در کندشت و از فرزندان شجاع

الشیخ زین الدین جامی سنت و از سر دولت برخاسته بشرف عجیز شرف مژده

محمد خادم خان (از امراهی رسیده و مسدود کار که بزرگ شده فوت کرد اشرف خان برشی

که از افضل و قیمت اور نام آن بکانه عصر محمد اشرف سنت از سادات عرب یی بود و سفہت

و هشت خط را خوب می نوشت در زمرة امراء کبار انتظام داشت مهدی قاسم خان در
سلک امراء کبار انتظام باقیه در جرکه امداد حضرت امیر احمد خان (۱۴۰۷) بود و مصدر خدمات ثابت شده است
در کنده شت تحویل خانه نیز پسر از اساتذه از این افراد بود (۱۴۰۸) این افراد در سرتاسر ایران
داشت و از انجاب با سلطه خادمه اوزمکب فوار تمنوده بینند وستان آمد و عینه کاه سکونت
ملدان و مدفنی سکونت مالوه سرفراز بود و در محله سارنکپور رو دعیت جات سپرده شد (۱۴۰۹) نعمت
ملطف بافضل خان از فدرای حبیت اشیانی و خلیفه آلبی سخاب افضل خانی رسانیدند و بعد
از این از طایبینه کنتری و نویسنده بود ببسیله مظفر خان بر بشبه وزارت رسیده درست بعده
سال وزیر با استقلال شد و چهار هزار سوار داشت و در سنت و نیمین و نیمی از درجه
درین پیشنهاد (۱۴۱۰) که بناست مرائب ایالت و حکومت رسیده بود در جنی که به فیض راجی
مقهور تعین شده بود در حبیت آباد و کن که در السنه و انواه بیان پر مشهور منصب رفته است
از سرای فرمجهوره بنا کشیده در کنده شت (۱۴۱۱) این از اصلی هاست برادر حیدر محمد خان است و از امراء کبار
بود (۱۴۱۲) مظفر علی نام داشت از نویسنده از نسبت بود سنت سال وزارت با استقلال
داشت بعد از آن بر بشبه امیر الامرائی رسیده در بنگاهه در خادمه بعی قافتالان بنشیده است

چنانچه در وقتی مذکور است خبر محمد خان از امراء حبّت آشیانی بود و بعد طازمت خبرت

خلفیه آنی نیز در سلک امراه انتقام داشت سامانه خان حلب بر از امراء قدم این دو دوست داد

سلک امراه و هزاری انتقام دارد ^{۱۷} سعیل سلطان دولتی از امراء حبّت آشیانی بود و

درین دولت تبریز به امارت رسیده بود ^{۱۸} خان حلب بر از امراء قدم سنه و بیست

که خل دماغ سیرت بده دو بانه سنه خان ^{۱۹} بسر گم کرد سنه در سلک امای سه هزاری

انتقام داشت در فهم و ادراک و شرکت از افراد خود مناز بود و در بیان داد اتفاقات در

سنه اثنت و نهادن و شاهزادت رسیده ^{۲۰} خان ^{۲۱} بزرگترین اعظم منصب بکی

الا رئیسی و امیر الامای رسیده خیز از نوکر داشت در برو دره کجرات بدست سلطان نظر کوچه

بشهادت رسیده چنانچه در محاسن مذکور است ^{۲۲} بسر گلیفه و کل اسلطنه با بر شاه

بغضابیل و کیلاست مناز بود و گهره اوسخ نمود و در سلک امراه چیز هزاری نظم بوده و درست

شع و نهادن و شاهزاده در ایام حکومت کشیده و دعیت حاجت سپر و فیض خان از امراء قدم مخدوش

این دولت سنه و امروز منصب وزارت منصوبت و چیز هزار سواره امداد ^{۲۳} ساده

از صفر سنه در خدمت عترت خلیفه آنی بوده و از امراء چیز هزاره است و مصدر خدمات ناشی

نیابت شاه میرزا شاه میرزا سفراز سنه بیانی میکت ترخان حاکم شاه در سکت
امرازه نیاری نسخام داشت و احوال او من ملکش مذکور سنه (۱۴۷) بیانی میرزا شاه
در سکت امراء نیاری مستلزم شده افخاد خان که راتی که از امراء عظیم ایشان سلطان
محمد که راتی بعد از فتح کوپرت داخل و نخواهند این در کاد مشده محل اعتماد کشت و از امراء پسر زاده
شده در سنه نهم و نو و نیج در کندشت (۱۴۸) راینکه بعد ولایت بیکانیر و ناکور سنه و از امراء
چهار هزار سربت سریب خان بیانی میرزا شاه اعظم اندک است امر و در سکت امراء نیاری مستلزم
شده بگوست غزنی که وطن اوست سفراز سنه (۱۴۹) ملک بیانی میرزا شاه روز
امراز نیاری بود در سنه نهم و هشتاد و شش در کوپرت رحلت نمودند هتل خان محمد سانجا
نکر بریم خان بود و مدت سی سال است که در سکت امراء نیاری مستلزم است و بیانی
در مردانگی انصاف دارد و بیکه عینیان سابق نکر بریم خان بود و درین در کاد بمنبه امرائی رسیده
در نهم و هشتاد و دو کندشت صحبت بیانی میرزا شاه حسن سانجا حکومت رهاسی داشت
برهاسی منوب شد از امراء چهار نیاری بود و بیانی انصاف در مردانگی انصاف داشت و در سنه
نهم و نو و شش در کندشت صحن الرین احمد بن عینیان خدیوال میر سانج بود اتفاقاً خوار خواجه

از امراء سليم خان بودهون داخل دو تخت امانت متده بمنه امانت رسیده حاکم پذیر شد درست
نهضه و نشسته و مراجعت نموده بمنه از راه جنپمان فواحی منتسبور که از در کاه باقی شده بودند
طبیفه آنی نشوون عایاقه درسته نهضه و نزد باعثی از راه جنپمان فواحی منتسبور که از در کاه باقی شده بودند
بنک کرده شهادت بافت ⁽⁶⁴⁾ ~~لار~~ خان گلکه برادر ادم گلکه بود در سک ⁽⁶⁵⁾ امراءی خواری استقامه داشت
در شجاعت و شجاعت از اینا در فوز کار نهاده از درسته نهضه و نخاده و دودور کند ⁽⁶⁶⁾ ~~لار~~ خان
برفراحت از امراء عبته اش باقی بود درین در کاه پیغمبر بمنه امراءی دو هزاری رسیده در کند
بنک کرده شهادت بافت رسیده نموده ⁽⁶⁷⁾ باز به وباره عبارت است از دوازده موضعی که در میان
دو اسب ⁽⁶⁸⁾ بنک و چون فرب پرگزه سبزه واقعه سبزه صاحب فیله و جعیت دار بود و بجهات
وشہامت در میان اهل نہاد استیاز داشت ملازمه حضرت بمنه امراء چهار هزاری رسیده
درسته نهضه و نشسته و مراجعت در کند ⁽⁶⁹⁾ از امراء غلبم ایشون بود و بله امراءی چهار
هزاری رسیده بود و باقی ⁽⁷⁰⁾ ~~لار~~ خان گوکه برادر ادم خان در سک امراءی خواری استقامه داشت
درسته نهضه و نزد دودور فتحه رسیده محمد بیرون ⁽⁷¹⁾ ~~لار~~ خان هلا دهند بود در فصبه امراء

امروزه نوطن داشت بنسب مبدل رسیده بگوست بکسر فواز شده آنجاود بیت جایت

سپرد مخصوص همان فرخودی سپر معین الدین احمد خان از امراء دو هزاری بود و احوال او در

ذکور است نزدیک کهان پیر قطب الدین محمد خان انکه سنه در سلک امراء چهار هزاری

منظمه داشت و امروز حکومت ولاست جونه کرد اند و شاه سخنخان اتکه جلد هزار اعظم شش الدین

اتکه سنه در سلک امراء دو هزاری استظام داشت ملک شاه پیر شاه بدرانع خان بود و

در سلک امراء دو هزاری منظم بوده در سنه هنده و نوزده سنت در کند شاه شیخ بزرگ هادا

دو خواهرزاده شیخ سلیم سکری داشت در سلک امراء دو هزاری استظام داشت علی

بلخیان اند رای بمنتهی امراء دو هزاری رسیده فوت کرد تا هست خان قوچین از امراء قدیم الحدث

سنه در زمرة امراء دو هزاری منظم است و سپه خان در سلک امراء هزاری تخدم

دارد فتوح از امراء سلیم خان بود و مبلغ سنت حضرت رسیده در زمرة امراء هزاری منظم

شده در کند شاه پیر ملکی از طایفه افغان است در سلک امراء هزاری بیت شیخ خان فیض

در صور سن فیضی عزرت میگرد و از برتبه امارت رسیده در سلک امراء دو هزاری

استظام بافت در سنه هنده و نوزده در کند شاه پیر ملکی خان مغول در سلک امراء ده

رسیده در کندشت شنیا ز خان کنیو از امراء دو نهاد بست و امر دز حکومت بخشیده شد
ما لوه دار و خواجہ جان ابن الدین محمد نام داشت خراسانی بود محبوب خان فاقیل از امراء کیا بود
پنج هزار نوکر داشت بخدا خان سپهی از امراء قدیم این دودمان غالب نسبت و امر در در سک
امرا سه نهادی انتقام دارد و حکومت کابل با منطق سنه ۱۳۰۰^{۴۶} ابن ابراهم بن
د خزراده کامران مرزا است و فایح او نگور شده بعد از آنکه کرفوار شده مدفی در قیدماند و در آخر
شفقت جلی عصرت او را نواز شد کرده بفرزندی سفوار ساخته بنت و صلت سرا در
بعلاک الافلاک رسانیدند و الحال در زره امراء نهادی انتقام دارد و موردنظر شفت اثر
ادمه هکم^{۴۷} . سپه راجه پیار محل سنه و از امراء نهاد بست راه ساری از امراء سه نهاد بست
ای لوزمی از امراء دو نهادی بود و در سنه سهصد و نود و کمیب در کندشت مادره^{۴۸} کشکه برادر
راجه مانشکه^{۴۹} بست و از امراء دو نهاد بست سبیت نهاد کوکه برادر بزرگ زین خان تهیه و در
د جنگ کجرات در کاب طغوات ب خلیفه الی شنیده دست و سنه سهصد و هشتاد
آصفخان فردی بود خیز سال منصب بخشیده داشت در کجرات در سنه سهصد و هشتاد
و سه در کندشت شاهزادی^{۵۰} ولد کمال خان لکه در سک امراء کیمیار و پانصدی انتقام دارد

۸۴
انتظام دار و باز بار انتظام کومنت چهار سالی در حکومت و لایت ماده اسم سلطنت برخورد راند ه
غطیه و سکنی نام خود کرده بود آخر بین در کاه رسیده از امراه دو هزاری شده در کذشت بک
جان بخیک از امراه قدم بود در سنہ سند و سخا و پنج در کذشت نزدی ولد فیاضان نگ
از جمله امراه دو هزاری شت و الائون حکومت بین کجات اشغال دارد راه به لشکر و پیر در زمره
امراه دو هزار بست محمد حسین مغلب بن شکرخان سال بخشی در کاه جان بناه بود و بمنجه
امارت رسیده دو هزار فور کرد اشت و در سال سند و سخا دو سه در کذشت سین خ
نیزی دار رانکری ازان سبب کویند که او در ان ایام که حکومت در است لا هجر باو تعلق داشت
حکم نموده بود که سند و ان بر جام خود تز و کب بد و شش پوند بد و زند و چون بربان سندی
پوند رانکری میگویند مشهور تکری شت دادمه دی قاسم خان بود در سلک امراه
دو هزاری انتظام داشت در سال سند و سخا دو سه در کذشت حلالخان و سعیدخان الحال
هر کدام کمپ ار و پانصدی اند است بخواه خواجه سرای از خدمکاران حضرت جنت آنکشیان بود در سلک
امراه دو هزاری انتظام داشت در حکومت دهی در کذشت نویه برگرد مغلب بن زمار خان
من در سلک دوز انتظام داشت در چهار امارت رسیده در سنہ سند و سخا و پنج در سلک

و هیلی و دبیت جات سپرد موره را جهاد از امراه هزار و پانصدی سب د حکومت بخود پوره دارد صهر خان

خاصه خبل از امراه دو هزار بست ذرخت خان خاصه خبل اذ امراه دو هزاری بود بساز خان خاصه خبل از امراه

دو هزاری بود صفت خان خاصه خبل از هزار بان بود ای سکون ده باری در سلک دو هزاری انتقام

دارد میرشد بیادر برتبه دو هزاری رسیده در کندشت تسلیم کولاپی تبر از توکران پرمخان

بود و درین کی خضرت بربته امارت رسیده در کندشت تسلیم کور او نیز از توکران بزم خان

بود و درین در کاه بربته امرای رسیده سپری شد ای دکه اذ امراه دو هزار بست احمد صنیع

خواجه سراجی در سلک هزاری انتقام داشت مهندیان سلدوزه اولاد در سلک توکران پرمخان

بود و در طازمت خضرت سرفراز شده بربته امرای هزار و پانصدی رسیده در کندشت خدمت خان

در کنی در زمده امرای هزار و پانصدی انتقام داشت و در سنه بیهده و نوی و میخ رحلت مخدود و میره خان

در سلک امرای هزار بست سریز پا افغان در زمده امرای هزاری هزاری انتقام داشت نظر به

ولد سید خان بگیر در میکه امرای کبب هزار بست نداد کوچک در زمده امرای دو هزاری بود فیاض خان

حسن پیر بربته امرای هزار و پانصدی رسیده رحلت مخدود رسیده نامه باز و ولد سید محمود خان

باز و در سلک امرای دو هزاری رسیده بود در سنه و نوی و میخ در جنگ سرکج شهادت با

شیدادت بافت رضویخان مدنی بخدمت شیخیزی منسوب بود برتبه امداد و دو هزاری رسیده
در کندستخانه شیخ فرید نجاری ساختی است در زمرة امداد هزار و پانصد بست راجه سرخ نیز از
امداد دو هزاری و عجیز سبکی برادرزاده فیض الدین علی مخاطب با صفاتی متفاوت شده داخل غربی
هزار و پانصد بست راجه روپسی برگی هزار و پانصد بست فاضل خان ببر محمد خان آنکه است
در سلاک امداد هزار و پانصدی بود شاه قلخان نایابی در سلاک امداد هزار بست شیخ نهاد خان نجاده
برتبه دو هزاری رسیده بود در سنه هشتاد و هشتاد و در جنگ شیرخان فولادی شیداده
برگی (۱۴۶) شاهزاده
شیخ خان برخی از امدادکار بود شیخیزی جفا ای از امداد قدیم این سلسله بست در قرون
جزئیات علم و حکمت خصوصا در موسمی بگاه داشت بود و طبع نظمی داشت و در باب آنکه ره
مشوی مشهور داکنی خان از طایفه ارلاست اول قلندر بوده و آخر برتبه امارت رسیده
طبع نظم داشت تئاتر و کافه را نظم کرده است از حسن خان برادر رسیده برگی در سلاک امدادکار
آنظام داشت بخت خانه ولد راجه مانشک در سلاک امداد هزار و پانصدی متفهم بست مرزا
سچان خان برادر حسن خان از امداد عالمقدار بود بغلی و مهارت خود نایابی از خدمکاران بنت
اسپانی بود و در ملازمت حضرت خلیفه الی برتبه امداد هزاری رسیده در لاهور فوت کرد

سلطان حسین بنا از امراء عالیقدر بود خواجہ شاه پیغمبر شیرازی نویسنده صاحب دفتر کنست
شمار معامله داشت بود از سبز کرفت و کبر نام امرا با دنخوش شدند و خطی از زبان او بیان
هزار حکم ساختند و آن بچاره تعلیل رسیدند چنانچه در محل خوبش مذکور سنت چهار سال منصب
وزارت از روی استحقاق اشتغال داشت سلیمان خان پسر مورخ افغان در سلک امراز هزاری
انجام داشت سبز بجهه با برده بسیج اعتصام از افران امتیز داشت و با خانه سبز
ملکو خان فصه خوان شاه طهماسب سنت او تبر فصه خوان حضرت خلیفه الی بود و کمال تغزی
داشت و در جریان امراه هزاری بود هایی سبیانی در این سلک امراه هزاری تولیت می داشت
امرا کنست محمد خان برادر هزار برسفت خان بود و در سلک امراه هزاری تولیت می داشت
و در ولایت کرد هبشهادت رسیده خرم خان از امراء دو هزاری بود و کندشت اینکی توافق نکند
در زمرة هزاری منظم بود و در ولایت رسیده خرم خان جوانی بود در هبشهادت شجاعت و خدمات
در پله امراه هزاری بود و در ولایت کونبلیه رسیده خرم خان اینکی خال میباشد
کن ب نظام الدین احمد بود بزرگ نماینده ولایت دامنه کوه کاون را بصرف در آورده مسدود
خدمات شایسته نشده و شجاعت در وادی از امثال و افران امتیز نام داشت شاه

شاه فهاد بن جان ترکان در سلک امراه کبار بود سپه پیغمبر بر شیر افکن بیک سنت که
از امراه کبار حبست آشیانی بود و الحال در سلک امراه هزاری انتظام دارد و کاکاز علی خان در
جگه امراه هزاری بود اتفاق خان پسر میر عبد اللطیف حافظ قزوینی سنت در علم نایخ بگانه سنت

و در زمرة هزاری انتظام دارد تکون مرده در سلک امراه هزاری بود فور پی نهم پشت
مه وفت از خان شیرین باعث انساس خاطر حضرت خلیفه الی میشد و در جگه امراه

هزاری انتظام داشت و در ابامی که قلعه سبوانه محاصره بود شیادت رسیده شد خان فور

غلام حضرت خلیفه الی بود سکفه طبیعت و نهم سرت بود در زمرة امراه هزاری بود و در کندز

152 پرموم بیک سنت جوان مردانه و صاحب سلیمانی بود در کشیر شیادت سبه

در کندز از صفر سن در خدمت حضرت بود و بر سه امراه هزاری رسیده در کشیر

در کندز شد که از مهد بن وفت سنت و در تصوف سلیمانی درست دارد و در

زداون 232 رفره امراه هزاری انتظام یافته ام وزیر دولابت بیار سنت فرزند ولد خان کلان از خان

ابن دودمان عالیت نسب و الحال در دولابت بیگانه سنت دوست خان بیاری

در سلک امراه هزاری انتظام داشت و در کندز شد ترکان من فراق خان و قزو

پناه آورده در زمرة امراه و زنگاری انتظام بافت بعد از جنده سال باجل طبی کندشت دای
خوبین رای لون از منزه نهاد در جوزه بست حضرت خلبانه آله نشوونما بافت در نهضه
شاهزاده کامکار سلطان سلیمان بزرگ شده خط و سواد و پیه کرده سلیمان شریعته باشد
شومکبود و نوستی نخلص دارد شیخ عبدالحیم کلنی از بنده کای فهم احمدت این در کاهنه
دور مسکن امراه انتظام دارد ^{۱۰۲۹۰} ببرگرفت خان سنه والمال بحکومت ولاب
او ده سرفراز نهضه ^{۱۰۳۰۰} علی و فضل که در ایام سلطنت حضرت خلبانه آله در سواد اعظم پنه بودند
وازدیک طلاق ببرگاه خلائق پناه آمدند امیه ^{۱۰۳۱۰} در نهضه نهضه و نواد موافق بست و شش
آله از دکن ببلوز است رسیده شامل مردم حضره اند کشت حب حکم مادر شد ^{۱۰۳۲۰} با اند با هنف
وزیرا به تبع معاملات عال واستغفال دیوانی بپردازد جنده سال با بن خد ^{۱۰۳۳۰} هزارجه
و شجاعه بعهد الله وله تقویت ^{۱۰۳۴۰} آنها بافت داشتمند تحریمه در فتوح علم فعلی و تعلی
از علاوه خراسان و مواف و نهضه دستان امنیا زد اشت در زمان خود در کل عرصه عالم «
شل و قریب خود نداشت در علوم غربیه از نیزه برات و ملسمه است نیزه بره منه بود چنانچه

چنانچه آسپایی بر اراده س خن که خود رکت میگرد و آرد میشید و آینه ساخت که از دور دو هر
نژد بکب اشکال غریب مرئی میگشت و بکیک چنچ دوارفه میند و فک امتد در سه سبع و بمن
در کشیر عالم تباخرا مسد امیره اهل منشی که از بنا بر امر بسبد نزیعت جهانی بود در سه
نهضه و سعاد و دو موافق پست و مشتم سال الهی بینه وستان آمد از علی بای خسروانی
بیره مذکشت و در دهی مدفنون شد علم علی خوب داشت و اقتام ریاضات و حکمت
در سر کتفی قمار بخ نوشت او علام منظع عالم رفت بافت بودند ملا سعید سرفزی در سه نهضه
و سعاد و سعیت بینه وستان آمد براهم پادشاهی ممتاز کشت از خولی و اشمندان عدو
بود . . . خلفت الصدق شیخ مبارک سنه در جمع علوم شنیخ عظیم دارد و مطهر حلبی
اخلاق و شرایب او صاف سنه و کمالات کسبی و دویی او از حد عصر پرور است و
مردم کار را با او اتفاق راست نموده مغربان حضرت الهی سنه و اعتماد دولت در کن سلطنت
وصاحب نفس قدسی و ملکات ملکی سنه تضییقات شریقه دارد و کتاب اکبر ناسه در
وقایع و فتوحات عزیز خلیفه الهی بیهارت شرفا رسی نوشته که کار نامه معالی بود با نام رسانه
و دیگر تضییقات مثل عبار و انش و در ساله اخلاق و غیره دارد . . . لاری مدنی نعلم همچنان

غلیقه‌ای اخصار داشت از همکار رفت و در عربلاخدا ذوق حلوای سرفه‌ی از کله مبارزت
رسیده چند سال در بینه‌ستان بوده بکمال رفت و چند سال در کامپینا ناده اشتغال داشت
و هزار محمد حکیم در سرمهیت والیان در سرفه‌ست میرزا والله سرفه‌ی از داشتنان ما در آن
بود در سنه منبه و سیما در بینه‌ستان آمده سال در درس خواجه سعین در سرمهیت
در بکه رفته مدفن شد حاطه ماسلند که در ما در انهر بگافط کوکی استهاره دارد از کبار علامه راه فراز انهر
بود از علوم عقلی و فعلی از امثال دافران امتیاز داشت به در سنه منبه و سیما در سه بینه‌ستان
آمده بعیا بات حسره‌ای مبایی کشت و خیچ راه مکرفة سرچه‌ای خبر کرد بله سلطان پوری
که خضرت عبّت آشیانی سخاچ مخدوم الملک از دیگر علاج امتیاز داده بودند در علم فقه و فقیه
کوی سیفیت بوده بود و از دولت خضرت غلیقه‌ای صاحب جمیعت مال شد چنانچه بعد از
فوت او فریب سه کرد زر از خانه او برآمد بکه رفته و در رفت مراجعت در احمد اباد کجرات شو
شد شیخ و شیخ دیگر سبب نه از دیگر سبب بلکه از امداد است که بکی از فصیحت دیگر سبب
و مولده شیخ لکون نام قصبه‌ای است از فصیحت مابن دواب بعنی لک و چون از بنا بر شیخ
عبدالقدوس سه خضرت غلیقه‌ای او را نوازش فرموده صدر الصدود را ساخته اند و آن

و مدست ده سال رازن فاتق مهابت صدارت کل حاکم خود سه بود قاضی حلال سنده که نسبت
اقضی العصافی عروج نموده بود علوم عقلی خوب داشتی و فطیعت را فی الحبله میدانست و پیر با
د امامت الصاف و اشت و در فاعل و توکل در هنگان در پیش بود حصیص لاهوری
علوم عقلی و نقلی نیکو داشتی و خند سال قضاي لاهور داشت ص ۱۷ از علی و دفت فضوحا
از قصاصات عصره بیان و صلاح ضرب المثل بود و مدتها و اقضی العصافی در کاه خلا بین پایه داشت
حالاً محظوظ تر وی از شد کرد و آن سبب ملارزا جان سنه در علوم عقلی و نقلی از افرا ان خود ممتاز بود و علم
تایخ نیکو داشتی در سنه نهم و داشت دو چهار از شیخی از آمده بعثت پادشاه افغانی
بافت و در سنه نهم و نوزده شت فوت کرد ص ۱۸ کا کو لاهور از فحول علی رهیست و نظر
وقاعده توکل از امثال و افرا ان ممتاز بود و هر شش صد و سی سه ملا جمالخان معنی و ملبوی
از داشتمدان وقت بود و در علم منقول سبیار و بقدری در معمول خود نموده بود و هر چهار بدرس
مشغول بود ص ۱۹ سنبی از فحول علی وقت بود سالی با غاده مشغول می نمود و اکثرها
کتب متداول را پاد داشت در سه کتفی صاحب صلاح و نقوی و در بافت بود ص ۲۰ محدث
lahori از داشتمدان وقت د سالی با غاده اشغال نموده ملا شیخ حسین نعمادی

علوم علی و نقلی داف م حکمت در را صنی ارآسته سالها در دهی درس کفت و منور جاند خشایه
کرد ملا شیخ تیمین نبیرزی داشتند بود و سالها درس کفت سید ولی از علماء دهی بود ملا بازیه
دانشمند دهی بود فاضلی بقوب مانکوری سالها اقضی الفضاه بود شیخ سیا : الدین صنی اگره
از هلا و دفت بصلاح و نفعی اتفا ذداشت شیخ ابوالفتح صنی اگره فاضلی ناصر فاضلی اگره فاضلی
صوفی از فضات لاہور بدیانت و تقوی مقاوم بود (ابن الصد اول نکر خانی لاہوری سید محمد برادر
از هرگز امر و بہ بود و بہتر بہ اهارت و حکومت و سید و خداوند لوابت بکر در جاکر او بود ملا اصلی)
رب داشتند محمدث و مفسر ملا متبهم درس ملا غلام علی کورد ملا خوارجی علی ماوراء النہری
ملا سسن علی موصلی در علم معمول و حکمت در را صنی صاحب فن بود از هنده باز بموصل فیض
ملا هجای لاہوری که امروز باغاده اشتعل دارو فاضلی غرضند سرفندی داشتند و باز پر اع فضایل
ارآسته بود خداوند اقضی الفضات و لابت کجرات بود فاضلی با باخرا به که الحال فاضلی
این سنت و علوم علی و نقلی مسید اند ملا سید مفسر سنبیلی حاجی کشمیری که امروز در دهی
باغاده مشغول سنت و علوم علی و نقلی مسید اند ملا عقوب کشمیری که مولویت دارد و شعر
پر مسکوب بدمخواه فنون شعر مسید اند حاجی ابراهیم اگره هالم عابد صنی بود حاجی ابراهیم مسجدی

سرپندی علوم تعلی مبد انت ملا دیس کو اب اری و در علوم حکمت و ریاضی و فیزیک متخصص بود
ملک شاه محمد شاه با دی که علم عقلی و نظری در زیده در ریاضی و فیزیک متخصص بود تمام دارد ملا عبد
حق که امروز در دلی سنت واقع معلوم در زیده وزیران شروع دارد و در لباس سفی مکنده را نماید
شیخ حمد محمد از اهل صلاح و تقوی سنت در احمد آباد مشهود ملا موسی سندی در احمد آباد
بود ملا . در جهن بوره در احمد آباد است ملا ای امروزه مرد خوش فهم ملامتی شرب
بود ملا السید ارسلان پوری ملا خالق کلبی اری کامبی مرد خوش طبع و شکفت و بی قید بود و
شروع مکفت و کابی در زبانچه مشتمل بر احوال حکام و علم و شرعاً و شرعاً نام کردند
نهضت خان بخشی در سلک امداد انتظام یافته علوم عقلی و نظری نیکو مبد انت و در زبان
نسوف متاز بود شیخ . اللہ ولد شیخ محمد غوث در کتب فتنی کوشیده و امروز در
سلک ادرست شیخ نیا ، اللہ ولد شیخ محمد غوث کتب فنابل مخدوده و بس
شبیه دارد همین در جهان که مدفنی صدیقه مفتی بوده و حالا صدر الصدر درست طبع نظم هم دارد
ملا بازی بر مفتی لاهوری ملا عبد الشکر لاهوری میر عبد اللطیف فرمودنی که فاضل و مورخ بود و
صاحب صلاح و تقوی بود مولانا میر ملارن ہرودی و اشمند بود ملا عبد اللطیف در آن خوند حضرت

خلفه آئی خان ولد میر فرد الطیب فرزندی مورخ بی بیل سنه و خدمت نزد کعب بخت
خلفه آئی دارو قاضی سنه فرزندی بصفا بل صوری آراء استه سنه ملا جیب لاہوری داده
در سنه و سر امد شورید که دار استه استه ملا عزیز مفتی لاہوری ملا عزیز الحبلیل ^۱
لاہوری برادر ملا ابو الفتح از منقبان روزگار بود ^۲ ملا عزیز مفتی لاہوری شیخ مفتی
خاوس سرمهی نبرزی در علوم فعلی امیاز داشت و در سکن امراض خسته شد
لاہوری شیخ فرزند بن کنبو لاہوری ملا عزیز اللہ در ہداونی سہہ وفت در خدمت خضری خلفه
آئی کذرا بندھ متصفت بصفا بل و کمال استه و در علوم سوچہ و تایخ و فتوح شعر مہارت خاص
دارد و چند کتاب تصنیف کرده و سلیقه شعر نیز دارد شش خان کنبو لاہوری ملا کاشم
کنبو لاہوری قاضی نبرز شیخی امروز بقیہ دلاہور مشغول سنه و مدیانت دامات
وفقا بل و کمال است انصاف دارو ملا عثیان خاری بزرگ و مجاهد مناز بود سید علیس
سریندی ملا فاسیم واحد العین فندکاری علوم فعلی و فلسفی در سنه کتفی ملا عبد السلام لاہوری
از خوی علی دلاہور بود ملا بزرگ دانشمند منجز و زاده وفت بود ملا سالم الدین سریندی لاہوری
سخاافت علی دلاہور علوم فعلی را تبریز بکو دانستی و سپیار منقی بود ملا رضا علی او دی زرخوی

از فویل علاوه متفق و محدث بود ملا العبد ارکنیوی سید محمد کو پادشاه فیصل انبالی
تخریج جایی سبندی از فویل علیاً بزید و نقوی مناز سنت بیلول دلهوی شیخ ناجی‌الله
دلهوی متصوف بیر عبد‌الله دکنی جامع جمع علوم بود ملا هجای مدرسر مدنی ملا
عثمان بنچالی میر مسپرد سکن پیان انتظام دارد بیر عبد‌الله صدر خراسانی بوده
جنت آشیانی او را صدر الافاضل ساخته بودند سبب در خدمت حضرت خلبانه‌الله
که را سبده ملانفی الدین شستری علوم غلی و نقلی نسبکو داشته در ملازمت حضرت خلبانه‌الله
الله مورود راهم شاہنشاهی سنت و با وجود کمالات مخلوب نفس سنت بیر عبد‌الله
شیخ فرمودنگانی که داشتمند متبر و متفق و محدث و از اهل وحدت و ذوق بود شیخ ناجی‌الله
دلهوی از مردمان شیخ‌مان پانی پنی و متصوف بود دکنی مشترکه صد و سهان و این فیضه -
اکثر اثبات در ملازمت نموده شیخ سلیمان سیدی وال از مشتیخ وفت بود بر باصن
و مجاهده امتیاز داشت و صاحب کرامات و خوارق عادات جلیله بود و پست و چهار
چیزی که اوردده دوبار سفر جماز نموده بکبار پا ترده سال در کمکه افاست داشته در نهد و مقام
و ز برگشت حق پرسنه شیخ محمد خوش برا دور بیلول دعوت اسما سید اشتبه در

بـسـ شـبـقـيـ كـهـاـلـ جـاهـ وـمـرـبـهـ دـاشـتـ وـعـرـضـتـ نـطـيـفـهـ الـهـيـ رـاـ باـ حـسـنـ مـلـنـ سـبـارـ بـودـ
خـانـقـهـ كـبـ كـرـدـ وـطـيـفـهـ شـبـقـهـ دـادـهـ بـوـدـ نـدـ خـواـجـهـ عـبـدـ الشـيـعـهـ شـيـرـهـ خـواـجـهـ نـاـصـرـالـهـ بـنـ عـبـدـالـهـ
أـحـارـشـ بـغـابـ بـزـرـكـ وـصـاحـبـ كـهـاـلـاتـ سـعـنـيـ بـوـدـ وـسـالـهـ دـارـشـ وـطـالـبـ مـنـهـ
شـخـصـ مـبـاـكـ نـاـكـورـىـ رـزـخـولـ عـلـىـ وـرـوزـكـارـ دـاشـتـ بـنـجـ كـرـامـ بـوـدـ وـدـرـ نـوـكـلـشـ فـيـ غـلـبـمـ دـاشـتـ
وـسـبـادـىـ اـحـوالـ بـشـرـ خـطـيـبـ الـوـلـفـضـلـ كـاـذـرـوـنـيـ دـمـوـلـاـ نـاـعـادـىـ طـارـمـيـ دـرـ كـجـاتـ كـبـ
عـلـومـ مـنـوـدـهـ بـوـدـ وـدـرـ آـخـرـ عـرـفـسـبـرـىـ نـوـشـنـهـ وـبـيـ شـتـمـلـ بـرـجـاـرـ مـحـلـدـ مـوـسـمـ مـبـيـعـ الـعـبـونـ قـبـ
نـفـسـ بـكـبـرـ بـغـرـائـنـ تـبـرـ بـالـغـاتـ شـرـيفـهـ دـارـوـ قـرـبـ بـهـ بـنـجـاهـ سـالـ دـرـ دـارـ اـخـلـافـهـ أـكـرـهـ بـاـفـادـهـ وـ
اـفـاضـهـ كـهـ دـاشـهـ وـازـ زـيـاتـ كـهـاـلـاتـ اوـغـزـنـدـانـ صـاحـبـ كـهـاـلـ انـهـ كـهـ فـقـرـ وـزـكـارـ نـوـاـشـهـ بـودـ

هشتم مملک الشیراز علامی شیخ ابوالفضل و مشیخ ابوالبخر و غیرهم و مبلغ موده اسامی فرزندان
بروفق اهل العین فبغی سبیت داشته ام و در شهرزادی قعده سنه احمدی والتف ده
لاهور بر عت حق پهنه مشیخ کامل و فخر المکمل نامزد خونت آوست مشیخ ادمن جنپری
صاحب کمالات معنوی بود ساہ رشت و طالبان ممدو شیخ پنجوی سنبلي صبا و بالمن و
کمال معنوی اشتباه داشت و میان وجهه الدین کجرا فی مدت پنجاه سال بر جاده ارشاد

ارشاد و هدایت ممکن بود لغفرنگ خانه و توکل کند را بندی و هدایت در سر کفی و علم غسل و
نقی خوب داشتی و اوصاصب تصانیف شریفه است شیخ السیده فبراہادی صاحب
دارد از این حالت بود سالی از ارشاد طالبان مخدود شیخ نظام الدین نادری سالی پیش از جاده
مشیخت ارشاد طالبان مخدود شیخ حلال نامبری صاحب عارف و عالات و مرور کمال
صوری و معنوی بود سالی بارشاد طالبان اشتغال از اشتغال در این شیخ داده هی صاحب ذوق
و میان دو عجده ذکر کرد سالی بر سرمه ارشاد هدایت طالبان مخدود شیخ موسی آنکه کشف
و کرامات اشتیار دارد در او اجل سلطنت حضرت خلیفه الی و رکن شد و در لاهور مدفو
شیخ نعمت آن صوفی کجرانی حکیم شرب بود شیخ شب الغفران اعظم بوری سالی در پر کش
اعظم بوری با ارشاد طالبان کند راند شیخ بی سعیت بجز و بلاهوری میگشید مشهور و معروف
بود شیخ رحمت برادر شیخ محمد محدث صاحب کلام صوری و معنوی بود و بیون در کجران
پیار شد در سنه منحدر و مخدود شیخ هدایت مکه نمود و در اینجا فوت کرد شیخ عبد الله بد اوفی که
در اصل نهاد بوده است و در دفت خواندن کلستان چون نیام پیر مولی الله علیہ وسلم رسیده
از اسناد پرسید که ابن پکس سب و اسناد پان منافب آنحضرت نموده بیرون

سلام شرف کشت بعلم و فضل مومنست در بیان و تقویت معرفت شیخ طه از علمای
شیخ سلیمان در کجرات می بود و شیخ ناهاد از علمای ادبین سنت و سالها در کجرات بود و در همانجا
در سن میله می خورد و نوادر چاره فوت کرد شیخ عبدالله سپهوردی در کجرات بود شیخ کبو مجدد
در کواليبری بود و عوام بند را عقده طرفه است و نبیر باارت او بر سند شیخ علاء الدین
او دی این پست اث بن نجاطه سیده سه ندامم آن کل خود را به زنگ داد و اراده کرد
هر چند گفت و کوی او وارد شیخ اسد بشیش کر کمتری خالی از جذبه نبود سید صالح فتحی
که بفتحبور میشه اشتبه را وارد و نبیر خالی از جذبه خود سید احمد مجدد و سید عبد الرؤوفی که امروز در برو
و خوارق سبیل را زود بده شد سید علاء الدین فادری که دی از بزرگان دفت بود این فقیر
چند سال باشیان هب کمی داشت شیخ کبو متنافی شیخ حبیب اللہ شیخ دیوبادی
هزنک لاہوری مبارک الوری خالی از جذبه بنت و از ارباب ربانیت سنت شیخ
کمال الوری خلیفه شیخ سلیمان شیخ ناکھواگره شیخ علاء الدین نکره شیخ مبارک
کواليبری شیخ جبل افغان شیخ خواجه خضری نجبا و شیخ مسعود اکره شیخ سجن خلیفه
شیخ خوارزی شیخ حاجی احمد لاہوری حاجی پوری مخدوم سندی و شیخ علاء الدین

جاده‌سندی شیخ بیک کاکوری شیخ محمد حاشش مبنی شیخ عبد الغفار و ملکی صاحب.

مکارم اخلاق بود شیخ سلطنه در بادی شیخ، سین آدیه شیخ نه، مجذوب شیخ ابن امرأ

شیخ قبس فخر بادی شیخ عبد الحمیر سانپوری شیخ رلن البری و لد شیخ عبد الغدوس

لکوه شیخ بیب لاہوری شیخ، کاکری شیخ سعادتی کبلانی شیخ پاچھہ کوہ پرشیخ

محمد حسین، سی محمدث کجرافی شیخ نسیم کیا کرند و فی شیخ، احمد بنی دلکی شیخ بدالله

بانی بنی جہان، کنہوی، کجرافی شیخ، مجذوب مبنی شیخ،

کالمی وال از من شیخ کبار بوجده عال وزید و قتوی بگانه وقت خود بود شیخ، از ولایت

پیار سنت پدر او امرابوده در عنوان جوانی او را دلوشد و سیر ملاد ابران کرده در عینداد

طاسب علمی کرده در کم حدیث خوانده مدت چهل سال در نہرواله ارث در طابن مخدوم و رقصو

نماینست دارد شیخ، کجرافی معاصر میان و بعی الدین سنت در قوکل و فقرت فی علیم

داشت و اهل دیار با و اتفاقاً دولاست دارند در سنه هفده و نوزده در کنذشت پوشیده خانه

که در ایام دولت این شاه حنابق آنکه از بن طبیعه در ملاد نہ سیار بودند و هر کنند که این

محترم غصیل اسامی البان را بر نسبه و نبر کما جئی را که اکثر اهل وزنکاره بزرگی ایشان اعتقداد

و این بچاره اکثر خدمت اثبات نمود بافت و بجزر کی اثبات نعیمه دارد باور کرده شد ذکر اعلیٰ
سیدگه علم حکمت و دیگر علم و طب داشتند نام او شمس الدین محمد بن دعفوت خلبان
این خطاب پنجم الالک دادند در آخر عمر مزبارت مکرر فتوح کرد علیهم سبیر و شجاعی خلص
چند سال بعد بوده باز بولایت رفته عکیزه زبان شیرازی از منربان در کاه عالی بود حکیم عجب
صاحب علم و عمل طبیعت و عربت طبیعت بیکنند و درین من در علم کمل رتبه عالی دارد و صاحب
مکارم اخلاق نسبت حکیم عین الالک شیرازی حکیم سریعه شیرازی تبریزی بافت علیهم سلام خشم الدین علیه
بن شرف الدین حسین بود صاحب مکارم و اخلاق است خواهرزاده علیهم سلام خشم الدین علیه
مکتبه بوصوفت و مبالغه مرمنی مشغول و از منربان در کاه عالی است حکیم کیلانی در خدمت
خلیفه الهی تغزب تمام بافت بود بجهت فهم وجودت طبع و دیگر کمالات ایشانی ایجاد داشت در نه
نهضه و نواده شش در کنده شش ملامه حکیم از ما در راه النہر بود بجهت افت و سلامت نفس همچو
بود حکیم کیلانی درست از دستانی الحال در خدمت حضرت است حکیم تویی جایح قصابل بود و هر چهار
دیگر سبیر کرده بود و این با طبع داشت حکیم من کیلانی صاحب اخلاق حمیده علیهم سلام برادر علیهم
البر الفتح است حکیم بمقابل کمالات ای انسان نسبت حکیم شیرازی سکه افت طبع اتفاق داشت

داشت و ملازمت حضرت میرمکانی ^{بود} حکیم ^{الله} کیلانی طلب علی دار و ملا میر طب
هری بوده نبره ملا عبدی بزرگ ^{بود} مهندس طبیب ^{بود} و سنانی بود ملا شاه ^{بود} حکیم کجوانی
خالی از فضیلتی بوده مولا ^{بود} اخطب کمال در جراحی دستکاه علیم داشت ساده ^{بود} کجوانی امر فرد در جراحی
و کمالی متاز است سه روز ^{بود} هنر در جراحی در رادی خود امتیاز داشت سه روز ^{بود} جراح نزد قرب
با و بور ^{بود} بن حسن پنجه پنجه در جراحی و سنتی تمام دارد و در معالجات نبل از خواست
در همین طبیب الی طبیب حکیم شاگرد حکیم ^{بود} شرایع که در ایام سلطنت حضرت
خلیفه ^{الله} در هندوستان صاحب تخلص و دبوان ^{بود} نموده استند ... مشهدی چند سال
در پش خان زمان بود و چون خان زمان قبل رسید در خدمت حضرت خلیفه ^{الله} میکند ^{آن}
چند کن ب شتری و دبوان شعر دارد و کتابت او را فرب ^{بود} صد هزار سه ^{بنت} میگویند در زبان صور
مناسبت تمام داشت و ابن چند سه از وقت رسید در خدمت ^{آن} روزگار از خواب عدم و بده کشید ^{بود}
و دیدم که باقتضت شب فتنه غنودم ^{بود} ما ز مرگ خود نیز نرسم اما ابن بلاست دکتر تهائی
بنان محرومی باشدند ^{بود} همچنان ^{بود} خجال دعایی جراحت درونه مردمان چون صورت
فاووس رکرداں درون سه غفتگان خاک کم برگشته تیخ نواند ^{بیچ} دفع داعی نسبت شنی بر

اچل را در میان سه بحربت ضمیر من که کوهر دارد: تبغی سب زبان من که آفرید دارد: صوره ملمغخه
محشر دارد: منع ملکوم سخن پروازد: کامی تقبیل و کمالات موصوف بود و در موسيقی اینها
داشت و در کمال بی تعلق و آزاده کی میگند رامنه مدد پست سال عریافت خوب بودند
کفته و در بیان اشعار و اراده انجمله سب سه چون سایه همراه هم سرودان شوی: باشد که رفته
رفته به همراهان شوی: سه منع نابرق مجهون پرزدان انگیز کرد: آتشی سودایی بلبی هرسرا فیبر کرد: ها
سه چون زنگس عرضش آینه برک کل شود: کردن این آینه طوی بسکرده مبل شود: خواه
حسین مردمی در اصل وزیرزاده سب کب علم مخدوده با دراک عالی وحدت فهم از افزان
امیاز داشت سایه در خدمت حضرت جنت آشیانی همچوین پادشاه بود و فرب نعام داشت
از محل بیان سیاست آئین بود ازو سب سه آنکه هم لک سخن ملک منب: در افت
خود صبر فی سلک منب: و بایجه کن ز دفتر من در قیمت: اصرار و دکون بر سر کل منب
سه محجنه که مرای بقوه است بخواهم: همی نووانی و من دانم و خدا دانم بسیج لیوان بیر: سی و دله
سیارک ناکور است که از علیه رکب برداش نخ برگ کوار بود و در نوکل و نجیر پست فی غشم داشت
سبخ بغضی در خدمت حضرت علیله الی نشود: نخ کرد و بخلاف طک اثر رایی شرف اینها

نرف امیاز یافت در قتوں شر بیدینیا درد و سوره الکلم نام کنای در اخلاق نوشت که هر دو
منقوط مدار و نفس بیرکلام اللہ نیز بی نقط خام کرده مو سوم سوالیم الابام دیوان شرعا و پانزده هزار
پست زباده است و چند مشتی دارد و در شر سرآمد شوا رفت است و در این نیز بکانه و متقد
علم عربی و حکمت و طب و دیگر علوم در زمینه از روی جامعت تغیر خود ندارد وابن فقیر از صخر
سن بآن بکانه عصر انت صد افت است در مکارم اخلاق و انساط طبع بی هیاست
دانست ملکی صفات او را بر فرد کارست است این چند بیت ازان پاک نهاد بر سریل با کار
ظلمی شد سه فرمان میند چون قدم از دیده میکنی در دان ره برشنه نهادند پایی راه سه چه دست
می بردی ای عشق اکر داد سه نه بزرگ این علامت کرز بجا راه سه نظر فیضن چو بر خاک نشینان
فکنم نه سورا من غسلیان رسداز قسمت ما نسے مشکل که سریل دیده که داشت در آرد است
طوفان نوح مظلمه اشنازی نو نسے ای عشق رعفت است که از دو شر اسماں نه بردوش
خود علم کبر بای قوه کعبه را در این مکوانی عشق کا نجبا کنفس بکی بس ماند کان راه منز
میکنند سه در خود فرو روار طلبی از زمی عبان دیکار و این مکوی که یوسف بجا هست پیشه
نما چند دل عیشوه خوبان کرد کنم زابن دل سوزم دل دیگر زنکنم دسر بر زرد ز باغ امیدم کل شاد

نای ہو سس بکارم و صربت در کنم؛ فبی کنم تهی و ده عاشقی ہے پس؛ دلوان خود کم به وعام
کر کنم سه سراج صعود خویشتن با بدیو بود؛ محاب سجاد خویشتن با بدیو بود؛ دواب جرم خویشتن
با بدیکشت؛ فراش وجود خویشتن با بدیه سه فبی قدم چند ز خود بر ترمه؛ از خود بیده او رفت.
خودی بر درمه؛ بر خویش دار و لخته دیده ہے بینه؛ و انکا ده دو صد قفل زمزه کان برمه؛ دنه نا بکج دیزه
این در شدم؛ نا بدل دوست زنگردشدم؛ کم طلبیم که هم بیش رفت؛ پن ششم قدم
بیش رفت خواجہ سین ^{۱۱.۱.۲۴۲} تائی مشهدی از مشهد موس بخاست حضرت خلیفہ الی سیده
مسئول مردم حضردانه شد دلوان و کتاب شنی دار و اف مشرقا حوب و استادانه مکبت
و از شوار و دفت امتیاز داشت از وست سه نزک سنم چوکل کوش پنجشکن؛ نقد دل
بر از طره و در پاشکن؛ هر کزم تندی خوی نو بجا طرز سد؛ ذکر نه بر عارض دل نزک تماشکن؛
چان ناز ریزد ز پناہ رش ^{۱۱.۱.۲۴۳} تک رفتن نوان نماز از بستر ش ملا عرفی شیرازی جوانی بود ما.
قطعت و فهم عالی داشت و اف مشرب کوکفی اماده بس عجب و نجوت که سپر کرده بود از دل
افندو ب پری نز رسید دلوان شر و مشنوی دار و برسیل با دکار دین چند بست او نخیر گفت
سے خدا که معاملان ہر فن طلبند و محسن عمل از شیخ و بہمن طلبند ^ذ آن که در و ده جوی

ده جوی اشتاند: و آن که گشته بپس طلبند: سه کسی که تنه لب نازشت میدانند که صبح
لاب چیز است چن پیشانی: سه ای مسجی افری بافت بنت طافت: داشتان یکن
اینک دل چاری هست: قابل در محبت کسر نباشد در وجود: زنک روی خوبش را کس
بهستانی شکست: سه عشن میکویم و میکرم زاره طفل نادانم ولعل سبق سب میخواهد AA.1.262.
آرچ عافی بود اما در شهر مناسبی خام داشت و حدست طبعش بجهی بود که در آنک زمانی «
قصیده نرسیب داد و این خذ هست از دست سه چنان فرنگی شد و دل جال سلی را که با او ا
ست بد رکنی کی تسلی را: به جم ناز چنان کرد و میش پار کرفت: که راه بنت در آن شک
نمی رای: در مح نبراعظم هزار بست کفته و آنرا شمع چنان افزود نام کرده خام آن مقطعه است از ا
این قطعه نوشته سه در عشق کن اسبر محنت: بسبار شنیده ام که نزد معشوق دل
آفتاب با پرده امید باز دور سان را: سه چرا ای اشک در عیش از دو ایم پار میکردی تکجا بود
که الکون مانع دیدار میکردی: سرا پا جانی ای با دیدار قابل شرق شرمت کردم کمر در کوی او بای
میکردی AA.1.257. شیرازی از مکه میلازست حضرت غلبه الی رسیده بعثا بت با دشنه
مرفراز کشت و در فخر بر سکری در کنذشت و در سفر کابل با این فقره همانه بود این ایات

ازوست سه نای شکوه سبیار سنت هاشق راهیان بسیره که جزو دروز باز ارد فی است بازگشت به
سه نای بیرون من و غیری بود امشش نرسد : ساربان کرم حدی باشیش که محل مرودن سه کلام
مردم لطف از تو بود است مردانه که جان کنداز نرا از داعیی حضرت بنت ده ای قدم تهاده
هرگز از دل نشکم بروون : حیرنی دارم که چون در هر دلی جان کرده یا ^{A.A.p. 256} در حالی از طایفه جعیای سنت
در سلک سپه پیان حضرت خلبانه الی اسلام داشت و این ایجات از وست سه خانه آنقدر
از گریه ایب در حکم که منع بزرگ متفاوت نرا نهاد کرد : سه بجای رشته پراست ای کاش من باشم
باین نظر سب شابد با نور کسب پرین باشم ^{A.A.p. 261} سارسان مشید بست در ما در را از نهر
نشود نما با فنه ساله ادر خدست حضرت خلبانه الی کند رانبه و خط اشتعلیق خوب بمنور است و
وست مشرب داشت و دبوران شعر دارد از وست سه ای نیم جان آمده برای زرایم
جای که کسب کنکه سعید جان برابر سنت ده لفظ و معنی بحال من کربنده دی نوچون رویی عورکان
کنم سه کربان چو سب منزل احباب کند شنیم ده صدر نه در هر قدم از ایب کند شنیم محمد موسی نلک
با غان خانه نباشد و شعر نیکو میگوید و این اشیا را زوست سه چنان بیانه طلب گشتند
جفا که اگر نیخواهد ارش رسم این هم کنکه من باشد سه نرسم رسم کجعه مقصود و گند رم ترازوست

لطفت این شتاب که در لیست منصب اله که باز بن خان گوکه میباشد سه
نامه در دلگل شو قم پرداخت : در راه نسیم نوبتاری اند اختر : از محبت مدم کمی بجانان
نزدیک کو با که نسبت نیز با خشم ساخت مرد : جوابت از تاریخ هیره مندو در ملایت
حضرت شاهزاده سلطان سلیمان میکند را نه

الله محمد بیار و کجراتی بعضاً بدل و کحالات اراسنه دودا ز دوق و حار
چاشنی تمام داشت این مطلع از دست سه دارم ولی کرداران که من قبله نهایت نوش
او سوی آبرو بشش کشد هر چند میکرد انشش ^{۱۸۵۵} از شل شیخ زین سنت
دبوان شعر دارد و حسن را تغییب کرده به عرب در در کاه کند را نه سه زناب فخرت فی مرایان
ائشش : بناز کرم کنی دست اذکرا نه ایشش : سه دهی تاک نگران و ابروی چویل
هان شدم که بنار کسی مرایخی میر دری خوش نوبت که حضرت او را خطا بـ «
کائب الکل داده بودند صاحب دبوان سنت این سنت از دست سه که در درون
دیمه و که دل حزبی : از شو غی که دادی کجایی نشینی فکری ^{۱۸۵۶} سه محمد جامه بات سان

در خدمت حضرت خلیفه آله کنذ را نبده در ربانی امیاز دار و چون به وقت ربانی کنی 
مشهور سب سه آنرا ذکر که از شش محبت افزوخت: عاشق روشن عشق ز معشوق
آموخت: از جانب دوست سرزد این سوز و کلزند ناگفت شیخ پرداز نسوت دیه در عشق
کجاست چهو و پهار کجاست: برگشته کدام و طالب پار کجاست: او در دل روی خلق در کعبه
ودبر: بنگذ که کجاست یار و غایر کجاست: به فرد که نماند از جان جز خزی: ظاهر شود از میار
محشر از مری: چون سبزه زنگ سر برآمد بیان: ^{AA.1.1.755} ما تبریجاً شنی هر آدم سری میسر است در معاشری
خلص کاشی سنت فهم عالی و سلبیه درست وارد و در فن معاویه نایخ بی بیست در ملاحت
حضرت خلیفه آله میگذرد از نبده از نوشت: من تابوت رفعی رشکها بردم که نو: هر یهش
کریان نرا ز اهل غرامی آمدی: سنه هزار و لم ای شیخ علام جم چه نوازن کرد: من عاشق 
زماجم چه نوازن کرد: سه زاده نکنده که فهاری نو: ما غرف کن هم که غفاری نو: را و فهارت خدا
ما غفارت: بارب کیدام نام خوش داری نو: سه: ازو لابت بهند آمده بواسطه
نامهواری طبیعت دوسل و دو قلعه کواییر محبوس نماند و در آخر راهم جلی حضرت خلیفه آله
رقم عظیم بر جراهم او کشیده این ایابت از دوست: داشش هرس دل درانه ششم

سونقزم: قندیل کعبه بر در بخانه سونقزم سه ماد حفت این خون محل را بخود ادیم که فیتم و نوشتم
و محل را بخود ادیم سه بفرت نوک ما ببلان آن جنم که کمل شکفت و نداشت ایم با خاکبخت
سه سنک تو و سخت من و قندیل هاست پیش فی رسایی مرانیل هاست سه
در کشور نو نام و فاکری او رود فاصد جدا و نامه عهد اکری او رود در ایامی که در کو البر محبوب سر بر
این بیت کفته بود سه شبی دارم سیه چندان که آیم بعد مشعل ره پروزن خدا نهاد زانی
میلی سالا در خدمت نزدیک خان که بکی از امر اراد این دود و مان غالب نسخه می بود
ذیوان از نزل و فضیله دارد و این ایات از دست سه داشت که مهر نو تماجان می رود:
بر عک نشیان کند ری سر کران نهوز سه چنان رسم بجز صد ل کند کند کب نبرد زبس
که جمله او جاکند بر اعدانک: چون فطر در خواب بر خود شبد رفت رش کنم نرس
از تاب لکاه کرم بیدار شر کنم سه تا آنکه پرسیدن ما امده مردمیم دایاز که پرسیده
ره خانه ماران سه رفتم ز محابیس نو هری بران کند شست: آن ذوق با خل نو
طلا (پسر بیرون) چند سال در ملازمت حضرت خلبه الی کند را بسده در آخر سفر حجاز
رفت و در کند شست این ایات از دست سه کسی مکف و پرسید کیم چه مرحله بود

بک خضر ایکش و اسان فاصله بود: سه من سک آنکه پادر میت دام کند: ذکر میس
ست نهاده از کسی مت کشید ملا مشفقی سجایی از ما در این هر حال بازست حضرت علیه‌اللهی
رسیده مشمول را حمی نهابت شده باز مراعبت کرد: بخواه را رفت: سه چونقدستی
محبوس نعم فکاری بود: خدا سعادت‌با امر زد: شش که بیاری بود ملا صبوری عزی در درگاه چهل نیزه
بود: و این ابیات از دست سه خات غوبش پنهان: حاجت که با و شرح دهم: ذکر مرا صوره دلی
ست اثر خواهد کرد: صفت غائب شده داز ناله فرد: دارند: دلم: ذکر از عال من او را که خواهد کرد
سه در از اتفاق دن مزگان بلا ایکنیز می‌باشد: بی‌من دیده چون گلکون شود خون ریزی می‌سند:
سه من شمع جان که لذم و توصیح دلکش: سوزم کرت: نه بنم سیرم چو رخ نمای ملا حری ساوی
در کجرات مدفی باین فقیر مصاحت داشت: بدروگاه چهل نیزه کاه بود: بر راه طک الشکل
شیخ فیضی صوفی که سمجحت: هر کن پرفتنه رفت: و سفر حجاز اخبار کرد از دست سه
کل فرد: سه من که خواهد کل بایز از اورد: باید اول ناب غوغای خرمیدار اورد: ملا عبدی
رازی اف ام شر از غزل و قصیده دارد: بیهی سال باین سجایه مصاحت داشت: این
ابیات از دست سه از خوقای سب شکره ام اکثری شد: از روز دیده دودول بز

دل بری شده اشکم مه شعله ریزه اغکه میریخت دلهم مهه ناب داده نشتر میریخت غریب

از ازده و آرائسته است در کمکت بخدمت فرزان خان خانخانان رسیده بهدو نزبیت.

الب ن سفر جا ز افتیار کرد این ایجات از دست سه تماز لعنت بردوی همچو رس خواهد بود.

ما خط شه مین را سپه خواه بود که خانه ز خشت رفاقت بهم سازند: روزی من پچاره سی

خواهند سه محی که ذکوی غسل پرورن میکشد : او از دنیا زیارت مخون میکشد : دوست

از توز دوره بدم آن کم شده و اه در باعی که با درخون میگشت دسته جان و دل خوب

نمیدانستم: من کریه اتشین نمیدانستم: نه نام مبن کنداشتی نه ن: ای عشق ترا

چنین نمایند اشنیم میر محمد مصطفیٰ گبری از سادات صفویت جوانبیت بصلاح و تنقیح آرائی

د سالیا با فقیر چشم و مصاحب بود و دلیوان شهر و مشفری دارد و این ابیات از دست سه

بزدل وصل چو مسلحت جان کنداشت : ارزش دی در و کرد خواهش درمان کنداشت

دیم لکا هش سار دین و دل را من ره بود نیم لکا هد کر و در کرد جان کنداشت نه ام از

ندوه هجر سوی عدم رخت بست : دوای که جانرا بغم دست و کریان کنداشت به

سیده سنت بیوای که خانم محمد نبیت: پر خوش نواعل پرسی

هاشیم قذکاری از مصالحان خانه‌خانان بزم خان بود این سبّت از دست سه روم در باز
دی روئی نوشت که لاد کون بزم: پایی هر کلی نشیم و از دیده خون خواجه هجری جای فضای
و کمالات داشت اکثر عمر با مرزا شده‌ال می بود آخر عمر در خدمت حضرت خلیفه الی کنده اسنه
دویان شعر دارد این رباعی از دست سه ای کل که نیز سه بدایان نزد است نه بزم فو
عائمه در برابری نوست - این طرفه که حاضری و غایب زمان - پیانی و ظاهر از تو مر عیز کشته
ملطفه سخن به خوب کتفی و مانه را داشت در کیم محلبیس بزرگان او رفته نیز مشرب
بردو مخلصی کردی و سخن بکو دانستی و چند سال بین فقر مساحت داشت و این -
ایات از دست سه کل کل از اسب شراب آن روی چون کلند ارشد کل فروشان
مرده نان با داک کل سبیار شد سه بیرونی نواز باغ و بوستان نشیم نسیم کل نکند
که بوبی جان نشیم سه دلم کر شعله دوزخ شود افسرده کی دارد کل سختم کراز عیت دهد
پژمرد کی دارد روغنی سالی در ملاز است حضرت خلیفه الی بود وزیران چهار او سپتار سه از ده
سه خاصه از آتش سبکند مر آگاه: ناکشد جنده شوشش سپر راه مراد زبانی کوئی فاصه
شیخ شوق را که در نامه خود داشت چندی عرف از قلم بیارافتاده لوندی هری در درگاه

در درگاه جان پناه بود و این ایات از دست سه فقا چوناک حرم شراب خواره نوبت
فوبه عفو خداوند برگزاره نوبت ^{AA. ۱. ۲۴۸.} شیخ اصفهانی کسب کمالات کرده صاحب اخلاق
حیده سنه شعر رازگین میگوید و در صحبت خان خان مرزا خان ولد محمد سرم خان بیشنه
وابن ایات از دست سه هوزناله شبای رمن اثرا وارد ^{AA. ۱. ۲۴۹.} کمان شکسته من ببرگار کرد از
سه دلم سیمود را دینست رحمتی ای سجنت : که دست عمر به باکوه در کمردار و زندگانی توکل به من
باران فشار که حضرة چونه بزرگ هر روزه صد پاره عکس دار و میر فارغی برادر امیر فتح اللہ شبیرزاد
عمری در علازمت حضرت بود و این سه از دست سه کرامشکار کنم در جان نمی کنند
سجنتی که مرا با فودر دل نکست بولقلی انبسی از ترکمان شاملوست شر حزب میگوید و در
خدمت خانخانان میباشد این ایات از دست سه عشق و مقاطیس کیمی
اندکزدل نادکشند ^{AA. ۱. ۲۵۰.} با بردن میشه محبت جذب پیگان کرده بود و سه چوپانی شعله را منظر
آتش پرسنی دان که عیشمی رفت و در حشش در آتشی نمی رقصند سه آتشکه
دل ز جنای تو جبردند ^{AA. ۱. ۲۵۱.} دل ز تو په دری کنکیان آتش سنه خونی با دشته طلی ولد شاه
نامنی سنت که از امار قدمی الخدمت این درگاه سنه جوانی بود شایسته و مناسب شر

نمایم داشت این ابیات از دوست سه زین چاوشی که محسن از لمان دیده بجا ^{۲۵۴}
رسیده عشق که مسیده در جان دیده بیه غائب رشکم نگز جزوی ایم پیش نگری
اگر شود کین گفت کو از با کسبت ایر سید علی مصور که جدائی تخلص دارد مصور بی بهل عهد
^{۲۵۴} آنچه از مادر حضرت حبیت انسانی کند را نبده از دوست سه سجدم خاردم از هدی
کل میرود ناخنی فردل مسده باره مبل مربد سه نیم بصل صدم و افاده دور از کوی دوست
برویم افغان و خزان تما به نیم روی دوست ملا قدری شیرازی صدقی در نهاد کند را نپنه مراد
کرد این بیت از دوست سه چنان آمان نمیدهیم جزوی که جان داده که چون برآمد
^{۲۵۶} آنچه از مادر حضرت حبیت انسانی که خود را پیش از میگردید و در ملا زست حضرت مسکنہ آنده
این اشعا را از دوست سه کمی برخود بمال ای خاک کورستان بثادابی نکد چون من
کشته زان دست و خبر در لحد واری سه تو هر کمی که خواهی جاسوسی پیش که من
آن حبله قدی ششم میر شریعت و قرعی جوانی بود بعضا میل در استه هلم تا بخ زان بکسر
میدانست و در این و خط من از بود و در سک خدمکاران حضرت خلیفه آلبی منتظم بود و بی
فیزیست صد افت نمایم داشت در سنه اشی والیف در کندشت این ابیات از دوست

ایات از دست سه باب شوتم بدل کشاخ می آئی نی ترسی : که بر پای خیالت روی
آه آتشین مالم سه مین ذوقت مقصود حفیت عشق و عاشن را : نه سپهادی که جان
را برواف ندم زبان کردم ^{AA. ۱۰. ۲۵۲} خواری کیلانی برادر حکیم ابوالفتح است از ملازمت حضرت
حرب حکم بهنجاه رفت و انجاد کردشت صاحب دلوان است این رباعی از دست
سے کر عشق مراباز خبردار افتاد که رمکن که پرده از کار رفته : سجاده بروزخان رف ف نم کز
^{AA. ۱۰. ۲۵۵.}
زمارش زمار زمار افتاد ملا غفرنی شیرازی صوفی در مند بود باز شیراز رفت و این ایات
از دست سه بعل غیرم راضی نیم زبر اک سیدانم : اجل زهر یلک از خیز هلا دمن برده
سے زمار سمجھ زاہد کرہ بی صدق نکشا به : برو بکچند این را رشنه زمار کبران کن سے
خوش دیار سبیت سرکوی محبت که شود : دهه با هر بدل کنیه افلاک انجا سے یلک
آن مردہ قاتلم که خون را : چان بر جنت که بکفته بزرین نجکید ملا جهانی کیلانی از باران اهل
در دندانست و در سلک خدشکاران حضرت اسلام دارد و این اشعار از دست سے
بهر سخن که کنی خوبش رانکهان باش : زکفته بدکه ولی بنکفده پشمان باش
ه بال منع که کر شغل روزگار اینست : ز سور ببر قدم و ام کن کر زبان باش : سه کرس

که پنی از رهی ریزد بکده آن ب رو دن زاده همگوست می برد موسی طبورا برآم رامیر خسروی فواجده اوده هزارا
قاسم کن با دست بست در بخواهی مجاز است حضرت رسیده برآم خسروانه ممتاز است وابن ابیات
از دست سه فی ریشم من وغیر اکبر برآمیند زهم بوجی محبت صبا نوان کردن سه ز سور عشق
باشد خسروی دل چان رو شن که شیخ مرقد و امی نوان کرد اسنخواش رایمه نیالایه
شیران حرم سرچه از خونم سکان دیردایی مهیشین زین طهد مهان کن ملا فی طهرافی با ام
می بود وابن ابیات از دست سه قدم کشید که من در عشق صابر بستم نقدر گوکم شوکه من
بر صبر فاده بستم سه از بخت خداوی دل کند نوان کردن خود را کرو عالمه نوان کردن ملا
سهی نجاری او نیز با عظم خان می بود وابن سپت از دست سه ملائی عبد بست داشتی
مالق ابر و بشش داکر بودی ملائی دیگری پوسته رو بشش ملا سیا زی سرفه داشت
حضرت جنت آشیانی کند رانبه و ملازم است حضرت غلبه الی رادر بافت اکثر عمر دنست سبر
برده فنون شریکو دانستی نسبت هر چن دار وابن ابیات از دست سه بزنگ
نست شفت با ده کلام منست دندور دی کشم و ماسن خلک جام منست به
چون نوان که کرد آن لکه رند خور کردم خاش در نظر آورده هر دم کرد او کردم سه در نگشت

دنگر بنت از باد صباح پراپشن
ذلک جانی یافت پراهن از اطعنه نشست میرخنی
از اغاظل دفت بود از واقع بعزم ملازست حضرت می آید و در راه در کندشت ابن ایات
از وست سه مرابساده لوجهای خزنه می آید که عاشق کشته و حبشه همت از بار
هم دارد سه زمادافی برآورده هدم کار من فایحه عجب تر آنکه بر من مت بیارم دارد
مالحه در خدمت حضرت خلیفه الی بوده فصلی بخاربست و در اشادستی داشت
شهر شوب کفته دبوان شعر دارد مدفن در بنده کی حضرت خلیفه الی بود و جنبد کاه داقه زی

منظیر کشیری از خدمکاران در کاه مت و ابن
اشعار از وست سه اقبال مسن کار را پیش بوده مت دور نه صلاح کار نداشت که
جست نمی فدای اینه کردم که دستان مرا ده درون خانه بکل کشت بوسنان دارد
شیخ حبشه دهلوی حسین نام داشت از مردان شیخ سبلیم مت در بس صوفیه
می بود و به دوق و شرق میکند رانید و ابن مطلع از وست
بر حاج نکس مدتها با خان زمان می بود و در آخر از سعادت

بیت بندت حضرت رسید و از نهاد بود
مدد و بیش پیرام تغادر باس صوفی شعا
کردی دلایل دادی از ملازمت حضرت سهراند ب رفت و انجاد کرد شت دلوان
شردار و دو این ابیات از دست سه اساس پارسائی را نگشتم تا چه پیش آید سر
بازار رسوانی نششم تا چه پیش آید: تبرس زاده ول دادم و مردشته دین هم درین پیش
سر زمان ربتنم تا چه پیش آید ملا جباری سه بازار گراف آمده از خوان احسان این در کاخ AA. ۰. ۱۵۹
بهره مند شده رفت از دست سه چوپاکان حیدری نامیروانی شکمال کسب کن در عالم
که ناقص رفتن از عالم چاشت: که پرون رفتن از حرام، پاک صبری حاجی فاسمه کوه برسا؛^{AA. ۰. ۲۶۲}
در خدمت فرما حکیم بو و در آخر ملازمت حضرت رسید

فاریق
محمد صالح دلوان ملقب بعامل شده سنه پدر او در عالم
کن مدار مکفنه کن مدار حضرت جنت اشباحی بود و محمد صالح از صنون در ملازمت حضرت
خلیفه الی شود نهایا با فته و امر فوز در کامل بظیفه و اورار خوش رفت اسوده سنه فاری
تلخیص این بیت از دست سه چوپانی سر زلفت: یا افکند زنجیرم: درین سودا بغير
از جان سپردن جنت نمیرم ملعسلی احمد مهرکن بمحض غلط و مهره اخوب بکند و شعر

دشمن بکو میکوبد و جامع اف قابل سنت این ایات از دست سه مرادر شب چودندا
خواب کرد هشتم تر کرد د دلم را باعثت پدر اسند باز برگردان سه زنگ حاده دل
نشکنده بینه ما ذکر ساختند زاله اس آنکه ملا حانی سی سال سنت که درین کاه بشنه

هر خوب بکند دشمن بکوبد سه

A.A.4.256.
کافی جوانیست نور سیده وزبان شردار و این ایات از دست سه
برانکنیزند روز حشر صد هالم شیبد از من نه به عنون کردم و
ز دیده هکم کرد میانم که کرپ را ازربت ۲۰ نهم فصل مختتم تخلص فصل خوانست و شر نیز بکوبد
این ایات از دست سه بان دیده دول دوشش ماجرا برفت ذکر دیده سوی توء
میدید دول ز جای برفت دشت از غور حسن نوزده ایشیریم دست کوتاه ز
دامن علاشرقی در ملانه مت خاتمه ایان می باشد و این بنت از دست سه
نوی سبوکش خوشید شر آله دول دوشش میزند ملا بغائی جوان نور سیده
و مدقی با فقری بود و این اصحاب از دست سه ناشق زنگان بان نیشتند او را بنوی
از ک داریزه من چو شش برآورد نه فرماید که هاشم زدم ترک خاشش نه

در دیده فردست سرازد دیده اور دیده بیجای اشک از عیشم دل افخار می بارود: به خون
بیکر زین ابرائیش بارمی بارود: سه بیجای اشک از عیشم دل با صید عیشم او شکار داند از بود: هر سرمه بر جرم
چون منع در پرواز بود ملا امنی او نیز جواہست نورس و سال است که با فقیر می باشد: سه
منم که غیر غم اند و حزن منید انم: تمام آتشم و سوختن منید انم: بخوب خاطر اکر دشناس خوشبزم
چرا طبخت خود اند و حزن منید انم شریعت سرمه ای اصفهانست در سلک خدمکاران
این درگاه انتظام دارد از دوست سه نایخ ناز آنست محظی شد: ملند: صدر کرون نقی کی
از دور شد: ملند: سه نایبر کوین نیادم قدم را: دستی خود بر دل، مثادی و غم را شریعت فارسی
وله خواجه عبد الصمد شیرین قلم است: حوان نور سیده تربت یافته نظر کمیا اثر حضرت علیله
الی سنه در نصیر و خط نیز این زوار دو این ایات از دوست سه زین عشق کبوین
صلح کردم: نو خصم کرد و زما دوستی نماث کن: سه قیامی سینه ام از دوستی چنان
پرشد: که با کمال طرب فرزه نیز اید نیزی محمد شمسنیری در ملازمت حضرت علیله الی می باشد
از علم عقلی و فعلى نسبی کامل دارد و شعر نیکو میکوید این ایات از دوست سه کرد
خریدم که بروت نظر کنم: باری دیدن بیا و تبت برشکر کنم: تا آنکه نوزیر سبزه نباکن شانده: دست

دست دلی که بست که غاکی سپر نموده من شده این رسم که در چار سوی عشق نه باز که
نه خارت زده سودا تماشند می بازی اسیری سه دل منته ام از نادک طعلی که روزگار ره
در دست او نداده بازی کاری نخوازد سه شوم کو منع و بنشیم بدلوار سرای او نشیم نامیدی
هر دم از دلوار اند از د علی خوار الدین نرخان از اهل خدمت حضرت جنت آشیانی بود و در سک
امرار عضرت غلبه الهی انتقام یافته و در علوم سخن و ربانی میدانست و این ابیات از دست
مدحای مدحت

در کجرات با فقیر میباشد از دست سه پیغم در دست دانع چکنگاه میکند در دودا طرح رنگ نفر
نماده میکند سه عاشق منع خوبش بر درست سود و برفت نه و آن مهرکه داشت باز نبود و
برفت نه کش ب هزار حله در بزم وصال و برداش بشیعه و مجده کشید و برفت ملا و افی مدغی با خواص
معین خان می بود از دست سه نو مبدی ام رسانیده بجای که بعد ازین دامیده را بفتح نظر باید کنم
محمد رضی التخلص بشکسی اصفهانی خوانی بود طالب علم و سخن و تیز میدانست و در خدمت خان
میکند را نبند سه متی من از می کلام نبت نخود راز بازده کورانام نبت خلوت خاص
جازرا بالبس نکو می شادی که با رعایت نسبت مولانا نظری از مشائیرست و خانی از شکننده

طبیعت داشتار بازه سباد دارد و قبل ازین در خدمت خواستار نمایان می شد کلکت
داین ایام از وقت سه نوکر بزم زنی سودای دل پاگاری نمایان داردی نه راسما پذیرا و در
نمایند میکرد و سه کسر بزمی فضی را می نهی جای بنه که نادی بگوشش چن رسید بجانان
میساند شکوه از محنت غربت کلکت AA. ۱۰. ۲۵۵ کار عالقی دارد
کشتن پدر منوب کشته بیست رسیده ناغره خوازیز فوغ از نکره جانت دعیش
این از دور بجهت نکران سنت معموم ولد خاصی ایل المعاشر زبارگاه است سه مرده حضرت
بره آدم که بری دست کتابی AA. ۱۰. ۲۵۵ حکایت مسیح کین عذر روزی آشت که جانی دارد میر کن الدین سے یافت *
آشت نجلط هم کسی نکفت AA. ۱۰. ۲۵۵ که خواب خوش هیراف نه سوختم و فائی اصفهانی بازین نه
گوک می باشد سه در دل نیم شبان کرب که چون رفعت شود نه به در که بکش نند در دل بند نگه ده
نمط وفا است این کنکو ماین رفر کار دوزن نانه ده خون دل میهان خود نمیزد ایک سهری
برادرزاده خواجه امین الدین محمد خواجه جهان سنت طبع خوش و سلیقه درست داشت
این چند پت از وقت سه از قسم در فتح زیر حشمت هشتم آزاده کن کن کن سازند شیرین
چون اود بادام خان سه لعل حیات یکجنس خود را پنهان کشند کشند آب غصه در نهادت سکنه شد

سکندرست: پشم سیاه فتنه عابر فرب نو: سوا فین و جادوی فاف پرورست: قی
علا خود را در کوه هر دوین در کاه کندرا انبود در استد انگر مرزا امیر کری بود سه نکویم بیز شریب قدرت
خانه دارم: غریبم ناک رم کوشیه و برانه دارم غریبی میر عزیزالله از مآلات فردین سب مدتی
دویان فتل ازست بود و چون اشغال دویانی پرداخت سالی محبوس باز کن بکل عمل در
وجه القاعده و سمعیه العث ف دشیه آشوب از مطلعات اوست و دویان قضا پر و غزل نیز
دارد از دست سه بنت بیهوده مذکون دیده تماک رانه برگز را فکنه معج اشک من
خاشک رانه سه فن سین نشد اور از چاک پرسن پیدا: سمن در باطن خوبی شد زبرک
با سمن پیدا این علی واقعی جز غشن خوب دشیه، پروردده در دست کر در بیه: ها:
لب رزغم سب جام اندیشه ما میرانه سه تو شاہ بازی و مرنع دلم کبوترست:
عیب عیب که شود ہدم کبوتر باز: زبان حال اهانی پر کبوترست: پرسن حال دش: ا
از این کبوتر باز طلاق غربی نجاری از عه فسم اشعار دارد و دویان نرتب داده در پنهان امده ملاست
حضرت خلیفه الی رسیده و از نوال انعام اخضرت ش دا بکشت باز نجوارفت سه قضا عدای
از تو خونم چنان بیرونی مکرر دست قضا اینقدر منی امیر: برایه عشق تو در بیچ نزل نرسیدم که در داشت

نواہیں نے مسجدہ میرزا

ر را نیز نشاند و در ذکر پادشاه این عظیم امیر کو را یکی از گلستانیان نیز بهارهند و سنان را
 رضی و خاستاک و جو و کفار برداخته باشیم عجیب معدالت و درود و هبای شنک گلستان از مردم ساخته اند
 و چنین فخر دارند مکانی طهیر الدین محمد با برای او باشد و تا حضرت فردوس شیخی فصاحت فران نانی
 شاه جهان با داشته و این آگر این شنیده است برشیخ نمایش اول در ذکر برخی از احوال گذشت
 فردوس مکانی صاحب الجی برادرات والمعاذی طهیر الدین محمد با برای او شاه غازی پسر ثالث بان
 با پادشاه کشورستان بعد از حب فران اسرائیلی کو را گان میرسد یعنی با برای او شاه ملکی مدعیان عمر
 شیخ بن سلطان ابو سبک سلطان محمد برای بن برزن بن امیر خورگو را گان و ما درین مطلع لغای خامم^{۱۰۷}
 در خبر زیارت خان پادشاه مغلستان است تا شیخ ولادت سعادت اور اشنس محجم با خدا اند پون و مسنه
 محمد میرزا دان ^{آقا} میرزا میرزا ولادت آوازد شش مهرمه و فدوه الا ویسی بابرا ناصر الدین خواجہ احرار آن
 نور حدیفه سلطنت را بظیر الدین مستحبی ساخت و چون بر زبان زرگان این اسم بآفی جاری بیشد
 نام نانی آن حضرت ^{پسر} میرزا فرار بافت و بعد از فوت والدها بعد در دولت از ده سالگی رو در شنبه خشم
 ۸۹۹
 و مغاری شنید و نوزده و نه دختر دو لشانی از جان بر سر پر طلاق شسته گشتن آمال کافر برای بر صحابت خود و معا
 شاد است از این دو لشانی در مادرانه باشد طبع جنتی و اوزن کب نبرد و غلظت کرد و سرمه تپه بنا شد که بزرگ

فتح سر قند خود گرچه محاربات شدیده و ترد دات نایسته ازان حضرت دران هرز بوم بوقوع آمرسه
مرتبه از شاه استاد صفوی استاد مخدود و نکنگزاده اون کبوک رسیده بکن چون دراده ازی شیوه ای
بران رفته بود که فرمیدم نه درستان از مردم تو اقبال جاتا بات آن اتفاق اوج سروری بشرف دولت ~~کشتن~~
فتح ایان در خواسته این حضرت نشد و آخرین مرتبه مرغیه باشی و اکثر اوقات باشی برداشت اذکوب مغلوب
خود یند و ما و زبانه تصرف او ذکر نماید در آن مانگز برای سعد و دبی از مخلصان عقیدت نیش متعجبه مرحشان ~~کمال شد~~
راواخر ^{۹۱۵} و مابل ذکر ~~کشتن~~ ربع آذر سنه نهم و ده به سخنراوی ای دولت در آمد و در سعد و بازده عازم سخنگوزدار
شده و قدر قدرات را که از صفات فردی است فتح ساخت در میادی این سال از زاده عظیم در خود کابل
و افع شد ^{فصیله} ~~کشتن~~ باعو و کثر ساز عالی هصار و شهر اینهم رجیت و سی و سه مرتبه و در گیر و وزیر زمین محاسبه
وتایکها هشیب و روزاد و مرتبه زمین در فرمان بود و مساس عمر بسیاری از مردم اینها میافت و در میان ~~پنهان~~
^{۹۱۶} و همکنون فرست پارچه زینی بعرض سمعت در عربیده بکتیه اند از مان رفت دران زمین چشمها پر برد
وارسخ نهیدن که فریش فرستخ باشد نهین مقدار قامت فیل سبت و ملبد شده بود و در چشمی سان در
نهادستان خریز لعنه عیم و افع شد و از هوانخ این سال آنست که شکنخان ~~با~~ گران نهود خبر رسان غلامخان
حسین مرزاها همچوی فرزان بفتح او تو به عزود و فردوس کهانی با سند عایی سبز ایغصه کوک عزمیت خرسان

فرمود و در راه پیش فوت میرزا را گشید آن حضرت رفتن حال بہتر نزد سابق داشت و تهییت از درود
مکتب آنحضرت بهران میرزا برابع ارمان میرزا منظومه سین میرزا برخخت سلطنت نشسته بودند در مرغاب
با میرزا میان ~~بلا~~^{واقع شد} ~~آلات~~^{آنها} ببرهات تزویل نمود و آنرا رسند در انها منا بده نموده بدرالملک
کابل نمود چه گردید و سال گذشت نخستین ها و هشت ساعته لواحی غربت بر او رفت و بیک ولد
دوالنون ارغون که حکومت آنها داشت محاربه نموده روزی فتح و قطع بر افراد عان میرزا سعادت
معهمه ملائمه در باقیه ملازم کاب سعادت گردید آن حضرت قندهار را بناه میرزا که بر او خور و چهانگیر
میرزا بو غایب است فرموده به کابل معاودت نمود و از کابل خان میرزا را به بخشان خصت کرد و او ملکت
بخشان را در نظر گرفت آورده تبعواره اطاعت آن حضرت را سپاهی سعادت و ائمه فرمان برداری نمود
نه سال نصد و شانزده عزیز نشست در گاهه والاقرنسناد کنشاه یکمیان او زیک دیگر بشهادت
صومی تقبل رسیده اگر با خیال بوجه فرامید تسبیح را لک توران تا بسانی ستیر آمد لهذا در شوال سنده کرویه
هشت عالی بر انصوب اتفاق افتاد و با وزیر کهان هربنای صعب روز داد و ابواب فتوحات برجهه
مراد آن حضرت کشاوه سند یکن بسبب بعضی سوانح فلک نظر از ما و رانهر نموده تسبیح داشت آبادی باندوان
پیش نهاد هرگز ای ساعت سه نوبت بجنبه هندوستان عزیز نموده مرز په کوهه موانع مرجهن داشتند

وکرت چارم در سهند و سی بست مهدوستان اشکنی شد و لاهوزر و دهساپور و دیگر بلاد را نظر

گردید و ازان جایجه مصلحه عذان را جلت بصوبک بن معطوف و اشته در سنه صد و سی دو و سر انجام^{۹۳۲}

بدرشند وستان بر اصل نخوده تقادیر توفین و نهونی تهیل زخمی شده صفر پایی بعادت

در رکاب توکل آورده متوجه شجاعه شد گردید و بین دهان اولاد عالی نثار داد صدقه ای را میزرا

میگفتند درین تاریخ فرمودند که آن حضرت را با دشنه گویند و غرمه ربع الاول از آب سنده

عبور فرموده سان اشکنی دیده شد و واژده هزار روازگر و تاجیک و سوداگر نفیم در آمر و بر قدم

جمعه هبہ روحیه مذکور حوالی سپاهوت مصرب خیام رسال شد و حضرت جنت چشمیانی فضیل الدین

محمد یاون پادشاه نجاتی خلف و ولیعهد فردوسی معافی را بر فرع حسید خان حاکم حصار فیروزه تعین

شده بود و ببروی میباشد فتح کرد و غنایم فراوان برست آورده بگوب عالی یوست و حصال

قطعیع کزیب میباشد داشت بجدوی این فتح یاکن مفترت میسر شد و یک کرد و زندگم انعام

فرمودند و از بیت جهان کن الله بتسخیر دهی بر افراد شبه کوچ بکوچ متوجه پیش شده حیدر علی یلنم

خواجه کلان پاک را بر مان کری فرستادند او آمد و بعض رسانید که داؤ دخان و پاچ شوش هزار هزار

از اشکنیان ابرکشیم جدا شده پیشتری آمید با مردن صین غمود سلطان و محمد سلطان میرزا نیا مرمدم

و سلطان جنید براس و غیره از آنها را نگار و یونس علی همچو دیگران غول دستوری یافتند که مسئله از
بروفایسته توان جماد خون کرفته به استدلال منصور رام خاطر خواه مزود فخر کرد و جمع کنتر مغلوب و سپاهان خند
و با استاد علی قلی میرزا شش حکم شد که بعنوان ^{اغذات} ~~الملحق~~ دوم گردد و نهاده این نماید و از آنها را برخورد خام کاو
مانند از غمچ ساخته با کمی دیگر انتقال دهد و در میان مزود و از اینها شش مغفیت فور تعیین کرد که تلقنک از این
بغرغع باش تلقنک تو اند زد و در عرص نیخ شش رو ز آنکم صورت یافت و بخوبی ساخته جا دارد
شهر پانی هست ریت نفرت بر از ششند و ترتیب صفوی مزوده از آنها و نورها را در پیش غوش بز داشته
و سلطان ابراسم بالغکاران دشمن کرو هی پانی هست فرد و آمد و همچنان طلب گردید و مذکور مسنه
که کش سوار و هزار زنجیر بدل همراه مسید از دو قریب ^{پنهان شده} شد و در برابر هم نشسته دیوان عصمه
^{پیروز از جانبین}
برآمده روحی مردانه میگردند و اکثر اوقات بهادران شک منصور غالب می آمدند آندر
دو هفته هستم حسب سلطان ابراسم باشکر فراوان متوجه سپاه طغیه ها شد و آن حضرت نیز با تلقنک علوی
النیمه هیئت در راه و لست نهاده صفت آنگر وید معاشر حضرت مزدوس مکانی با سلطان ابراس
لودی فردوس مکانی با وحکم نزدیت منافق و قلسته موافخان بهم غناهی اقبال و تا مجده ایند و ذوالجلال
پیش صفوی کا زرار اهتمام تمام بکار برده از طرفین کشش و کوشش غلیظیم په می امد بیت چه در رای خود

مرعو

شد همه دشت و راغه کجهان چون شب دنبیع همچوں جماعت مذکورالسیدن کوس پا کریای همی آسمان
آمد ز جایی هجوان تائید غبیب همچنان موکب عالی که هم سمع بر هر جسم علم اقبال و زیب شکست فاض
بر سپاه فتحان افنا د و سلطان ابر کسیم کشته شد و بباری از فاغنه نسبی نفع علطف ابد و نفع کشتن و برگرد و
بیش سلطان سلطان سلطان کشته شده سخنوار باید بیان فاعل شده تفعیل عین کشتن افنا ده بود و لاز
شیوه کلام خلوع شناساب تائف التمار عصیان کار را کشش افزوده بود که غراف سخن سازی این کارنامه
غبیعت که از دلاوران سپاه منصور رئیس پیوت فدرت نظریت نی با او اتفاق ده دو لازده
هر رسراری استعداد از کمال برج ملی آمده و با یکی که سوار نازه روز مستعد و نهاد فیل محد
نموده بغرب دست و قوت دل نفع اند از غرب و فایع سنت و از غبیت های فتحی که بخت جنت
آشیانی افنا د آنهاستی بود بوزان هفت نیفان و خنی گویند که سلطان علاء الدین از بکریا جهیز شده
گواهی گرفته بود جنت آشیانی آنرا سمعت فردوس همانی بشکش کردند و این این یعنی استرضای خطر
فرزندگ را ای فرسان فرموده بازخوشیدند چون جواهر شناسان وقت شش آن گوهری نماید بودند
و نعین همچوں بعراقرف نمودند و بگره رسیده در رایی خزانی را که چندین سلطانین والا شکوه
فراتر هم آورد و بودند بکلید مهنت کشودند چنانچه همچوں نماند که از ریحات کرست فیض سوف

نیافت کرده اکره دو همی که مای خفت شهد و شانست بقرف او ایمی دولت قاچه در
امه بود لیکن بسیار ملاو و قلایع دور و نزدیک داد امرایی افغانستان در فرق خود داشتند چون مائید
غبیس همواره رفیق حالان باشد فاهم که اینکه ابودوراندک فرصتی اکفر برگشتن ممکن
نیز سرتیفیکات خدمت سردار شده در میان سعادت پهلوی شنید چون خبر او ایمی دوت
در سراسر جام مملکت مفتخمه و اپرداخت و سپاه قهقهه روزی چند در رجا کیریا سر بر زده نفیت
کردند و همت آن شده که سرمهایی مملکت این رفاقت مخالفان بردارند بعد از که اس سر حضرت
اسانی را با چندی از امراء به عذر و شرفیه حفت کردند آن حضرت به ند سر عمل و نیز رحیمی بخت
چون قمتوح دهوا یی آمزد مفتوح ساخته اران جاعنان غذت بخوبی مهظوف داشته ان حدود
را دارالله نزد ایندیه فتح خان سروانی را که ز امرایی هزار افغان بود و بدین فرض خلاب غلبه
همایونی از سلطان سکندر را اشتراند و روانه در کاه ساخت و او سعادت رسین بوس سعد کشنه
لهمه اسب و خاصت سردار شده نجفی خان خانی سرف این بازیافت و سپه ای محمد
خان را سبب حضور نکاه داشته اور حضرت ماکسرد از نزد در خدا این عالی خبر رسیده
که انسان که اینکه گران ایند و مسلمان فراموش آورده جو جمع را همی دو رو زندگانی ای خود میگفت

ساخته سرثور شش دار و ماد علیه فرمان طلب حضرت جنت اشنا بی شرف نقاد است
نماین امکنه خوب روان حدود را به که مناسب دانند سپرده هرچنان انتخاب منوجه ملذت نزد
آن حضرت به صوّال فرمان طلعت آن شاه پیر حسین و امیر سلطان حسین بر لسان ایمک است
بونور و آن حدود و کذا نشست و فاضی صراحت از امراتی هند هنوز نفت باشد نای ممتاز بود و در آن جا سر برداشته
و شجاع بازی بر را با وده نفیین نزد همراه ملذت شدند و روزگار ششم سیوم رفع اش نبی در حصار باغ اگر که نهشت
نهشت موسوم است دولت ملذت بر عالم قدر در بامداد و سه ران روز خواجه روز است خاوند از کمال آمره
پنجم است ز بوسیست تکنست مصاف فردوس میخانی با برآن اسکن و نصرت غازیان اسلام بامداد ملک
العدم حضرت فردوس میخانی با معاوره افغانی متوجه دفع رانی مقصود شده رود و شنبه هم خادمی الادولی
از دارالخلافه اگر که کوچ فرمودند و درین اتفاق تو اتر خبر رسید که ان مقصود رحیمی بانه را مانعه و محیی که از فرقه قیام
جلادت بردن نهاده بودند نزد معاورت نباورده بغلله در آمدند و سکرخان چخوره بشمارت رسید
واسمه کسکه بک رحمی است آن حضرت درین مرل جه روزگاره مان اسکنکر رقف نموده رو رخیم نموده
پسند شده در موضوع منداز کر که از کم و بک در دست است نزد اهل اتفاق افاده روز دیگر در روز جمی کوں آب
سکری که بمعنی بوره شهار را باب اقبال بر فرشته از آن جا بطلب خوارج صهیدی رسایر امر که در بیانه نوی

کس قبیل شد و پاک میرک را با جمی از قوکاران خاصه بحثه ربان لری فرستادند اما مرحمت نموده
بعض رسنندگان که شکرخالف را پر کنند بوریک کروه بشتر فزو داده که سافت باشین هر ده کروه
باشد و در همین روز عهدی خواه با امرایی همراه آمد و سعادت زین بوس سفر را کرد پس و هر روز
بیان فراولان چشیده شد و اکبر سعادت را شکر منصور غالب می انداد نا امکن روز سه شنبه سیزدهم
محابی الافری صد و سی دو روز در نواحی موضع خانه از سرکه ریحانه را ناسانیده ررم طلشت
آن حضرت در واقعات خود نوشته اند که در ان سکام بضایعه هندوستان یک لک را صد سورا کیک
کرو داده همراه سوار اعتبار می بود و دلایت را نا مابده کرو در رسیده بود که حاجی یک لک سوار راه
و سیاری از راهها و نسبداران که در صحیح معرفه باشند فقط کنده دلو دند و بغير نبه همراه آمدند و اسامی آنها
برخوبی سهندی چاک را این دسارت که بپسورد غیران باسی همراه سوار و راول او دشکنی کاری باشند و از هم را
سوار و حسن خان بیوانی نهاده و وزده همراه سوار و سردوی کجی عالم جبله همسن همراه سوار و هر چشم دیو خدا
برخته ما همراه سوار و بر سکنه بوجهان ما همراه همراه سوار و محمود خان همان و لطفان رکندر لودی
کارچه دلایت نزدیت اما با سبد سلطنت موہوم ده همراه سوار با خود سرکردان دشت العصمه چون کرت چویم
مخالفان عیال مع علیه رسید مخلص سکنه مخدعا خند رای اکثری بران افت که بعینی از قلایع سرخهای داده خود بولت

سی ستریف برندان حضرت بعد از نام رسایی فرمودند که قطع نظر ارطعن و لامت ای دنیا در عرصه
فیضت چه غدر توائم گفت که ریشی این چنین کافری غراضا کرد و راه بازگشت به یهم دارست کنفره فتن
این دیارچه رسید وقت آنست که دل برگشید است با پنهاد و فرامای الجبه و الجبه و درود و اذ وا زمان میزین
حروف جان سورانش و زینهاد و همه امداد وزبان سمع و طعن کشند و غیریم کلام رایی مور دلار دیا و تمام اد
شند و آن حضرت کمکه مریلهف الهی یخوده بپرس افواح فاهره برند علی نظام مقرر شدند و برداشت:
عوا عدل والدین بن سلطان بیهول او دی و شیخ رس حوایی و سمعی و بکر از مدد زمان سلطنت فرادر رسید و بیر
الغار مهک حضرت جنت اشیانی روی نیز فرست و درین فقرت فربن ان حضرت فاسیم سلطان واحد
پیغمبر اعلی حسینی از دکر رساید و ران تین شند و بررسای فرست و آنرا آن حضرت بجهت و محمدی کو
کهنس و خوارجی سد خاند و مقرر شد و در بر ای اعماق غریب ای ارمایی مهستان مل خانیان دلدار خان غیر
حضرت ملک کرد بند و در مر اول رسیدی بهدی خواجه و محمد سلطان و جمیع زعایران هنر بر صوت زرم آرکرد
پیش و در تویمه جلالی روسن سده اند و رسکم بزرگان با خدمت ای ارجمندان ای ای شباب فشردند و غایون
عزان دم در پیصف ای ایها سریب نموده برخیز اعمال دارند که توییان در راه ایان محفوظ بوده قریب
اندازی کشند و این حضرت نظام الدین علی مقرر شد و چون صفویه برخیز شایسته مترس بافت از اول فر

شروع در کشیده شدن دو روپیه با افزایش آمد چو کوه سواران رکمان مهدی کروه و حسنه
مع درون حست و کوشی زسب از مو الار است رخون رو و کتف هستان شده رنبره هوا چون منشان شده
چون هنگام زدم هندا و مافت بندای خاص که درس اراده شیرینی هفت برخود زند چشم شد که علیکی نرا و میان گذشت
از جب در است که امده کار زار نمایند سای دران هشیران ریگرس کا بس کفته که بامه رسم و امر
سباب سوخ حسنه و ما و العصر اساد علی می داشت نوی هستاده باز احسن نوب و عکس کرم اهمام شد
متعارن این چال اس عضب با و شایی زبانه برگشید و باستاد علی فلی چکنده که اراده باشی برد و غرور عقdam
حمل المتبین و کل لکا و اقبال را کرم رفته خشند ارشاده این چال دلا دران عرصه اقبال سخوش و خوش در
آمده پیش از کل بصفوف اعداء دولت حله برآ در زندگانی بر قاعده بر تهیه اشتغال مافت که سینه و سیره سپاه
اسلام باه حس در است شکر ادویه ای رکفار را بر داشته بر غصه برخیان زد و گفده طلاقت بنغازی برخی
از خان ^{شیخ} ششته سحوم منوده بقول مادر شایی فرو رکشند و غازیان که بدل نهاد قدم در زیره اصله ای رجی فرو
حرکت نمودند و آخر روز که هنگام آفریقا رکفار بعد بفسران کرد که رسم فتح بر علام اسد دم وزیر غنیمی
مراد دکیش اقبال شغفت مخالفان را محال قرار نمایند و می خشایر غمان نباشد از دست که رفته را و گیریز
نمایند و سرخان همچنانی در اول او دیگر و حبدهی و گیر را عیان نشکر مخالف خست سه سل خادا از

و ان حضرت خود ناکیف کرد و تقدیب مقصود ران سباه روزگار بخود راه لواحی ظلم فر برافراشته باشد و
این مراعبت فرمودند و محمدی کو سکنه نش دعید الغیر پیر سپاه خود را بسین از تمیین شدند که اربیل که
عنای کرم شنا بند شا بدران سده بجهه نقدیم کرد و چون سب در میان جان ان سباه بنت در اندیح که
از تقدیب کنند های نیز اهتمام شایسته بفعال بادمه باشد راهی مقصود صد فراست خانی سلامت بردن برداش
حضرت سفیر فرمودند که وقت ناکیس بعد ماسید کس کند شاه را غدوه استی نقض مخود مارجح این^۱
فتح نامه شیخ زن الدین مدرک که از افضل کرایی بود فتح ادب شاه اسلام بافت حضرت فردوس
مکافی بعد از فراغ منع اوزرم شکرانبردی تقدیم رسانیده تنبیه خبر ولاست بیوت راه است جهان گشته
برافر ختند و محمد علی چک حکم و عره را با فوایح مستعد تباوب بباب الیاس خان که در میان دو آب
قتنه انکیزی بخروع کرده قصبه کوئی کرد که بگاک علی حاکم آن جا را مغاید ساخته خود را فرمودند این بخت بفرموده
مخاتمت نباورده آواره حکمی^۲ او باز نشد حضرت فردوس مکافی خود سهیب سهیات سهیت فرموده
آن ولاست را کسر سحر در آوردند و هر آن اور حضرت ص شبانی بخت بخود راه سهیم بر خلافت کوس هما
حسب بند روزه همانند حقیق که بپرسالهای خان غبن شده بودند اور آریسه در این اتفاق که آوردن دران محسب الحکیم است
خرست فرمودن صفت آریسه بحقیقت که می خواست ن حون معلم ولاست کمال و خیثان در سکھان لکه

موروثی ارلو اسیس سلطنت بیو ولی و جو و کلی از شاهزاده های والامرتبت صنبل مملکت خاطر خواه صورت
نمی بست لا هرم جنت اشنا فی نصیر الدین محمد ممایون را تبارج نهم جب این سال هایون فال
از سه کرد و هی بزرگ نه اور بیدان صوب غیرت حضرت از رانی داشتند و هم درین روز فاسمه میبن سلطان
و ملک قاسم یا مسعود چندی از امرای سده و سلطان شل علیجان مریل و ملک داد کر رانی و غیره را
بهرابی محمد سلطان سیر زاب فرع من امعن که در زمان اشوب را نصوب لکنور استقرف شده بود
تعین نمودند چون او تاب صدمه افواج قاهره نداشت اسباب خود را کند رشته سم جانی رسید
بدرباره حضرت فردوس مکافی از راه مباری فتحنور سبب و شکار کرده بدر را غدای نزول اجلال فروز
و در نهضه وسی و چهار سبکوں جلان شریف فرموده ازان چا بزم سبکل هفت عالی تعاون افاده
و دران کوهستان شکار خاطر خواه کرده کوس مر جعبت بدر را غدای نمی آورد و سه ده سه نکام
مسوانه خبر رسید که سید فی رایی حاکم محبیت چندی پی سکنند و رانی مفهوم زیر باستعداد و شکر اتفاق دارد
نما برین متوجه به سعیه جباری بسند از حدود کاله شفیه را سوار کار طلب بهراب حسین شیخ سلطان بطریق
متصله بسر چندیری بفرستادند معمم حادی الالوں این سال نجح چندیری همین امال روز اقوون صورت
بست و فتح در المحب تاریخ شد و ان حضرت چندیر را با حمد شاه نبره سلطان نیلوفر الدین مکرت فرزند

خان مر جمیعت عطوف و شسد و دین ملکام دولت فر جام حضرت ران ارسید و فرار دا او لیا
دولت چن بود که عسکر فیروزی باش از آب دهولپور عبور نماید چون مسامع علیه رسید که معرف
و بازی برده من حماعه افغانان در صوبه فوج سر شورش برداشتند اندو ملزمان باشانی صوح را که
یصدیاری که در حوالی دارالخلافه واقع است آمدند و مخالفان قلعه شناس باش انبیار ابومحمد مژده را
آنرا لاجرم ترک انفراسیت فرموده میان مر جمیعت سبق خدفت سلطوف درستند و قومی را زیاده را
بنابر از مکب عالی خصت نمودند بمحروم رسیدن سایه منصور و قرب مکب از دشمنی مخالفان
تعاهدت نیاد و ده لزاب کشید و رایات حماکشی صوح نمودند هنگفت فرمود و درین میان میزد
از کاب آمده نیز ف مد نیت شساد بافت و سعی هم محروم دارالخلافه نفر مقدم کردی و نون په پیخت
حت اسماقی شمل بر رسیدن به بستان رسید و بعد از دخواهان مقرر شد که هش از توجه رایات فعال باشد
را باشکریسته برفع مخالفان خصت فرمان بند و امرای الضوبه نیز گوکس مباراقین شدند و خود نیز
سکار سجانب دهولپور و صنوزند درین اتفاق خبر امد که محمود خان اسپر کشیده بیهار امپرف در آورد و فریاد
دارد آن حضرت سکار دل خواه فرموده رایات مر جمیعت دارالخلافه برداشتند و فرار بافت که دود مادری
سخاوات خوبی آن همیشند متعارن این حال عرض رسید که جنت نسبتی جمیعت بکسر ف رسم آورد و سلا

اویس را اخود موقت ساخته باشی جلیل زارکس هنرمند فتن سفر نمود و در ساست منثور شرف غایب نهاد
با فن کار کارزار را مصلح نکردشته باشد ناها ف شدن هم سروش اصلح کوبه نهابند و فلیق فرورد هدف بودندان
الله تعالیٰ چون کامنده دستان که فربت الاختام است با تجاه سرمه نگهداشان کار دان را در آن چالدشته خود
به عادت متوجه تصرفه و لابت موروثی خواهم شد و حسنه هنرهم حادی الادلی از آب چون عبور فرورد هدف به مالک
غیر مرشد نمود و بن اینسان نصرت شاه حاکم بنگاهه با عرضه نهشت سلسش امده زین بوس منور ندو مشمول انگل
بسکران کرد پیدا نمود و نوزدهم حادی این فی گردن را بگش میرزا عسکری سعادت ملارت در بافت
و حکم مند که میرزا با فوج خود ازان طرف اب بفرنجه باشد و در نزد نکی کره ضربه بران شدن محمود خان
بس امع علیه رسید و ماسوح بور و سه شریف برد و لابت بهارا میرزا محمد زمان بن بدریع الزمان بر
بن سلطان حسین بزرگ آنکه اداد ارادتی این حضرت شرف بود مکرمت فروردند و ازان جامعه و فتح قشة
من و دام امر سخا نسب سردار هست عالی اسحاو افداد و مخالفان ماواح قاهره حکم کرد شکست بافتند
وان حضرت سر فربنگندور فرورد هدف عمان التفات مبارز اندیشه اکره ملعوف در سد چون همه
حنت شناوری مدت بیکان در بیرون از خان که در این بند نخود خبط و سان مملکت صاحب المرضی دلوخوان سرخیم
باشت از فرط انسیاق مادر کس سعادت ملارت در عالی قدر بیرون از میرسلطان او سرده هست

نام منوجه مانی شده و کبر و رکاب سبیدند و برا کار این که از خدا مار به کاب آمده بود در عین کمال میگفت
آن حضرت هشتم و بافت و مر را مدارا را رکاب سبیر است بخت ن خست فرمودند و باز کس فرضی در
اگرها در راک این معاویت علمی مفودند پس ازان فردوس مکافی میزرا سلیمان بن خانم برای این سلطان
محسود برا بن سلطان او رسید که سابق پسرش میان را داشت فوت شد و بود او را نایاب غیر منع از خود بیه
میبد وستان آورده بودند مخفیان فرستاد و میزرا طلب سبیدند و ازان را بن سلیمان ببراد رسید
خداون میگفتند و میزرا رسید و دزدای روح رشیدی رفوم نمود که دریان ۱۰۰ هزاری و بیست و سیمین از حضرت
کلمفر دوسری مکافی مفوج بند و سنان شدند و العلم عندالله درین مرتبه ایل خضرت با ایشان مصاچانه بتو
نه بسند و بکسر ریاض ایام میان کل غفت که هاون معهوب نیمی داشت و می اخواون این حضرت ارجمند فنا
بل و کمالات بجهه و ای و نیز شدند و این حضرت جبت انسانی را جدعا در حضرت خود نکاه داشته بشیل
که در حکمرانی این مفتر بود خست فرمودند و میگفتند شمشیر و دشیل سبیر و سکار کرد راندۀ ناکام و عازمه
نیز بر مراجح اغصال پشت ایشان خاری شد و صعف بگشاد انجی مسجد و چون اعترف حضرت اشیوس حضرت
نور و مکافی رسید فرمودند که لازم است را و میگفتند زنگنه را و میگفتند که ایهایی بازق در مدارست
ایم رسید حکم مکافی رسید حسب احکم در این مکافی ایهایی بازق در مدارست

و بیزبان تمام مان کشنت که خلاصه و مایه‌ای مان سنت که زنها قصد برای اوران گشیده هنوز ادار
آن شوند و این پس ان سخن بود که خدن جفا و از ارباب اوران کشیده و بخات اتفاق نشند و این معنی بجا
خود فرزده گلک و قایع تکار خواست و در حصار باغ اگرمه سیع نشان و علاوه بر این مستند
و جدکاهه و اران جاهم سپهده نظر را که این بردند مولانا سهاب سقماجی این مصراج مارجع مافتة همچو
هه بون بود و اینک و بی دست سلطنت حضرت فردوس مکانی سی و سنت سال اوران جلد و مدد و
سی سال اوقات جات بجا و سال این هدفت با فور شجاعت و سعادت و عدالت و فصل و کمالات و اینی
و صفاتی عدل و ندر نفوذ و دقت و ذکر و نشر نزک و مارسی عالی باهه بودند و بوان نزکی و نیاب شنونی
سینی ام در علم نفه که لازم وارد است ملیع اسنست در همار و افتخار شهری تمام دار و وصاله والده فخر
ام از که در وادی هشت در بجز موافت و دلک لک شبد و اند و اتفاقات خود را از بدو طلوع گوی سلطنت
نادر خبر عزم مهدی نهم پیش از تلف و اعراض بینان نزکی و شنسته آمد و بیان پارسی اشعار و لبکه کله
در زان حده است شنونی در دشت نزکه ندار خوب نخن لک در زوای عابن عقد ایشان نهم و در هشت موسی
زد و ریشی نهایم وی بنده در دین یعنی تمازج سفسر دل سیم از هر بیهی عالم برخیم و ایان را دخون میگز
حائز تمام بوده و در دروغ هم رسیں تصفیه فرموده اند و از اران جمهوری نایبت غفل نام دار فرد و دلک

چهار فرزند کرامی مانده بکشتن پیغمبر الدین محمد همایون با ایشانه دوم برادر کامران سیسم میرزا
عکسی چهارم بر رامندان و سه خضریک اختر علیک سکم کل همه نیکم علیکن مکم ابن هر سه از یک والد
آنند نهایت دو مرد در ذکر کسر غور است این جنب اشیائی می بون با ایشانه غازی ولادت
با سعادت این حضرت شف سه سببه چهارم ذمی صدره سنه هندسه سپرده در آنکه کمال ایل
مقدس متحکم نکم که لست بخوبی سبدان می بن برای داشت واقع شد مولانا سندبی نارنج
ولادت این حضرت سلطان همايون خان بانشه و از بدبخت حاصل ناهمکام سر بر آرامی گردن
شریف این حضرت سبب و چهار رسیده بعد اند دولت و بختیاری راحمن اقبال شدن بی
نافت و نهم خادمی اللادلی سنه هه صد و سی و هشت در دارالخلافه کره بر سر بر سروری جو سر
نود و کشت اه فی طبقات اقام بقطرات مطرارت انعام سپر اباب کرد اندند و عقی افضل و بید
اماها مارج صبور راضی الملک راهنده آند قطعه محمد همايون شنیشنت که خلیلک اهت اند
ملک که بر سند باشی کشت سرسیان تاریخ خبریملک : عبد الرحمن روز از جو سر بر
درا نوجده نزد کشیقی بر از رانعام فرمودند و با بن موچ کجنسن کشت اهل اسد را سپر اباب
ساده که مسیح را در دو این رور کار رکشد و کمی افضل در بلاغت ائمه مارج ابن که رکشی زر پافته

و خلاصه مثبت ان حضرت بخطه علیک وزفه مثبت رعایا و خاطر هوی بی برادران و رعایت ملزمان
حضرف بود و سوچب ناصب هر کدام را فراخور شناسکی اخفاذه نمودند که باس وقتی که برادر بزر مرزا
کامران مغرض شد و سرکار رسپنیل بزرگتر کردی و سرکار الور عصر زمانه ایشان را بجز اسلیمان مسلم شنید
و هیں از سعی شخصیان داد را باب اقبال به تسبیح و تمجید برداشتند این قلعه را صاحب ره فرمودند و باز پسر
وقتی که برادر ایل تله نمک شد حاکم کانجی از راه ب مجر در آمد و دور زده من طلد و بکرا احمدی شیخ فخر
تساویه اهل را می داشت و فرمان برد ازی نمود این حضرت قلعه را با وکیلشده به تسبیح قلعه خاده نوچه فرمود
وابن قلعه سابق در نصف سلطان ابراهیم بود و حاملخان خاصه خصل سارکم خان هرست میندو و بعد از
محمد سلطان ابراهیم بجهانه عمر حمامیه از بداندیشی سپه ابرهور دار او برشد و شرخان که از اندیشه عرض
نقنه ایگبری او برو لود علیک نام کوچ حمالخان را که در صورت دستیت انتشار نام داشت نزدی حضرت
و بازی حسنه قلعه را در تصرف چو و اور و چون شیرخان را غیر مثبت ان حضرت اطلاع یافت جلال خان
پسر خود را جمعی را معمولان و قلعه کدر شد بود برادره ایمان کاروان میانه داشت فرستاده اینها سرمه
که اکن حضرت ارسرا بن قلعه بکندر نمکی را در ریدان خود را عبد رفت میگرسنم که همراه دو رکاب باش
ان حضرت صدح و فتح دیگر متنفس او را سه رعایت مفردون در شسد و او عبد ایشیده امام پسر خود را

نیزت فرستاد و ابن سهریوسه در عذرخواست اسپرسی بی مرد و در حکایی که راهات جهان کاف مباروه هفت
فرمود با سلطان بهادر مبارزت رویی داردان بی عادت از نوکب ہاون فرار نموده نزد پدر
و در نه صد و سی و نه من و با پسر مدد در جو پور سرفنه و اشوب برداشتند ان حضرت راهات اقبال
بدفع انها بر افرشتنند مان پر مرد و رعده بازرت عجل رسید و میں مائیه السیف فرار نمود و بور نموده تولیع
سلطان حبیر بر لاس س محبت فرموده عذان و محبت بر را الحذف سلطوف داشته بدر بن سال
قرس دلی بگزار در بامی یون سری اساس فرموده امام ازرا دین ہا و نہادند و در نه صد و چهل
سلطان بهادر حاکم کجراست و هر یا صحب احمدان کار دان بر کام عده فرستاده سند صبان دو
شدوان حضرت با رسال منثور محبت و کھنیخ خاطرا و رامضین ساختند و میں ملکام محمد زمان
بر را محمد سلطان با پرش الغ بر را نبره سلطان میں با القرا که سانجا ہا و بفردوں مکافی
اور وہ بود طریق بی سپر نہاد خاطر قی اشناس ساختند و تابند ایزدی سماه لغرت ہا و ظفر یافت
محمد زمان بر را محمد سلطان میرزا هردو بست اتفاق اندرونان حضرت محمد زمان بر را تقدیس نامه تعلیم
بیان فرستادند و ای دوکس ایل شبدند محمد زمان بر را فرمان را باس ساخته می عطان نموده از
قطعه برادر و کرکمہ تزوی سلطان بهادر کجراست رفت و مایکس دی کلر ماکس تیمورہ میکدستان کی حضرت ندوں

لکانی ار عدم فرصت در مطه تعریف نباورده بودند و اغلب قدر داشد امّن صراحتاً کامران از کمال
جهن هر شفای رشدن حضرت فردوس مکانی بسیار را کامران رسید روی فوج سه هزار تن اینها و که
نمایندست و بازوه کاری بواند ساخت دران ایام حکومت پنج ساله بونس علی داشت جهن
آن خدص قلعه ارچک سرخانی از صعوبت بود و ام فرب نرس واده با فراهم بک سی قصری کرد
او نسبت بکری اسباب های خود اراده دی بی بزرگ کرده بعده مدد ہورفت بیر علی بوس مردمی بخوده نزدیک
سخود خواه و مجتبیها مادی می نهشت فراصی و محبت مذرب بسیار راست با فسته و زنگید شدید و در واژه های
قمع لاد ہور برمدم خود سپرد نعمبل تمام این بطلب بسیار از نشانه خود را این غفار رسانیده شهر را
سفر کرنده بسیار را از بند مرآورده معدّت چوشت و با کنار ایاب سنجی متفض شد و عرضیه بزرگ کاه
معن ارساله رئیسه اسناد عاد صوبه بخاس بخود و ان حضرت مصطفی علوفت دهیں اضافی فردوس
مکانی مملکت بخاس را ارسانیده شسته بسیار اینیت خونوفت منده منکر کناری بکرو عنتری
و پنکشیهای لاقی مدلزت درست دهه پیشته او ایاب رسانی مفتوح داشته ولی هم در مراج
حضرت میگاشت کلد عمانی ول ارشته بود علی حسن تو رسیدم افزون ما و اعلیعت فرج و ہبیت با و
سرخباری که نزدیک حسرد و حربشمن مuron با و مکر کرد و حور کامیت او ازین دایره سیلیان با و

کلبران مکه جهان راس نعا خسر و هر میاون با او حضرت سجاد زاده ابن ولی عمار فرزد زه راجمن
فروند ارجاع رایاست اعمال پسخیر کجرات چون سلطان بهادر نام آرخان بو دی امراء عمه
خود را به سحر قلعه بآه و اطراف مملکت محروس ما اوراج سن فرموده سورس اندرخت
و در جواب مکتوباتِ معملاً رسیل ب محمدزاده بنزرا سلطان سا در روشنید و اواز روی نخوت
حوف نایی نالایم گفت در راه صادری الاد ولی مهدو صد و کب عدن اعمال پسخیر مملکت کجرات
معطوق دشنه باسهاه منصور از راه مالو نموده کردند در نیوفت سلطان بهادر قلعه حستور را
محصره و اشت اربن خبر بر اینه شده مکتوپ ارسال داشت که در این اسلام روانه شد و درین سی
که باستیصال نظر تقدیم باشمه شنایه که ما شاه سده بند و دم از خدا اپستی در دراج شرع محمدی مینزد
در تمام تدبیب ذمزل ، در آینه معنده اکثر بر بسرا مامد در کرک غرا و حکم این معد در ویژه
آن حضرت ازو فورست و فرط قدرت ملک سلطان را مقبول شد و در جواب مرقوم فرمودند که نبا طریع
منجه کار خود بوده از حسب اصل اعرفه و دغدغه بحال خود راه درینکه ناقعه مفتوح نشود بعزم زم
اد صادرت نتو ایم فرمود چون سیوم اصفهان مصد و محل و یک سلطان قلعه چنوره مفتوح خته
بعزم روز طیع روانه شد این حضرت نسرا فرما فرما کسی کشا فرمیت مبنی شد و در نواحی برگزند

سور من مخدومات صوبه هلوه و گذنار لوکه که رسعت دریا بی داشت بر رو جانب شکر فروده
آمدند و هر اولان حابن بین سکاکه که ششش و کو شس کرم ساختند بجگه های او را جندی هرا دلان با خواسته
با سبد علیین از وغیره که سر ام هرا او اسلطان بجا او را بودند در او محبت شدست بر محالهان آقا و اسلطان
بهاد رحصار ارابه هر کرد شکر بکره و پیغمون ارابه صدق زده با مصالح دور دست چنگ سپکر در روزی
چند بین و تبره که دست است که سرکست بر محالهان نی اها و روزی جمی از بهادران و که جوانان ما دنسای بزم
باوه سمای کرم داشتند و هر کدام در خر طرف دو صد کم از سرکرد شکل و حرارت هر آنند اولان بیان داشت
دلی محکایت در آمد که از کرد شکه کعن سخن و دشمنی است بعد حال بر عبارت مادره این عرف محاب چون و
چنان ده قرب دوست کش درین بزم بودند همه سعی کشته تو صه اردوی غم شدند کی از امر او اسلطان بجا او
او رس خدار مرد رکس هر یون اردوی پست عده استاده خلاصه داشت همراه رسیدن اندر دم عرصه سرداش افزود
شد و بهادران شکر منصور دست از حابن شسته غیصه کید که کار هر دلی هزار که جوانان ما شاید ره
رو بکر برینها وند و با صانه ارابه سعی هاعنان باز که نسبت نداران بن هرستانان با دشمنی است مطهر و منصور معاود است
نموده بجای خود امده و اگانه فانگا خطر دخواهان تهی ی تر و یم و هراس هرچهار اینان عالیه تکثیت ما اکنجه باز
عینه که سه هست دکم سوال بالکه کور اسلطان بجا در خود بخود دیران شده همام توی هارا در هم کس هم باز

با ایران محمد شاه فاروقی پنجه شتر نفر و بکر برآمده از راه غیر مقاومت مبارزه سواری خود را تعلیم
مندو رسانید و صدرخان و عادل‌الملک خاصه خلیل سلطان بهادر با هست بزار سور از راه رفت
سد و ساختند و نیم فتح و ظهر مردم علم اقبال وزبد عیبت فرا و ان ارنقد جنگی دین
و هب تصرف اولیایی دولت در آمد و نارنج این واقعه زل بیه در یافته اند درین آغا محمد زمان معمور
بیش را همراه کردن سهوب لامور متوجه شد که ساده دران حدود سکاوه و فتنه کرم نواز ساخت ان
حضرت پادشاه کارپیز او غیره را معاقب اونین فرموده ازان جاعز مند و منودند و سلطان بهادر
معصی شد و حکم فرمود که شکر بر قلعه فرد و آمد و باز اسنه مسنه بندی بافت سلطان بهادر
ارمله سردار ملاش فرد داده را که سر اب شن کرد و با قلعه چنان سر عان باکل غسید و درین
راه نموده و با نصد سر بیان بوسد سرداران شکر او و قلعه مند و تمیین اندند و چون قلعه بزور
ان حضرت کیا بش بزرگ است سلطان عالم که از امایی نامی او بود امده بازناه را دید باش و حکم کرد
که اور را با سید نظر مخصوصان اوصیل کرده در نارنج بجراحت مسحور است که در در شبیه ان حضرت
لباس رخ در برگردہ مابعد عالم فرمود که حکم قتل نمود در کل ساعت بوی باجی خون در هر کوچه
مازادر سه مندو رو دان خند درین اثما نخواهد و نفت که سری سلطان بهادر را بود هست مغل کر

کر فتا امد خوست که منصور اصل کند منجبو نفت مرانگاه داریم سنک خود ملک تو خواهیم داد درین اثنا
را به اراده زمان ان حضرت که پیشتر بیان منجبو نفت داشت بعور نمود از هب فرد آمرده او را دریافت
و با غل مناصر کنان دران حالت عصب نجابت باشد شاه آور گفت ابن ارغوان بهادرسته و تازن
ذما نه کوند و صوت هدی مثل ابن موجود بیت ان حضرت فرمودند که جزئی بکو منجبو نفه فارسی افکار
و ارشیدن ان باشد شاه را رفی روی داد و در مای مرحمت سخن امد باس سرخ نفیر داده
و بسیز بروشیدند و سرمه منجبو عنایت نموده فرمودند بخواه انجه خواهی او عرض کرد که منص و شان
خود نتوکیم باشد و کرشن خاص خود را در کمر سخوب است و هب خاصه های نموده متوجه خود مرا
داده حکم کردند که هر که را میخواهی خلاص نماید کسی مانع نماید و ادمه بیکانه نار خوبش خود کننه خدص نمود
معنی ابن داغه بان حضرت کفته نه باشد و فرمود این سهیل است اکرا و امر فرز استقر ارسلانی سلطان
بهادر سلطانی را نمی دم سخوب سوک باشد های مخصوص شد و درین حضرت ملطفت هر چه اتفاقی افت به
مان غل سیداد که ابن سرخان بخشی کرده افراد مر سخوب کننه تر سلطان بهادر فرت ان حضرت منجبو
که عجیب کم طالع بود و از افسوس ریاست کرد که باشد بهادر نسبت سلطان بهادر گفت که اینچه از من فتن
بود همه باز ام القوه حضرت جنت اسلامی بعد از رسه روز اربعین سده باشد همزد سورا بطریق العار متوجه

کم برایت شدند و حکم سند که در دو دی مسلی تغافل بشه امده باشد چون مذکوب اقبال بحاجه مادر رسیده
بها در فلوجه را مصبوخ معاشره از جانب دودخانه دیگر مراده راه سدلست نشکفت و مکنست
آن خضرت مرسند دیگر نهاده از این مسکن پنهان در حدود ده جانپناه کرد و رسیده ماهه از سوار عصی بها در انبار کرد
اخیر روزی که سلطان بها در اول آن مکنس از افضل شدند بودند این خارسیده سلطان کسیده را انتخاب روه
راه ده میگشت که خضرت عاص در مسیح شور را مسکن سرداری قات آغاز معاشره جمع رفاقت به سلطان او
سند چون سلطان در محل مسنه بها در این نظرت فربن ارجاعی دست نهاد فرا داشت مرعیت نهاد
بلکه میگفت رسدند باید کار و لذت داشت و لوه کم برایت میگذرد این بایدی دست دولت در آمد چون ملک احمد
له در کسن در او را امراء باین سلطان بها در که در بیان کوشان این نواحی سبری بودند شاهش همراه سمل و گول
بر سر ایرانی دولت سنتون آوردند اس س همراهان مادنی یا رمکه شبد و حکم سوختن و غارت کردند
که شد و بعد از ده روز غمان و محبت بصوب حاسه مطلع داشته ما همراه و مجاصره این ہر دخنه مفعوح
ساختند کمی از خلاصه مارجح صحیح را اول بعده ماه صفر ماهه اصدار حان فلوجه در روز دوم آمده ملامت نمود و چون
جوش طبع و نساعت حایی درین چنان مهارت تمام داشت بورده شد کرد یک دیندر روزی شیخ حمال که در آن تراک
ملک دام رکاب بود بخان گفت سند ام دین چون سعادت مهار دارید هم مراد از العاده قران اسحاق چه مدد خان

هادیگه کفت جمع مال شنخ کفت ام من حماست خان وی الحال خواند که عدد شنخ نمین کرد و چون هک کجرت
صرف او بایعی دوست در امد و دران طرف از امرایی با دنسایی دلارهان سلطان بهادر حکم نبود رعایت
آن حدود سلطان ناشنید که محصول دلایت رسیده اکر عال نمین شود ادایی دلو اجنب نهایم عاد الملک
است در این حیثت نموده در انذک فرقی سی فی زار سوار فرام آورده با محمد اباد رسید حضرت حبیت
نهانی باشاع ابن جبر مردمک خان را در فلجه خاپنگرد نشسته خود در دوست اقبال با محمد اباد نشاند
عاد الملک حبک علیم کرده و جمیع شهر امکنین داده نهایت خود را فرام سوانح که درین ایام در آن
شد ان است که خندی اکناب دار و سکو را در دوست دار و اشان امان بناعی رفته برم حام ترتیب داد
و در عالم مستی کتاب مطهونمه از معاوی احوال حضرت صاحبزادن سجو اندک که دران زمان حکم کسر نمراه
داسد روزی از هر کمی داد و سر کرده که محاسبه هر کمی در اندک که سکسته تو اسد سکست و چون این پیش
را کنهم شود نهاده ام داد و سر کسید و حضرت فرمود که حصل هم اکر مثل ابن دسته هر کلیل با اسم هر چه
وجده هایم طهرتم و مان اندشه درست متوجه هک کری مند و چون این حداد اشند این سر کلیفت
در خان غایه انداده خود را عن شنودند هک کس نافتند و داجبه کرس و کن بخود هم سرسد روز و پیکر افری
از این که این داشد و بر این شه فاسد اکنی هم کرد و بدیز مرکرس بعصر کرفت از نای اعنی هست مال اجل کرفته را

بسته بدر کاه اور وند و سرکن مردن قسم بخوبی بر سر چهار سهند و نفت نهاد شام امام ارسا کی
در گفت اول سوره المتر کیف خواند بعد فراخ سلام حکم شد کہ امام راته ہائی مصل انز جسد که عمدًا
سور مدل رائے خواندہ هر چندہ ملا محمد سیر علی عرض نمود کہ ابن امام ایعنی قران خبر ندارد و معرفت
بعناد و بعد از فرشتن انش غصب ناسف سپا رمودند و سب اضرام این امور بعفرت میرزا
عکسی را در احمد امام کذرا شنید و مک ہائی یک ہو گئی مقرر شد ہر رایا و کاربر را کرست نمودند
و بروح دوساری و بند رسورت باقی چین کسی بنت در پو وہ درست مک امک افرا گھمود ایا و
فت
بیکر کو حکم بنا در لطف فرموده منوجہ بند روی شند در انداد راه عراض دلت خواهان ارس فر جلا
رسید که چون را بات عالی بمالک دور دست نهفت فرموده متزاد ان ابن نوزی دست نشان
وف در ارس نهان حضرت جنت ہسائی لزرا و بہرنا ہنور میند و منوجہ شند نه فرد انبی که در ماں وہ
مرنور شش مردانہ شنید اردو صول کو سب منصور سک بود و جمع ائمہ افرا و هر کدام کو نظر خورد
و ضبط نکلت کیا سب خود رای ببر عکسی و نفاع امرا اخلاق ای دست و چون سلطان ہمار
برخی داشت فاسد ایان ہم طبع شد بر سر حاصل امد و سردی کمک خان طور اکد رشته در مسد و مبدل دست
الحضرت رسید و مخالف رہنما نہ کارہنا اخنو و محمد کشش علما

را چون ماس بسیاست در احمد را با و دیگر مصالی چناند بعزم سورا کمپرسی عارم در راه خلاف اکره مشد و بن
آن خبر رسیده محمد سلیمان سپردا و لغت مردانه اند او که فبل از بن طرف بقی می نموده بودند تجلیت نهان می کنند
ما سخن ان ما می کشند و درین سبیلت ماده درباره کجع حوال برآمده در حدود وصوح سورس افزایش نهاد
بنابران رایات عالیات بدرا راه خلافه هر افراد شدند و ناگفته رسانند افسوس اکسران مردم است همچوک از فاسد پنهان در
خرصه نفت و درین میان امث و طهماسب اعماق سام سپردا که او را امشن این باسیاه خوب داشتند سپه قندهار
درستاده و سپردا کامران او را سکست داده و خود را سرمهد نار آمد و خواه کلان مک حسی خا به سر
مام ساخته در وقت غرارت قلعه را خالی کرد و علاوه برین کوئند خواه کلان مک بعزم میانی بسره درسته رت
شانه را نهاده افهاد شاهزاده نادر را نادر را نادر افهاد خود سپه در عراق رفت با سپردا کامران بر لامور رست
قدزه ریزد و گرمانان طاقت معاویت نباورده در وقت محاصره مردها کن آمده بعرازی دشمن و بار و یافند
کار تبعیض در اینها بآجکله و عده حضرت همسانی بدرا راه خلافه رسیده کیسان دران چاند را بندند و رای جهان را
با اقصیه دروده بگردان اخبار در حشیخان افغان و مسکنی او در حدود میان میان و بار و یافند
کهان را دوست کرد و بده صورت نسخه می کاب سکانه که نسل ارعیت کجوات بر مرات همچنان غنا بر تو
رسانی می گذند از سر زیبیره نهادند و کلم استند و برشن بکاره سرف نهاده بافت و درین وقت شیرخانه که

با جمی از رنود و او باش راه زنی و سرمهکی سبزی برد و سبوبه همار آمد و سفوت حاکم آن جا اموال و
اسباب خداوند بحروف در آورده فونی همراه نبده بر سرالغ مک سبز اکه نزد بک در بیانی سراو
جا کسر داشت حسره که هردو غایب آمد و ازان جا سه زیارت سراخند مان خوی همراه نبده ملک بهار
و همکنون و هرگز نست سرمه بکاره را صرف نشده با سبب شاه حاکم بکاره جک و جمل و نشت و در تبلوه خداوه
امی هردو الفصه ان حضرت پیر نظر علی را بسطه دهی و لور الدین سپر را تعویج و باود کار ما هم میزدابن هم خود
را بکاره که جا کسر او بود خست فرموده و میرزا علیکری و میرزا احمد ایل و سا برادر عالیقدر را همراه کردن با
اهل قوم و اراده بخدمت کردنی از راه در راه نموده خداوه سریع بر دندن شیرخان چشم نیز در رسیدن رایات
حضرت سات قلعه جناده را به سپر خود قطب خان سپرده و استحکام داده به بکاره رفته و آن کنک را^۱
سپه از قبال بخت آورد حضرت جنت هشتمی بست جهان کش نیز سپر جناده که کاشند در آنکه فرصتی
بردن نقصان و رس سما با طکری نشسته میزد در کان فتحه را و بافت و قطب خان سپر شرخان زد^۲
فرار نمود و اهل طهه امان خلصده برآمدند و قلعه مفتح شد و درین قوت نسبت شاه حاکم بکاره رحمی مدر کاره
جهان نیاه امده را شیرخان استغنا نموده اور امقدار خسروانه و نوید خونست ایده در رساره نموده بخت شدند
و ساقید ابروری در رسال نصد و چهل و سیخ فتح روی نمود و شیرخان خلاصه خسروانه بکاره را کرسید و در رس س

بهرک دند سر نموده راسیس آنکه در حضرت و شافت و شفیع معلم عدیم المثل است از زرایجه مصالح بین
کرفته عالی خود و سباب این را با اعمال و افعال در این جا کرد و شفیع با شکر فراوران هوازمه ملک بیری کمرتبه
نشست راه مکاله از اعد و شند و در حضرت و حضرت جنت بشیان یهودی مکاله را خوش کرده برسند
مبش و شاد و نی فرار کر مسد و سبیره کور را جنت ابا دنام کرد و شنند و امر از اصحاب بخوبی خصت فرمودند
دھموري بركات و فروتنی بعثت و نشرت سباب فرات بعثت غلطت شند و سباب بی بردای
مرا نجات و عصیر او قبی نه نیاده در کمال هسنه و فرایح باش هر کدام کمیونش فرکش کرد و سهند
ام بر ایندال بجز بکت صحاب عراق و ایل سه تکلم از حاکم بخود شوچه و ایل خلاصه شنده ایل اوه بقی بظهور آور و
در خلال این حال خسر و بیک کوکل باشند دهی محمد را امسقه و جمعی و بکر ایل بکله ر رکمه آمد و مرتزا را ویدند و
پیر را نور الدین محمد رئیشه ایل حضرت در صاره عقد او بیو و سلطنه سلطنه من سیکم را ملب او پرورد و آمد
نبرد فتوح مغار رسید و در اکره بعد از کس نسخ همیوں هرا در شیخ محمد عوث کو الباری که حس بشیانی باو
نشبت ایضا و داشتند و از مکاله هرایی باز اور دن بیز را ایندال ایل خجالت فاسده همراه عرض و نصائح و نصیحت
و هبودند و بعد ماس شهرید آناریح محل اوست در شفت هبود خلطه بنام بیز را ایندال چنانند با کماز را صر
میرا دصر فخر علی هاتماع این خضری حضرت افریدی رسیده در سکتم قلبه و می غلطت شهر کو مشیدند

بیز زانه دال بینکا شش امر امتحان به دهی شد و با دل کارنا صریح برای صورت و افعه بیز را کامران از
لاهور روانه کرد و بدین نفعی به سیده سوچنگ بود که بیز زانه دال کا زمان اسخنه با کره مشتافت و سرفهرست علی رفت
مدحت میرزا کامران نموده بحقه این سعقوله بجانب کاره روانه خشت میرزا نهاد از اکره فیزیک
بابونیت و عصت قدس آنچه مکمل سعادت بیز زانه دال آرد و او را از الور بدل لاسا اور وہ نوط در کردن
اندر خشته ملد داشت کامران کنندگانه رفع محاسبه بخود میرزا از روی عطفت مشی آمده روز دیگر ساه
امراي سه کشیده کوشش داد اکاهه بیز را مابین مانع اتفاق نمیگیرد و قعده شیرخان را زب حون عبور کر
دندان افوقی نمام این مدحت نیامند و این حضرت بناهای این نوشش ها حکومت پنگاهه را ایماند
علم مکر در حضرت فرموده علم و فقاره و افق بکسر عدالت نموده حکم فرموده نزد اکر را ای اصرفت اند اینچه زردوه
سلطنت تربت ها نمده جمعی شیرخان امرایی غالباً قدر را بکوکم او کد رشته عنان در حضرت برادر الحلفه
معروف داشتند شیرخان صحت همک مکب عالی شنیده فرار داد که اکر را مابت عالیات بمنع او
سبعين نیشو و همک مقد نشده باز پنگاهه رود و اکر برادر الحلفه منوجه بیشوند در اسادر را هر عاقی بو باشد
سخون ارد چون مکب عالی بزرگ سید شیرخان کمی شکر و بی اسخدادی و بی ساه فی نشکر
صلح دیگر نمیده که مرتعص بیاندند که صلحت در زوجه برادر الحلفه است این حضرت اسلطنت عظیم

عنان نوبه سعادت او سطوف داشد و چون در وفع تقدیر بسی اند بسی ای اثربست مبارزان
ان حضرت که هر کدام با نظر او قابل وضع اعداد دولت بود، وجود نصائح سعادتمندان و ناسی بر عرض
حضرت توینی همایی بیان نشود در موضع نهاده از معرفه مانند یهود و جوری باشند خان تعالی آفتاب و آبگش
سیان دو شکر بود این حضرت بل شاه مبور فرمودند و باطل است سیاه و نیزت مختلف میورده قرار دلان
مشکل سفور حکم اند رخنه غالب بی آمدند و افغانستان قبائل همیشیدند چون مدت تعالی ناسه ما ها بمنداد
کشید در مارح مدار و بیان نمود که روزی ما داشتاه محمد رفیع زیرا که باشند خان درس بقی داشت فرستادند
شیرخان در این شریعت اینجا میاندازد و می درست که فرنه در موایی کرمه فله و خندق طیار بکرد چون مل
محمد رشید دست نار اشسته دشای باشند هر یک کار داده فی عکلف بر روی میم نشست و پیغام رسید و گفت که
همیشگی سخن از حباب من عرض نمایند که شما خود چنگ بینخواهید و من کسی نمایم و من غنیوار هم و شنیدن
پیغام اینها آقی ما داشت و حاکم شد و شیخ خسیل هر شد خود را از داشتاه فرستاده ام اتس نمود که خبر از اینها نگاله
به و لایت مرکان ما داشتایی سبکند ارم خطره و سکنه نیام ما داشتاه درست سبازم برگشته همیشگی کلام را بافی
در میان آورده این دام درس نمود داده خاطر داشتاه جمع حیث در دوی خود را با هم ایاب و پیش
و جمیں لذت چاده ایی دچار وایی با مردم ای ایشان هزاری رو مرد کند رشته خود را درم سپاهی مسند شده

ستی قطب رئیست و شکر نایب ای املا زین درس اکایی بهفت ناکل شفی خابود رئیست
شکر پرده و هکام بیچ که مردم بادت ای دریا س غفت بو دند ریغب از د و پیدا شد مردم با دنی
روی فضت زین کردن ایب د محال پیشیدن میباشد ان حضرت راه رکی بعد روشنی صنیعی دشی
در جربت آنها دند در ریشه نر سپهرا ز دست رفت درین ایا با امک حبد بر و تردی می سک و قوح بکب
بند دست رسیدند و ای حضرت سو در شنده با نهاد فرمودند که رو در ریسه ای علیا حکم را بر آنها بخواه
بر در سر ابرده رسیدند ای هجوم اعماق حکم در گرفت ما بیعی دشتن در داره حبند و شریت خنکوار
شمادت چنیده محبی از محله ایان صلاح اندیش جوان حضرت را کر فته بر او در دند در بوقس هر چند
مردم ای شیرخان خست تعاقب خورید و او بین بی او بی راضی شنده خود سوره بر در سر ابرده
ایستاده محبی مر اطراف جمهوری خفت نهن فرمود که بی اعداد الاله فرم کستا خی بیشتر نمیند و کسب شریو
اسما فی نا دران جا بودند شرخان حضرت ان نا راسعادت خود ریسته ادب و دست ملکه نمی خورد
و بعد ایست دوم که ان حضرت بولاهیت رم سپهرا ز غب بر دند در کمال صفات و هر ده پیشی خازه ان محل بنا
بر گفتما سورا کرده ای اباب بدلاب کر راند القصه چون ان حضرت مل رسیدند مل را کسته ماهه ما هار سوره
جدیا ز دند قضا را در خجال ای ایست صدایی سوند و نظام نام مقایی درستاری سنواری ای حضرت را حل

زایده بر حوصله او محبت شد چون اخیرت بر این خلاف نظر غب او را در ترقیات محبت و صلاح ساخته بود
و سامان اسباب تدارک شدند شرخان از همان جمیع محبت منوده بقیده نگاه برداشتند و در بماله ماجمله
غنجی بکیک کرد و غلبه آمد و او را به عذر علیه نفع نهاد و ان مکان معرف شده فطحان ببر
خود خود را جشن داد و به ملکی و امداده بنفوذ نگردی برگشته است اخیرت با وکارنا صربزرا بهمی از مردم این
اعظامان تبعن فرمودند و فطحان در بر این آمد و حکم عظیم کرد و با فتوح خود تقدیس رسید و بیزرا کاران با
بسیار ارسال روح باده نهارض اراده و صعن لامه نموده اردوی نیت و برادر کلان خود که تمیز پسران
جدای خبایر کرد و صربزرا حبیب بن محمد سین کو کران که خاره زاده حضرت فردوس مکافیت دنای
رسیده نصف ایست و در این زمان از عصدا نبی در دست بود و هر ساری سر را کامراز اینها نداشت
اراده حضرت امام سی خفت کرد و بود و افراد مبالغه هوش افرا نبی این حضرت سعادت پدر
کرویده همراهی اختار کرد و بمحمله حضرت بخت اسبابی ما و جو دلخواه و کشیت مخالف
شونده حکم سپاهان شدند چون به هم دور رسیدند شرخان باشکوه این طرف در رای یکی
مقابل سپاه مخصوص آمده نشست این حضرت در اینک قدری بر در رایی زخاره بود و ملکه
اراده بخوبی و بورودند جمعی از کمکه نازران مردم و معاوه فخر شیر خلوی نموده بزرگان لی بزین

سو از نمده خود را بسیاری از دندو جون نیکان در باغ فرو راه آتیب در بگذشته بیض مخانفان
دندو بسیاری از اعداء دولت را باش کارزار سوچه نقشه اسیف را نیم ساخته بگردید
و درست بیمه و در نواحی قصوح نقاب صفين ادعای اعماق و درین وقت محمد شاهن میرزا و سهران الغ
میرزا را ارسیده و شئی قرار نموده راه نماین بسیاری کمتر ای شدن از بن جهنه را بی مدت نادی
آن حضرت آقفا نمیخواهد هر حال جاک باید بر دید این بسته از آب بگذشدو در پیش شکر صدق خوا
نموده از اینها نوری خانه را در هر چهار چهار کیلومتر رفشد و موردهای فرمت هفت و سه میان خبر در مردم جذبه
زده نشست و هر روز جوانان کار طلب مرآمه ار جان میین چهلشنبه های مردانه میگردند و درین اتفاقات
سرطان نمده از نیزت باران سر زینی که مغرب خیام عکس ختسا م بو تهمام کل دل بیدار و ناچار او بیان
درست صدح او و نزد که بعضاً مرجع سخنوار مطلع همان باید بر دود و قرار بافت لاصح روز و بیکر که عاشوره است
افواج نرس داده باشند اگر عینهم از خندق مادر سکنی بردازند و لاسکا که فر را صد مرد خانم دهم خرم
به صد و چهل و نهت همان ده بیت سور شدند محمد روی و سهران اسناد علی فعلی منصب پایان دوستی از اینها
بلکه این مقرر را بگرفته و در پیش دادند غول بوجود شروع از حضرت روان فتحت و میرزا امداد
در پیش اسناد و میرزا علی ای برا فغار سد و با دکار میرزا جرالغار و میرزا حضرت در راه خود دو شش که دران

روز حضرت جنت انسانی هر این جانب دست چه فنود خاداده بودند و از زنده باشد مران غار و میرزا
قوی سبب و هفت امای نوع دار اسناده بودند و شیرخان سرنشک خود را سخن نوب ساخته مرآمد
رو فوپ درون خندق ابتداء و سه قوه نجود شکر شدند جلدخان و سرتخان و تهم نیاز بان رو
بروی میرزا منداش ابدند و صابزخان و نیزه مطوحه باد کارها مرزا شدند و خواص خان و بر مرند کور چشمی
مقابل سردار علی امر نداش اول حکم سان جلدخان و میرزا منداش العاق افتد و چهل سیاهی ظلم شد چنانه
جلدخان از آنکه بر زین آمد و بر انغار باشاد عجم خود را بروانشته برگوشش و شیرخان ارشاده این حال
خود باشکر فراوان خلور بر متوجه کارزار کرد و در پی وزر صوت خدا فاغنه افسر امرا دست بکار نبرده و میرزا
نمادند و اخضعت و مرنبه نرات افس سرنشک عجم با خده ترود خیان کردند چنانه و نیزه برست این
شکست چون کار از دست رفته بود بعض دلوخوانان سکلو اخضعت او که بزر و مرزا در دند و جمعی از راه فرنگی
که علیک مکرده روکرد این شده بودند تا گذرا باید کنک که تجنباً یک فرسخ باشد چیزی از مکشیدند و بی مجاہده خود
را پدر بایزده از غرض بی ابر و بحری کشند و اخضعت فیل سور از ایاب نکشند و در کنار دریا از قتل فرو داده
راه برادر علی خله سینه دند چون کنار میگند بود برادر علی میگذرند و ساند که نام من شمس الدین محمد و مولدم عزیز
و ملزم مرد که مردم اخضعت او را بوعده ای نوارش کون کون سرادر رحیم سبده درین اثما مقدمه کیک کیز

اعیان امرای مرزا کامران بود و امیر شاه را شاهزاده ای پسر خود را کشیده و اخیرت سوار شده بجانب کرده بود
زد برند در اینمار راه بیزرا مان همراه شنیده روز خارج از رسیدن کرده بجهت دلیل متوجه شد و ببر عکسی حصل
و بیزرا هنگال مادر جا کرایی خود شنید و در میان سکت و مردانه ایستاده اخیرت فریاد سه هم چهار قلی
کرد شنیدم سه مردوں جلال ساعق آنقدر و بست و دوم بیزرا هنگال و بیزرا چهل همراه شنیده در خواهی نهاد
بیزرا کامران باستقبال آمده مادرت بخود و در باغ خود به دوست کرد و گفت ازین منزل دلیل بود فرود ایندر
و معافی این بیزرا عکسی ارسانی آمده در غاز امیر علی کمک نشست و در وقت ساعت تمند دوست چویس
الدین صدر خود کی که بر گنار در بادست اخیرت کرده بود سعی رت هشانه بوسی در رایت دهور والاعف شد
شد و ناده در لامور شریف و شنیده را دران و امر اخیرت اخیرت جمع آمده با وجود تهماس اسماقی و پادشاهی
و ادعای اراده وضعیت احسان دلخی ایندر و ایندر میتم علیب بر تحقیق دلخی نهادند روزی نیز مکانش منفذ شد بیزرا عکس
و پادشاه را اصره را کشیده چیک ما فتنه ایان از سباب و درسته مناسب انکه بعد و دلیل رودم و بیزرا کامران را
ما امیر شاه بیزرا مان طبعیب جیان مسکون دبرون خود عیال و اطفال محمد را بگایی صدح میداد و بیزرا احمد علیه
تغزی کشیده بیزرا مان اینها بدل موافق نبود و مجلس عالم ناشست و سخن تمام مانند ما انکه بیزرا کامران را فوجی علیه
صدر خود را اپنایی نزد خسرو خان درستاده اطهار اخلاص و درسته عادی سلم ثبت نجات بخود فرموده بخان صدر را کوچه

کرم و را بفروزه مژده نفاق ببرداران خوشل خدی صدر را خفت نفوذه از در رایی استیعجه ت بجهود عنوشی
خان حمد ثوبه بخور عبور کرد و بن وقت میرزا جبار صاحب شریعت یافت و ان حضرت با معلم فخر مجتبی
در کنار در رایی جانب نظریت داشتند که میرزا کامران و میرزا عسکری منوجه کابل شدند و با وکار ناصر میرزا
ذو اسم حسین سلطان از هنای خبر فرب شکار عجم خضرت را با هرام و میانو سهیب سند بر دند و بعد از چند نظر در
حیب سنه نهم و پیش از هشت هزار میرزا و با وکار ناصر میرزا را و مخالفت سپه در جهاد شدند و میند از آن
نواحی آنکه نخواسته دنگه ای او زخم خود کاری بجا آور و نداشتمان محمد و کری و شاه حسین از رسول حکم به
طريق نعاق و مسپه دند و در زمانی که اان حضرت بجد و دینبر و لومه نیز شریف و شریعت سر زرایان بسی میرزا بغا
با رسیده از دنگه دست کرد و بدند و مصطفی نعاق باطن در هر چند که مسند روح کاست نا مناسب بکردند
هر اینکه سبب مرزا بی حکام این سر زین کشت و میند از آن دست از رسابدن آذوق تا درود و یعنی
کونا که در دند و اخفرت بصلح و تو خواهان متوجه حدود و میند رسمی رایی مالکوکه با رای عذر این پیش بود دست
لو دشمند از این بی عادت نزقی نیکو خدمتی نافع و زیگال شرارت سالمکانگوری را که را معمول از او بود در
مقام همان سودا کری بپرده دی معلم هناد و الماس کراین بهار را که در فتح سلطان ابریشم بین اخفرت
اسناوه بود در حقا مخرب در ری بند اخفرت جنت اشانی مر سودند که همراهشان این مستری که نهند که امثال این خواهر

بـ خـرـبـنـ کـمـ هـمـ مـرـسـدـهـ، کـوـهـشـمـ بـرـتـسـدـرـ بـرـتـ اـفـتـهـ اـعـسـاـسـ، اـدـشـانـ عـلـیـ بـهـتـ بـهـسـرـ کـرـدـ، بـلـجـوـنـ
ازـ روـشـ، الـدـبـوـزـوـرـ بـوـیـ فـرـغـیـ آـمـنـوـجـ مـسـبـهـشـدـنـ رـایـ اـوـانـ کـرـنـ حـکـمـ آـنـ جـاـلـزـ مـنـدوـلـیـ درـمـعـاـمـ مـنـازـعـتـ
وـرـاـمـدـهـ کـوـاـنـ مـنـهـرـ مـسـسـدـ دـنـرـانـ جـاـنـزـهـ حـصـارـاـمـرـکـوـتـ کـشـدـ بـعـدـ رـلـفـرـتـ دـسـکـیـ آـبـ، اـلـحـصـصـیـنـ کـهـ
مـطـلـعـ بـنـیـرـاـ حـدـبـلـ وـلـفـرـقـ کـوـبـ اـنـبـاـسـ بـوـدـلـفـرـ نـزـوـلـ لـفـافـ اـنـتـاـ دـحـکـمـ عـلـوـهـ رـاـ اـبـرـسـادـ نـامـ کـرـدـ، بـوـکـبـ عـلـیـ بـرـهـ
فـرـقـ عـرـزـتـ رـاـسـتـهـ حـدـنـاتـ بـهـنـدـرـهـ تـقـدـمـ رـسـانـدـ وـجـوـنـ اـلـحـزـنـ دـاعـیـهـ بـهـنـیـسـ زـقـنـ دـلـسـدـ دـنـرـانـ بـوـلـدـ
خـاقـانـ اـکـبـرـ فـرـسـ بـنـدـهـ بـوـدـلـفـوـنـوـیـسـ مـوـرـجـ سـعـادـتـ سـنـدـرـمـوـدـ خـوـدـ بـدـلـسـتـ کـوـحـ فـرـمـدـهـ مـکـلـ بـلـنـتـ مـرـیـمـ کـلـجـهـ
مـحـیدـهـ، بـهـبـیـمـ رـاـکـدـ دـرـسـالـ بـهـنـدـدـ وـلـهـنـیـتـ بـقـدـدـ دـرـآـورـدـ بـوـدـلـهـ بـعـضـیـ اـرـقـمـیـانـ دـرـانـ حـصـارـ کـرـدـرـثـتـ کـرـگـارـ
سـهـرـهـ سـعـدـ حـسـنـیـ دـلـسـتـ خـوـرـهـ اـنـ مـنـوـجـهـ وـلـهـبـتـ سـنـدـشـنـدـنـ وـلـفـرـبـ کـمـبـ شـبـهـ سـمـحـ جـبـ بـهـنـدـدـ وـهـلـهـ مـهـرـتـ
خـدـیـوـ اـکـبـرـ فـرـسـ اـنـبـاـلـ نـوـاـمـ لـعـصـ عـالـمـ نـهـاـ دـنـدـ وـجـوـنـ مـرـکـبـ بـهـمـوـنـ نـزـدـ بـکـبـ بـجـدـ دـلـسـدـ رـسـدـ اـرـفـنـهـانـ قـصـرـهـ
هـنـ جـعـیـبـ نـوـدـ وـمـحـارـبـ کـرـدـنـ شـخـعـ خـلـیـکـ باـمـعـدـدـهـ بـمـوـکـهـ بـهـنـدـدـ دـرـآـمـدـهـ اـنـ نـاقـشـنـهـانـ رـاـنـهـرـمـ کـهـ
وـلـبـنـدـ وـدـرـنـصـهـ وـهـنـ مـوـرـجـ دـلـسـتـ اـرـحـصـارـاـمـرـکـوـتـ دـسـدـ وـجـهـیـمـ مـیـهـضـتـ جـبـ اـشـانـ بـرـدـیـارـانـ وـوـزـمـوـرـ
اـلـوـ بـهـنـوـرـ کـرـدـ وـهـنـ مـصـمـمـ کـوـرـ وـرـلـهـافـتـ وـلـفـرـتـ شـمـهـارـوـنـهـارـوـ فـوـکـهـ وـاـنـهـارـاـزـ دـیـکـرـنـهـاـسـ اـهـنـارـ دـلـتـ
روـزـیـ جـهـنـدـ دـرـلـاـنـ جـاـ طـرـحـ اـفـتـتـ اـنـاـ دـرـیـجـ اـمـهـیـشـ اـلـرـفـنـیـانـ جـنـکـ وـیـشـدـ وـاـوـعـدـتـ دـلـنـوـهـاـنـ

که حضرت مخدوم خان اکثر شکست های اعدامی ایجاد درین ایام هرام خان که در فصله اول مرصده فتوح خان سی
ربه کرد و در فصله دو هنرخواجہ نرسین رئیس اداره معتبران جاسوسی بردوچون این نسبت شیرخان را سید
کس فرستاده طلب داشت و در راه مالوه با در سیده دراول مجلس شیرخان ریاسته و بدود رسیان
مخدوم اعلام کرد که اخلاص فاروق خطا نیک است برام خان در حواب گفت چنین است و از مردمیک بردا
نمود فرادر مخدوم که بجز این مخدوم بگراق فرست و او هم چند تکمیف بودن کرد قبول نخواهد
محاذکه در فصله دو بعد حون خود را بسیار ملایم فرموده و قدری توان از زردیهای خاطر
شده ایان چاکه درین ایام ناگهانی اراده نایی دولت خواهان بر عکس نتیجه سیداد و در خوبیت
و طلب این حضرت درین حدود فتح البالی بآشنازی صواب نماهیں لفاظ فرمود که بعوبت قذیار
نهاده فرمانده و حضرت شاهزاده ای را در این جاسوسی ای ابردی قدم درست و راه نخواهد پژوهید
نهاده بزرگوارت و میان اسراعیل و میان این آزاده از فصیحه جون کوچ فرموده بگاه سیبی مسونه قند
مالی شده و بزرگواری خبر نخواهد کان حضرت شاهزاده شیخ گیلانی کامران و بدای از شهادتی خود فلکه را
استخدم داده باز پیش نادرست کرد این حضرت دستگیر سازد متوجهه ای
حکم سخنیه بزرگواری در حدود فعالیت از قذیار فرس سه فرخخانه سیده و حبت انسانی خویشند

در خود دست نشان مقاومت اندیشه نهانید هر چنان بعرض رسانید که وقت میگشت
با بد کار کافی نیست عین حقیقی حواله مزوده سخن در راه باشد یعنی وقت این حضرت با مدد و دی از محلمان موارد
شده راه داشت پس زدن متوجه عراق شدند و خواجہ بندهم خال خاقان اکرم مدحوم توکل شد و شمس
الدین محمد غرفوی و خواجه عسنا نظر حکم شد که فرزند محمد اکبر در عهد حماحت ایقانت ندارد اسیبی برداشته
ایشان غمی نشینید هر طوری که ممکن باشد سوچ علت همیم مکانی را بگیر علی رساند این سعادتمند
کرم شفاعة حضرت بزرگده بجا آورد و نذر میزرا کسری متفاوت رسیده هفت روایان شدن حبت
رسایی تفضل معمول کرد و بر سید که بر را کجاست میر غرفوی لفظت و نزدیک بکسر سیمه از را کاب
خانه خود در حضرت خاقان اکبر فرستاده بیش مانک دو نوبت شده در چه ششته اسباب سرکار را مسیدید
و میتوشت و صاح این و زمزمه از شده بر در دست هار حضرت حب اشیانی امر میر غرفوی و هم اکبر^{۱۰}
حضرت خاقان اکبر را بروش کر نهاده میزرا اور دند میزرا هر چند نوبه بجانب این حضرت کرد
دیگر میگذرد ام این حضرت با وجود صخره اصل اسکنه شدند میزرا طرفی کشید کفت میدام فرزند
کسبت ما جزوی شکوه غود کشی میزرا که در روز شنی همایل بود و علاوه مکلون داشت این حضرت دست
رسانیده بجانب فروشنده میزرا از کردن خود برآورده باز حضرت داد و هر ده هم شهر رضوان نهاده

ویخاه وندان حضرت را در محل حمایت ایزدی نرسیده است با خود بفند اار برده سبلخان میکنم کج
خود سپهروان را که هشت قدر را بنعفت داشته در لوازم همراهی و در رسم حضرت اعتمام نمیبود و
مامام اعاده جمعی ایکر و ایکره خان بدو ام حضرت کامیس بودند و خاقان آگه سپه بیرون دران هنگام که حضرت
جنبت اشیانی منوجه عراق شدند و مران بفند اور وند بکس سال و سه ماه بودم این حالات بخاطر طرد از
دچون سخن مانجا رسیدند تاکه تبر نرا حوال شترخان و فتن میزرا خبد کلشمر و امدن همراه کامران بخان و سوا
خی میزرا میهال که تقدیم ایستادند و با او کار ناهم سپه را که در سکنی اند بطریق اعمال مرقوم سکید و دکر برخی نز
اوح شترخان پوشیده نمذک نام شترخان فرید است و پیرش سسن بن ابراهیم ارغفانان فوم
سر برود و ابراهیم همیسته سودا کاری اسبابی کری آمد و مدنی سپس را می خواست که در حضرت حضرت پوش
اشیانی بعد راج اخبار مرنگی شسته بود تو کاری سکرده و از زمان واقع ایوان جا به سه ایام رفته مرد نصیرخان لو خانی که از امراء
سلطان سکندر بود مادرم شده بیشند و کارهای از زمان واقع ایوان هش فرت در ایوان خا در سکندران
من که از امراء سکندر بود در آمد و رفته رفته از عده ایکر دید و فرید سپه او ایزد برخیده جزوی اخبار کرده بود و خبد
کله در او ده ملل دم قاسم مبنی ایز بکس شده و بعد از زمان بوکر سلطان صندر بلاس شد و سلطان مسدا او را معرفی
افغان و گجر سخیت حضرت فردوس مکانی برد و او در محل خلد زمان کرد و بد روزی مادشاه دیگرین طعام از

ازدواجی زدن و از حضرت به فرست باطن مکام من فن بر او را در یافته ببلطف محبوب فرمودند که از همین
انفان عصی فرید سه اکنیزی ظاهر میگردید و از مقبیه با پسر خست و آن دو فنان دیگر را ترتیب مابد نمود فرید را کجا خواست
فردوس مکانی نویمی بخواه راه داده میشیز از کار سلطان چند سر لاس هر دم و دسپر و کوهه شیش هشتاد
و پین اسما بر نفس مردو موی و فریبت و اقنا در در حدود سه سر ام سبان جلسه سان حوزه کارهای محبت از راه میگش
راه زنی و سرمهکی اغاز زنها و وزیره زنها بر سر محبت خود و میر و میر کنیه می خواست و راه هم زد و در اندازه هشتاد
زخم دم رزو دو او هاشش برگرد و فریم امدند و از پیش از این دو اموال و دیگر دلایل فراوان بخفف اورده برگرد
بهرز که شرکه کشیده بخواه کرد خست بخورد که برگ عالی آمد و زان جا خسته شد سه هزارین اسما
و درین اسما حضرت خست مکانی بخواه زن بسب سلطان پوک شد هشکل قدم هشیش کرد خست و با وفره محبت
و دیگر سلطنت از حائز حضرت خست هشیانی بر سر نهاد داشت اما با مناعی اتفاقی بخواه که میرزا کا میران و
مخالفت سایر برادران دیگر شسته بدهد در آمد و زان جا خوش آب رفت و در همراه دان حدود روزی
چند بود که سر طلب سلطان سارکن سلطان ادم گلهر زمینه ران مسیران حدود فرستاد این که بپرورد و روه
محبت فردوس مکانی بودند بعد را در ده هشیش اد مسند شیرخان جمعی کشیده بر سر این درسا و گلهران
و اد مرد اکنی دادند و اتفاقا نان شکست خورد و فراوان اسیمه شده به فریخت فرستند سرخان خواست که خود این را بن

رود و تنجوان اوصلاح نهاد و گفتند شکری کران درین صدد باید کند رشت که هم از درآمد مردم
باشد بی آنها باشند و هم درین مکان نجت فراز خواهد داشت و قلمه محکم بخته این مردم باشد رشت تا بر در
ایام حکمران از مکملهای خود به مک آمده اطاعت اخراج نمایند و خود در حضرت نمود سراسر خمام و سنت ابادهند و سنان
با پیر بر در حضرت بنابراین قلمه رسماً رسماً را مانهند و دعوت فراوان دران چاکر زنست برگشته با کره آمر
وززان چاکوار با رشته ای قلمه را از میراب اقسام کرد و خوب جست اسباب فی حارس ای قلمه برد»
همان کوشش صبیط ممالک سندھستان سفر نهاده است ساخته ننم و لابت راسوای بیکاره محصل و هفت
اطلاع فضت نموده و داع سپاه بیدار کرد و از تبریزی سلطان علاء الدین که در ماریخ فردیش می سد
است شنیده اینچه نوشت بعل اور و دیگر سر را چه بور غل را به راسین و پندری که دو هزار هزار
اسد و مسلمه را وزیره پائزران رفاقت اتفاق داده بود رفته به تسبیح قلمه بر در حضرت حون هرت مجهوه استاد
بانست سندھ پہان مان رفاقت هر اور و هر سه بیکاره معاصر عصی مهد نموده فضد او کرد و او با چهار هزار را پیش
که از فضله فرود آمده بود دل هم رک نهاده همه خود را کسد و هم سندھ و وززان چاکر را در حضرت نموده در
جمع مرغ ممالک سرای امباشد و گرده بنا کرده اسپان و اکوه کلکاه دشت که دشت فردیه اخبار صدو
دانهات ممالک دور دست بطریق روز نمیچه عرض رسد خانچه ام و زمان خالقه مرعی است و دیگر سلطان

نحوه نشست بود که از بیعت اینده و روزنه خبرداری بوده محفوظ حال سفران نماند و در ضبط این لک
و بیعت سپاه سماق موقر بیای او رده بیوسته با مخصوصان خود مسکفت افسوس من اخراجای روز بسر
کار ادمی بیعی درگیرین سبلت رسیدم والا بوسوه عرصه دنباد حضرت ارباب فخرت چه مقدار داشت که
نحوه نشست بیکفت و اس سب مشجع کنن او بود جیت شه الله باقی ترا اباد در اعذ بمان شرسه بن حسن
سور قاجم: و ملک خان حاکم بالوه که ارجمند مالک سلطان صحیح برد پیش او آمد و بعد از این دعیی نجات در صفا
راه در ریضا کریم این سر برای اکتفا نیست با احمد کرد در مری علو غلام کندانی و بیعت مصطفی زد الملا
خرمی عبدی: و درگیره بخاری صعب شنیده بعد بیعت بسر بالله بوسوه حاکم بالوه که اوره تبریز کشیده ای
حدود را در تبیید صسط در آورده روان چنانچه صور در معمور شدافت می اطهان قلعه کلیدیه را درست کردند
و او همی را در این حاکمیت بودیت زند صدر آمد از این راه لعله کا محروم که مجاہد کرد و سامان طهی شریف بخود
تقبیه زد و هم محروم شد و بجهاد و دو ای ارشنیه نیافر رده بودند بیعت در این حاکم که قطعی صعن زندگی
نموده بود اما راه حرویفت که در شخخ عالمه شیخ ارشد سعی نماند که نار جاست من رئی باقیت مسفع خوبید
شند بعد از این مکن نیست و نهیز جانش ارقمه برای مریا مدد بود که لعله کا بخیر مصوح شد و ناریح و نوت
شهریه ای ایش مرد نیست کرده اند و نیش اور اس سر ارام که کوز خانه بدران او بود و هر دوه مغول صسد

درت حکومت او بازی و سال سلطنت هندوستان پنج سال دودو ما و سپرده روزگرد و بعد از
هشت روز جلال خان به خورد او جاشین پرسیده باشد مخان شنیده سلم شد خود را محب
ساخت و دلایلی که بدرش در تصرف هشت هم را در حیطه ضبط در آورده قرس نه سال در
هندوستان سلطنت کرد و نمای احوال او در من موضع فوج را با ایام حضرت جنت شیخی
به فرجی و فبر و رسندی بکمک هندوستان رفم زده خامد و فابع تکار خواهد شد و صورت حال
مرزا صیدر و عزیزه اکنچوی اوزما مید حضرت جنت شیخی متوجه ننمیرند و بوسره در آمد امر ای شنبه
محمدیه سپس آمده دیدند و روشن کرنک شنبه و شیخان نواحی خاطرات ان او نمودند میرزا ناعصا دارد
قدم هشت هشنه دوین اثنا مردم با پیشی را حادثی که نوشته شد روی داد حواره کلدن یک
از خدا و برخاسته هشنس مرزا کامران رفت و مظفر بوجی خود را که داشت کشید و بغير از
جمع راه حرب همانی بکمک میرزا مقرر فرموده بودند و حدمی ار علاوه مان دیدم ای شمس هجره اند
و هچون در شنبه اختلاف علیهم و دلایل و درست و در دم حبیب نهاده و حیا و هشت از زرده پنج در آمد
ولی کمک و ترد دستگیر شنبه مشترک نزیرفت و مرزا صیدر بس علاوه تمام دشمن بیدار و میرزا کامران کار
اراله بورهاست حضرت جنت شیخی نزد کرد و صورت کامل روان شده بود و حوالی خرسان خطب نیای خود

خانمود محمد سلطان بیزنا و الغی مرزا اور منان آمده باو همی کستند و بیزرا کامران غزنی وان سر
زین بیزرا سکری داده و بیزرا سلیمان حکم بخشن جنگ کرد و مروغاب آمده بعده محل بخشان
در مزر اکر فنه بردم خود جاکبردا و بیزرا سلیمان خلبان و سکنه نام بیزرا کامران قبول نمود درین اثما بیزرا هند
از زویی ای حصی ای ملکت جنت است بایی حدایی اختیار کرد و بعد مار رسیده علیور ای فراحد خان کشنه
بیزرا کامران درست آورد و تصرف کشت و بیزرا کامران بقید نارساده قلعه را میره کرد و بعد شفنه
بیزرا هند ای ای فلوبه آمده ایان خوسته بیزرا کامران را دید بیزرا دنگور فلوبه خوبور را بعده کی بیزرا
بیزرا هند ای ای فلوبه عان و محبت لکه بن ای و فرقی چند هند ای بیزرا را درست دسته با بمعیایی^{۱۰}
برادری ذنفاق در بسی اتفاق جوئی شاهی را کنون بینت نام حبات انتظام خان کسی تسان ای
باو شاه بعلی باد سمت شنیده دار و بیزرا داد درین اثما بیزرا سلیمان افعص مید نموده ایچه بیزرا
کامران از بخشن بردم خود جاکسیر کرد و بتصرف خود در آورد و بیزرا با بردو مثک کشید و بیزرا
سلیمان جنگ کرده منکر کرده بخشن را بال تمام تصرف کشته بہوا خوان ای خود سپه دره بیزرا سلیمان^{۱۱}
و پرسش بیزرا ای هیم را در قید نهاده بخشن و روزگاری در غفت و فراغ خلیل کندران بند ناگر کوب
اقبال حضرت جنت ای شبانی ای طلوع سعادت نمود و م دولت نشیف آورده سزا بی کرد ای او

در کنارش نهادند و با او کارناصر میزرا که عزیز حاکم تنه در لوسیانه و فریب دوامه در آن حدود
بوده بمسجد اول مطلع شده ناجار مصوب تقدیم ناشایسته در زمانی که میزرا کاران بمحضره امن میشد
بعد رسیده همراهی میرزا کلیل فرشت ذکر سرخ سفر خود میگفت این جنت انسانی بسیار دلخواه بود
قدم همیشته در راه حواله نهادند جمعی از ملازمان از درین راه فربن رکاب بودند بخطاب جعلی شماره
با فتنه ملک نایسرا مدراء زنان این بادیه سعادت خفت در باغه در لوازم بند کی و همان رایی
کوشیده ازان و ادبی هونکاک بولایت کرم سیر رسانید و روزی چند در آن سر زین بوده بکتوی
بنای غفاران نیا هنده طهماسب بخشش و رغزه سوال نهضده و بجا مصوب جعلی ها در ارسال داشتند
مصطفون ائمه بحکم کار فرمایان فتحا و قدر لجه ندین صحیح او حکم در هر کاری و دعیت نهاده آن دیسی ریاده
که عفیت مدافعت کرامی چهار گفای مراد خواه گشت و محلی احوال داشت روز کار اطمینان فرموده این
بیت در ضمن این مرقوم شد جبت بکسرت از سر اسنه کشته شد هم بدرایا هم که بر رده داشت به و میرشد
که اگر در حضرت نهاده اشاره مروی بظیور رسیده این نهیت باز هم معمول داردند و الا کوشه از روز
اختبار فرموده فطیع نسلن ارسلانت صوری نموده قدم همیشته در راه تخریب نهند و این حضرت بنحو استند
که روزی چند در ولایت کرم سیر توپ فرمایند میر عبدالله کرسی عرضه داشت کرد که میر امیر کری حمی

کپنیر را معااف فرستاده است می‌دانم حدو در بسند اگر نکای سستان و اندود که به فران فرمای
ابران تعلق دارد نوجه نمایند است می‌بران اخضت بستان هست نمودند و چون بران چاند
و افع شناحمد سلطان سبیت فی رئیشی فزاده کند را بند و حسین فیلی میرزا برادر احمد سلطان همراه
که از پیش عده بیدن والده همراه او را می‌بود، حضرت ارشادان کرمه عازم سفر محبا زکر داشت و پسر فرط
هر سه شرکت اخضت در باب مذهب سخنان همراه ندیم عرف عرض رسانید که مد نظری است در مقصدا
شدوستی خواهد بینود و تدبی فرقین مجاویه بر سر اینجنبه اعتماد دارد این است که لعن طعن
اصحاب موجب در عیات و لواست و متفقد سیان امکان سبب اصحاب اخضت بعد از زمان و نکره
بران قرار گرفته که بیان نهاد که افرینشان شدن اخضت داین سخن اسباب خوش ام و ارسان نمی‌
وارن شدن داد احمد سلطان ملزم رکاب بود و نجواست که از راه طبس رکنی هر قدر باشد اخضت
چون سر مری سچه بود سرا و فاعله ادیک منزبه نمی‌بندند و چون کمرب مرسول رفاه رسید این فرد ره نیابت
خوب است که دیده مقدم کرامی را همت غیر مرتب شناخته از افراد ایشان خسرو و ندانه ناسه روز دنی و من که
همی تخت اینان است نقاره ساده این بزرگ و مکتبی در حواب نوشتند استه بیان و نژاری حضور اعلی اسرع
الحال نموده بکف و هدایا صورب توانی خاص ارسال نمی‌کند و این سبیت در میان اکنون مرقوم بود

بیت‌های اوج سعادت برام، فتنه‌کر ترا کن زری بقصام، فتنه‌د و اهدار نوق و سف‌س ریش
مزوو ده جلابر نعجم و خرم بجاورده بحکام دلا پاست غزه‌مین نوشته‌ند که در هر شهر و نزل اکا بروانی هزرف
استقبال شما فنه لوارم حدت و مراسم کشش نقدم رسانیده سعادت ملد رفت از حضرت‌ذرف
روزگار خود مشنا سدواں با دشاده صورت دینی در انداد ره نوره‌ی برابر است امن‌من بول حبته در
یوزه از درون خدا اکا هان سینودند رحیمیت مراسلات نوق با تخفیضه بر سند و جمایی خاص و
وکار خانجات و اسیان عراقی و ماری محمد حضرت و امرایی رکاب ملکیتی فاخر و هر که ام و باشد قات
لشام الوان و اشربه کون‌کون سرانجام می‌باشد و موجب ملکیتی خطر ملکوت ناطق است دشاده زاده
سلمان محمد بزرگ‌بزرگ شاه طها سب مرل قرا اسقال امده مراسم احرام کا چه عجیبی آورد
ارهپ فرد و امده ملاق است کرد و سده منون انجام شاه رسانید و در هر شهر محبت‌مادن ازه مقعد
میشند و خواهند بانی مادر بزرگ‌فرود احمد و ملاق است کرد شرب و سازندگی نبردست نیارستن
و خواندن رانها و غمزد ائمی سیکردند و دمکیس او حفظ صدر دعا که حوانده‌ی بدل دلخسر بود و بقصام
سکا و غل امیری از خواندگان ملطف است عرض مبارکه نظری کامیمه رامی صنعت‌های بیان کننده
کان عرصه رانایی صنعتی: و چون این سیکریست ذرخ و حست‌کنی مریخان دلخواه‌نم که ایچه رکه‌ی جیهی

حضرت بخت اشتبه فرمودند و انعامها داشتند و در این رخدانند و همچنین فضلا و شردار را باب
حضرت و اصحاب فرزت همیشه در محلیست هشت آینه فراموش آمدند از نیمات و اورارات آن حضرت هرمه داشت
بی ربو و زرد و پا سردم محروم سنه هصد و هجده دیگر مشهود مقدس رسیده بربار است رفته رضویه علی عالی فیضیما

المیتة فا برند خروجی در روح ای این بقیه طبقه افت فرمودند و در ازان جامتو عرضی پورند و سیرکان
پروردزه که در این حوال است کردن و زدن جابر انعام رسیدند و لازم بیب در ازان چنین است که ملسمی از
نیمه کرده اند هر چاه مری هندی در این افاده در هوا مطوفان هدایت میشود ارسو شس با در فاک ہوانبره میشود اذ

حضرت ابن زبیر عیشم عیش اینجان فرمودند و در روح ای سلطنه هر ایام بجز اوسام میزرا ای در این گرفتی
شانه نزیف آوردن و میسرا نانه العقاد بانت و در مسیب الدلیل هصد و هجده دیگر شاه خود استقبال فرمود

مزایل بخت و اخلاص و صواب اغراق و قدرم تبعید رسانیدند و با نوع مهربانی پرسش و دلخوبی فرمودند و در
عمرانی بسی عالی که مدینی مد مصوران سخوار در ای جا کار کرده بودند بزمیکمیتی ای رخدانند و میزرا فاعم در ای
منسوی خود که بنام شاه در سک معلم کشیده در باب دفاتر این دو شاه بار عین کفته بخت دو میزران

در عی زخم کا و بفران کرده با هم چو خور شبد و دندون فر را هر جسم افیال را و دلبد بارگز مردانه دو کوکب
کرسان فکر است و بن هم در بی عرصه چون فر درین دوچشم جانی هم همان نیم چون دو برونو افع کمان نشان

والدجاه فرمرود نزد حضرت فردوس مکانی را که صحنه هندستان سبیر شد به نبردی سنبیر شنا بود و در
ولاهشم رحمی که نصیب شد از اساعده برا دران بی اخلاص و امراض مخنث سناس بوده و در عالم اسما
منفعت برادران بعایت اهمت خصوص در چنانگی اکنون ما را برادر موقوف خود تصور فرمود و مکروه اعداون
دانند که مت مرعن دشمن اینه میزارت امداد و دلوازم اعانت بوده باشد بر وجه دل خواه صورت خواهد بابت و
سوابق حقوق رامنفورده استه هر قدر کوکم و رئار باشد سر اینجام نموده خواهد شد و از را خود باید فست لطفی
کوکم هزار خواهیم بود این قسم مقدمات در ظاهر جویی بسیار فرمودند و چند در درشن خسروند در شنیده روز شاه
والدجاه خود به کار و ارسیده ملبسی خیزکری ای ارسیده و در آنها تکلفات و عرض محل فراد تمام بکاری بروند
وارسان عراقی او ستران سروعی بازین های مرصن و مدد و شترنای سزو، و به با پوششها فاخره و جذن کم
شمفسه و خوب مکلف بجا نهیس و عاشها بطف و بوسنین های لس و لباس های فاخر اقسام فرشه
ناور والدت داده است طلد و نفره ذخیر کاه نای عالی و هر شهای لایق و سایر اسباب سلطه در خود سرکاران
حضرت بطریک راندند و جمیع ملزمان رکاب را در هر حال از نقد و نیس رعایت که فرمودند و حضرت
حس اشنا فی المکانی که در فتح هندستان بیست افتاده بود باد دست و چیه لعل بجزت فی رسما رکن
کندر راندند اکرم از جاذب شاه در بیچ مرتبه از مرتب صاف و لکھا دزه کوتاه و ستنی شد چنانچه با برود

داعات رسم و عادت ب فعل آنها لزماً نیخواست که مکوب عالی باشند ملک در آمد نامه کام مر جمعت ائمه را در
سرکارت و پیش‌بان این بن خرچ شده بود از جانب این حضرت زیاده سران با صفات مفاسد عده ماوس
سند و اخراج محب های معلوم ارد و از ده فرادر سوار سپه داری شاهزاده ببر امراء کوکب مک اکھرت فرار بافت
بود با طور رساب که رخانهایی نظر حضرت همامی در آوردن و ندو و سرس سب و سعی امراء شاهزاده
واقع خار اسد شاه فیضخان و غیرهم دران فرج بودند و سوای این سجد فوجان حاضر، ان شاهزاده مرفق شدند
بعد از این شاهزاده ایجاده نیز حضرت حضرت انسانی سریع آورده باشند و بکوثر اور بسباب
سعود و داع کمک فرمودند و از حضرت بقیه زیارت مرقد سریع شیخ صفی الدین از دهی و دیگر مرزگان
لوای هفت صوب ارویان افرستند و در بدله سر بر سیده و عمارت عالیه این خانه ایک از اثار قدیمی شدید
و اینست هشتم هشت دیده محمد امیر امداد کند که این خانه افلاک بجهت خانه ایک از اثار آورده
منان حقیقت نشانه شدند و اما سمع سلف خوانده متوجه کشیده و این رهایی را از فرط حالت بلند خوانده
بیت افسوس که سریزند کرف بیرون شدند و از بیت اجل اسی بجهت خون شد: لسانه هزار این جهان که ناپرستم از ذهن
که خواند فران عالم چون شذ از این خانه ایک ایل سیده و مرقد زیارت مجدد رسانیده عرب مشهد مقدس
بودند و از این بقیه معلمان بجهت فہرست و شعر حسن مبدی شدند روزی عذر جزئی این نیز خود را مصلحت صلاح آن

در آورده است که دل از مشق مان که بعدم مسوزد یعنی هر سخنه بدانع ذکر مسوزد: همچنین ترس عکارت مرا
که اگر پیش ردم باشد و پردم مسوزد: چون صفت مر جنت هوکب جهان کش مبتدا آوازه کردند نزول تمام
سمال بر زاکا مران دسا بر بد انذیث ان راه بافت و بزرگ بورت و زاده را که عبارت از در شش شیخ
سنه با هش رو هنریه عشقی نویسنده ایک خان و هم اکنون الده اویم خان و بھی اکنون الده خان اعظم و جمی دیگر
رزمزد هبر امسکی سپس خود به این طبقه شدسته بعفت فس خانزاده هیکم همشیره حضرت فردوس مکانی.
سپهرو و چون را بابت عالیت بولایت کرم سید رسید اول فتوحه است ارسام خلاصه میرزا کا مران
بحث منام سعده خذ بقذا ر متوجه شدند و هرام خان را بسم رسالت با سور ساع این بز پیش میرزا
کا مران را کابن فرستادند و چون خانمکو را به کامل رسید جمی باستقبال آمد و بردند و بازیش صایبا و
چنان آمد که این سوره دولت را در وقتی که میرزا کا مران نشسته باند و دون مناسب نیست و اینکه میرزا
ایستاده بکبر و بعد است صفعی رسیم شنکس در دست کرفت میرزا مصحف دیده تعظیم راست ایستاد و درین
انسان ای اقبال را کندر ایند و تخفیف ادو شایی را مین سوده و رنظر آورد و با میرزا نشسته سخن اخلاقی از زن
مذکور خست و حضرت عیش اشیانی و میرزا اندیل و با دکار هم میرزا و دیگر میرزا بان را چفت بر را کامن
و برد میرزا ای سلطنه مرجی از قریب گشته هم چرف و صوت لکاه داشته خانه را ده هیکم را همراه سخه خصه ای هر

دارد و بعد از مدت زمان محدود قشدا بربر زا علیکی از کوک کابین با بوس سند و پیغام خارج شد و همچشم
روز پس از بیان مسند اثنا فی سال نزد دوچرخه و دو لارفلو برآمد و سر امام حنفی به حکم اولیه اور
مشخص شد که میرزا رانکا و دارند و بکوشش می اورد و باشند و در پی برادران
از کشته شده بردن زایسه روز بود و لست در آن چهارمین چهارم روز شهر ایشان و زاده محمد مراد بر زاغه
خود پیغمبر را علی فردوس مکانی روان علاج فرمودند و احوال دستاپت بر زاغه علیکی به بیان اینکه تمیز
نفهمت چون خبر صحیح قشدا و توجه را با این اقبال شجاعه کابین معلوم نمود که میرزا نزد توهم و متذبذب
نموده حضرت خان اکبر را داشت و راز رخانه مصطفی تهاب و خانزاده همکم سعادت خود برده بکوچ کلان خود شاهزاد
الدین محمد غزنوی معروف با کلمه خانزاده مخدوش و میرزا سلیمان را با پیشش بعد احمد عبد و بیان خلاص کرد و
بیش از نیم ساعت و این مکان بر زاغه اکبر سفره مکنی از امرای خود می سپرد جوں نزدیکی پیشنهاد نکن رسید و هم از میرزا از رو
پیغمبر بود که نه برآمد و از میرزا مان کسی عذر از میرزا بیند ایشان و کرد او خانزاده سفر درست اور انتها ایشان خدمت
نہیں نمود و میرزا ایشان فرموده معاودت میزد و هست حضرت جنت خسائی نزد و میرزا کا میرزا نزد صوفی و فیاض علی
و ندر کم کرد و در بیان فرموده ایشان ایشان را میرزا دیگر کم امده باره ایی حضرت و مباروه ای ابراهیم حضرت کرد و جو زنده
و مد نیخان دیگر کم کرد و در میان ایشان میرزا بودند و نسب میان ایشان و میرزا نزدیکی میرزا علی و حضرت ایشان قشدا و در از کردند

ووضع دریف شهرهوره دادخواه برسید و حضت جستشانی کهنه مراعات خلمنشاه و
متضاهی وقت اغراض فرموده باین عدالت عمل میکردند و درین اشایه شاهزاده خامر را میزد
کردید و چون پوئیش میگم نیست بهد هاست برگشان سرا دوق غفت و کاه داشتن احصار و اعمال قتل
را لازم بدان کسر بد مرکزه به سلام خان سپهبد و ندویت و نشسته کهنه خلاف حکم شاهی نموده از
هرای عالم درست قند نار راز وارس به سلام خان سپهبد ام و برسنور معمود تعلق مهد زمان این ن دار و چون
خطاطی منظمه ایشتن همام قند نار فراع باقت باشی آغاز و در این دوست نماده منوبه میگشند و این
راه جمله که که میزرا کامران او را ملق داد و خود گردید و درین کهنه شاهزاده باستان بوسی هزار فراز است
و در سر برگزی کلی از متمدن برگزای مبارک است اشرف برسید و برگزادر موضع کهنه خارق عباره اند و جنگ علیهم در این روز
و نیکت خود راه خواجہ خاورد محمود و خواجہ عبد العالی را به استفاده جایم خود مهد است اند و مذکور است
دشت چون شام او بار برگزایه بجهت اقبال او سایی دولت بود برده نهادنی فرقه نیست برگزای عربت هر چه تماضر خود را
مازک کامل رسانید و بیزرا ابراهیم برخود را جمعی از اهل حرم برگزایه کرد سهی از عین از جنت و این حضرت برگزایه
رئیس ادیب خود را میزد و این دو ایل را میگفتند و لازم داشت میگفتند و بجا و دو تهابد اسما نی فتح کامل
و مقدت نقوص است از ترین روز کار محبت اثمار کردید و این مصرع تاریخ ابن فتح شد مرشد

بی‌همک‌گرفت ملک کابل از وی و ده زمان مسعود حضرت در شش اشیایی را که عمر طبیعی این دو
سال و دو ماه و سه روز بود نقدم بوسی پدر بزرگوار آورده و دیده استفاراً شد و حضرت خشت شنید
بهر حمیده عالم افزاران فوجست نظر منور کرد پدر و زدگان برخشت دولت صعود فرموده جهانیان را مجبور
نهادت و مابای ساصلد و درین هنگام حسن بن حضرت عوشش‌هایی جهره نشاط افزخت و ابو‌آیه
عیشر و عنتر بر روی رود رکار گشود و مودع خوت مردم مکانی از قشمار ر رسیده با و کارناصر مسیره انبود در
همین ایام نشاط سعادت ملزست انبیار یافت و درین‌لا امیان سنه طما ب عبارکادی فتح رسیدند و از
جانشیاه تجف و هر امایی لابق اور دند و درین‌وقت را ده بیان پادکارناصر مسیره از محبران صدق سخن
خواه رسیده اور رسیده صاحه بالای ارک کامل مرک ملک جایی که مسیره اعسکری و رسیده بودنکاه داشتند
و چون صحبت ہوست که مسیره اسلامیان مسیر را لفظ اطاعت رسیده سپهی و سپهی و مسیره رسیده حضرت
اشیائی در اولین هصد و بیان و سه غان غمیت صوب بیخ نعلوف دشنه حضرت عوشش‌هایی را در کمال
حفظ ای سپهی رسیده اور مسیره اعسکری را همراه کرده چو دمه رشت با و کارناصر مسیره ارا ارشکه سپهی ساخت کشیدند
و چون روابات اقبال بکرد و از راب رسیده مسیره اسلامیان از ناس بعدی خفت در موضع همکران رسیده چک
صعب نموده نعمت خود را ملک بیخ ن بسیمیه ملک خود کشید چون رسیده اما ران بطری غمک

به سه زیسته باور داشت و میخواست فیضت نایاب آمد و کابل را متصرف شد و محل پادشاهی
و سکانی خود را در هزار کیلومتری قطبان گرفت با استناد این خبر را در خان را بنزرا سیمان نتوصه میزد
به کابل امداد چون کامران کار میکرده بزمیزرا کامران مکار کرد و بدای او بی همراهی میزد و کفت کرد و زاده خاقان بکر
ما برگزیده علوه جانی که نیزه دلکش نیزه بسیار نزد و مایم اکبر خود را سبیر نیزه علاوه خود بسیار اکثریت عالم
بگنبد رجایی: نیزه در کنی ناخواهد خورد گندم سبیر را دلوار فلکه را سکافته مار مرور جانی صبورت ناسا سبی
در فرض و منوجه میخان نزد بزمیزرا سیمان کشید و ازان خارج عادت را بر طبقت خارس کفت آنده و هر یکی
که در حمل فطرت مینماید و نیزه بر بالدارت و افعع شد هر چند در در کار را در مانع میگیرد اسلام تشبیه ردمیش
که از اعماق فبح و اعمال شفیعه زاده است و راه استنلا سبیر که در ماصدق اس فغار حال حیران میگیرد
کامران سنت لر با وجود حشمت سلطان و اسباب اکمی اسلام تشبیه شده بگزیده بگزیده و مرات معدود سویش
و بعی کرد بدیه و کابل را مراسته بعد از این پیغام شده و هر رتبه با نوع خواری فزر افتخار کرد و هر یکی که میش
سبیر است در ازان خارج گفت کشیده ششم نباید بود ناسی چادر را سکر کشیده لدر سر ابرده برمد
رفت و نخا همان خیال کرد که مکر عورتی از اهل خود بزمیزرا سبیر و دمچه متعرض نشدن چون رسید کروی ایساس
بسیار کس سلطان ادم مکنسر خبر کرد که مغل زنی تنهای امک حودار در فلان موضع مرد علاوه سلطان ادم

حضرت آنهاه تغص جوال نخوده آدم میرزا دید و میرزا لزو همکرد کفت نا اور سبکن رس از سلطان ندم
در نفعه بگزت جبت اشیانی فرستاد و النام حاب عجشی نخود باونه هب سبکن او نفعه فرستاد
و ندو افر حاب میرزا که فناز کرد بید کار کاه هن امور رسانده از میرزا که هم نلپیو ر رسیده حضرت جبت
اسفه ای از کمال عطیوت ذاتی ده اس صحبت حضرت فردوس مکانی سبرای عفو در جبت را کار فرموده
ما و حبود دستگیر شدن داوار که فشن اسها رفید رنای دراده معطف عاصه ممتاز رس بختند و میرزا
عکسی را که در کمی از عرب بد و لئنی دستگیر شده بود در را ای سال همکد شفت بکه معطنه ای و ایه
داود و میان شام دکه و دعیت چا سبردو او اخرا مای بر صدقع دید و نخواهان و محضر کا بر دن در
او اخ رسانیده صد و سمعت سل در سرمه مردا کامران سیده حلائق را زیست و غارت بکره منوالیه او بجا
سخنند ناریح این و افعه شند و بس ایکی سال حس النام حبت نفر محب رو اند و میرزا سراج
در رافتہ باز ردم دی تجیه بصد و سعی و حکار کل کوبان محلل عدم بربست در ماریخ فوتشن قاسم خان کاهی
کفته صرع بادس کامران که میرزا دستگیر شد که میرزا را با سر و قدری کل ندایی صنوبر حرامی نک که
نامی حمل کاهی بود و فتنی که میرزا از دوست خنایی محروم ماند و سفا دا بر دیده جفا کشیده که در نفعه این مطلع
لغت بیت هر چند جشکم خسته ده شیده ت، نیای سخنی که سبی روی نود بیهده و میرزا هنده ای سپن پارن

در کیم حکما که حضرت جنت اشیانی را میرزا نام کاران واقع شد و میرزا شجون آورده بود لیکن
بیت و بیت ذی تقدیم و پیوی و بیت نزیت شهادت چنین پیشگویان مارخ این واقع شد به دین
بیعت اکتفا نمود و در این از جا سر ارام خان سخنان غیر واقع عرض رسیده بودند خاقان اکبر برادر
ابل که نزد منوبه قند نارشند و هبہ امغان مرد فرجی قند نارنیز ملایت سرمهندی بافت و در
نمیت کاری و ناربکه و نفعه فرود که نزد نام میزستان و قند نار میشون عزیز و سکار محبت باشد
آن دیار گذشت و چون نصیحت اخیرت که در حی سر ارام خان انجام گفته اند از صدق بر بوی بد نزدیک
بز به سر امغان سمع شد به سخنگویی میزستان نکبار نهضت فرودند و هبہ ارام خان حضرت بافت که سر
خیام بورش نموده زود برسد و در این اخراج سخنگویی میزستان باشد
آن حضرت در سر انجام برش میزستان بودند که در این اشیاء کمی از درون شبان حباب و لایت چشم
بجهه فرستاد و این حضرت این را احوال بصحیح میزستان که فرستد هبہ امغان روایات شده که کرسان سردوها
سده میزستان باش چنان که حب قران میکام سخنگویی میزستان از این این ناد رو شرسه کو غنیم را بطریق چشم
فر کفته بودند که فرمان را کر قدم و در میلا ارام خان در کابن پیروی ملایت نهضت اشیاء که بجون در همین سال
نهضت عجیب در میزستان و در کنفرانس سلیمانیه بعرض حضرت جنت اشیانی رسیده نزدیک اغوش پیش

خواسته از خدا بابت ملایت برادر ششند و مجمع محمدزادت منصوت داد و لیلیان بجهت همیزی سپرده
قرن العین مسلط است که عمر طبعی این بن می بازد و همان سال و مت امیر سپرده بود و محمد رضا گیلانی فتوحات صوری
و معنوی ساخته همایزو را بریو زان رساله ای از نسب بقا و اسناد از اشارت فتح یا مسد سبب است از این
همایون طلب و سایر او: را که ناراعی زدن سپرده دست نمود: محل از کسas هند وستان ایکه جون سبلیم^۹
بعد فوت شیرخان بر سند حکومت شست هر کزار حکم و ترد و نیاسود یعنی اروادس سکم عالمخان برادر
کلان و خواهیان غلام شیرخان پرداخت ایل ای اسلام خدمت خد و خدی اتفاقا نان نیازی که ای ایل بخاب و ششند
مجاوزه نموده عدو کرد و نبوده نمی بزراع طاغی مکران استعمال داشت در تاریخ برداشی نمود که مسلم خانه در او ایل
جنوس حکم کرد که در سان هردو سرایی شیرخانی که منع می کرد و در راه بود سرای دیگر سان همیوب سان زد
و سجده و قری و مقام ایل و صاحب امکاری ای ایل فرمند و سلمان همبا دارند و حکم کرد که سرای هردو سرخ
آمده او باشد و بکسر حکم نمایند و نوشته در طلاق ولاست به سرکاری که سایل مجموع همایت دینی و ملکی و مالی باشد و طلاق مخلق
در ایکار اید خواه موافق نمی بود را عالمه خود ساخته را ایل ای شیرخان ابراع کرد و بود سایل زنقدر میراد
هر ایلی دو دروز صحبه خبره بینند برای کرده کمسن خان را بگرسی بر سرکاری سید ششند و نشت سردار شکر و بیان
.

سخن که عبارت از مبنی پانصد و سی و یک ران به مردم صرف و آورده هر کدام بدبندم بجای کمال مینشید
و دسری می آمد و آن حکمه را که هم دبیکانند که اس بود سوب مفصل بخواهد و مطابق آن عمل می آمد و اگر
ابری خلاف آن سبک در پیر صورت واقعه را بدرا کاه نمی شود و مخالف معنی نهیل و تبار خوبیش نزد او خواهد
پرسید و این معامله از خرکوست او است مرغیت و چون سیدم خان در اثنای محاربات عادیان سر بر داشت
منازعات نباران از طلاقه افغانان نفعاً نداشته بود و بگان شد خاک ندست بر فرق اینان می گشت
و سایه بکار رسانکنی چونکه قدر عی که خود اعدا را کرد و بودبار بی ثابت و یکی است مرد نبند و دو اعدی را محال
عرض بن احوال بود ناکه روزی شیخ محمد فرمی که از امرای نامدار و مردمی خوش طبع بود گفت باشد
هم دش در خواب خان و ددم که سه خرطیه از همان فروع آمد در کمی خاک و در کمی زر و در کمی کاعده ازان جله که
سپاهی افغان دوز رساند و آن ذهنی نیست و کاعده خوبیه بادنی مانند سیدم خان را این سخن خوش آمد
و فرسوده که طلب شاه را بمند و بکبر از وقت عایق زمان او و آن شیخ علامی مدد ویست او اولاد اسد سنج من از
کبار بینکاره بود و حصیل علوم ظاهری و باطنی از والد خوبیش نموده بدر شر و افاده استعمال دش و توفیق زیارت
بیت الله یافته احمد معاودت در خطه مانه محل قاست امداد حصار عیسی معاودت و مصلح سیوسه هار سرف

و یعنی پنجم فیام دش و دین از اشیع عبید اسد باری افغان که او گذار خلفی امام دار اشیع سیوسه هار خواهد

بر حیث اور بیان بر تکمیل نهاده و میر محمد سید جنپوری که دلویی هدایت موعود کرد و پر کرد و یاده طریقہ صدیه
کریده از پدر محاب آدم را در کوشش با غنی از این بنی صesse ساخته علیت اصحاب نمود و شیخ علایی او را بسیار حوش کرد و
از وقتی پاس انفاس که میان طایفه مدد و مقرر است که فتن و بیان و کرامت هسته های ایمانی معتقد عده خاص
و عالم کشت قدر متفصّد خانه دار مردم کی است و تجارت و زریعت در حیث اور اه سکر بعزم کوکل مسیح در داده
دانیغ خوزن طوفانی سلطان سخنگون میانندند روز نوروزی دستور العدل اینسان بود
هر چنان شروعی مدندر عصی و قبّار فتنه جت سیک بر دند ملائکه اسلام طلبانپوری عقب محمد دم الملاک از عایت حشرش
سلطان وقت اور ای اندیع و دامیه خروج منجم خشته از بیانه ملسد و با علماء عصر ناکره و مجاہد فرمود شیخ علایی
حضرت طبع و صفاتی بله بر کرد ام این نا غالب آمد و بعادت معمود خویش فداته قرآن را تفسیر کرده چنان
و علیم بافع کفت که سلطان و مغربان محل شناسنیدند و شیخ سارک را میگویند در بن مجلسی مدرس شیخ علایی بود و از
روز مهدوی بشیورت بعد ازان سیمینه شیخ علایی رانز دیکی ملائکه کفت که تو در کوشش من از مهد و بیت اکران
که بر این قدر دی خویش محبب الهی میکرد ام ذکر از علمای زمان تعلق و ملتب نونهی داده آن شیخ را بکرد شاه کفت
از مملکت من بدر و شیخ بجتماع این مزده روانه کن شد و در زمانی که اسلامیه برفع منته تبازان نشسته
بود پون صادری ماه رسید محمد دم الملاک که از مر صفر می شیخ علایی چند روز خلاصه اقتداء و معلم که عبارت از شیخ

عمره ساری باشد و مرشد شیخ علامی باشد و پسر ناز باشد و پسره پانصد کس فرشتگی داشته باشد
ماهی باشد برابت انس حشم بیشتر و شدید زو و شیخ عبدالرسد طلبیده درین ملاقات شیخ لی توانست
الله مهدی کفت سیدمیرزا فرموده او را بی محظی زیر گلده و نشت و چوب و بازمانه کردند و شیخ نزدی
که شغور داشت که به رینا اغفرنند و نوائح نیخوازد و تاکه ساعت پیش سواره او را است پیغامبر فرموده
نقاطع خدا که او را می بود و آنها مند و این واقعه در کس خسوسین و معاشر و غدو شیخ عبدالرحمت در
بایانه می باده و چند که امسای افغانستان و افغانستان و کوارة ایزدی برده عقیبت سپاهن آمده از راه و روشن مهد و به این
آورده و سایر مدد و سایر از ازان اتفاقاً و باز و دشنه هر چون می شنید عالم اهل اسلام سکوت می داشتند و اور
سنه نهم و نوی و سی که می بدان حضرت عیش شهادت می توجه امکن با رسید بودند اور طلبیده پاره زین
مدعا سر یام او فرزندان او در سیزده انعام فرمودند و در سنه الف و درس فود کلی خساعی عالم فانی را به
رو دکر و دعید از ایزد که سیدمیرزا فتح تاریان کرده بکره محجبت نمود ملا عبد الله سرود باستان و اوه او را برین آورد که
شیخ علاقی را از مند طلبیده برا واجهای صدر فرمایند و برخیرید که شیخ نذکور بخوبی سیدمیرزا او را طلبیده می کرفت که در کوش
من بگو که از بن دعوی همشدم و مخلوق اعیان باش شیخ کو اس او معمشده سیدمیرزا پیش کشته میلا عبد الله
کفت تو والی و او چند ترازیانه زدن فرمود جان علوی او وزیر از یانه سیوم قلی سعیلی را که خسته بدر زان بخواه او را

پی مل سبته ماره در او رو دکر دیند ه کم فرموده تا قاب او را در فن زند و موکلان کنم شنید در همان ساعت ه صدر
تمدن با خنان وزیدن کرفت ل مردم کمان قیام نیست بر دندرو در عالم شد غلظت علیم افراط و زوال دولت آیینه شا
راعت ه ب متوجه شدند و شباهت سیکونیند که خیان خمن که با بر قاب شج رنگ شد که دران به کشته کم فرا و پیدا کرد
بعد ازین صفحه دولت سلمانی بر دو سال کشند و بعد ازین وقایع و افعال ان که شنون خواصیان شنیده باشد آیینه شا
در دهی خبر امن جنت ه سانی ه بیرون بازی ه بقصده خود مدتان شنید دران سرت سلیمان زلود حمل حسنه
بود فی غور بجهاده و اسب بر سرها مجتبه و علو راسته سوری فرمود روز اول سرمه را دهی نموده نزدیک داشت عدم ذمی
شکر از قلاعی سان آمده بودند چون کلو سبکان بی خبار از دنیا روان شدند بعضی دولت خواهان دلیل
ادای موجب سپاه معرض رسانیدند که دست عفت این عیسی محوی بر زلولی منت بفتح علوه دو ساله حکم
سیکم که شکران هبکرده با وجود بیس مانی بیورت رسیدند و چون سرمه رسانندند که تو خاره طهارت اما کا اون
عراوه در کوای پارک رشته اند همچشمود لعنت چیدین هزار بیاده رخاده بکار می اند که اینانه مفت سیکنده و این جماع
رآ ما خواهی باره ده کسی فرموده ه صدق این میت درست آمد سنه این که تو بی عده مردمند بسی که وحی
بر منند و بعضی دهند و تو سهارین نیں بودند که هر کدام را هزار هزار کرس و دو هزار هزار کسر و سی کشیدند
وابین سرت در عرض هفت روز به محاب رسیده و سهارون مادشاه خود را بعنین صلحی ماه هم بر رسیده محبت

پرهاں فرسوده بودند اسیه شاه صهراں خبر را شنیده از لامهور بریت کمپانیا بهار رفت و در خوارگو خود
حکم عاصم را که علوفه دو ساله سپاهی را مبینه عینی همسد و عینی شاه که ساهای ایل برده خان آدرود کو بند دران
حالت فی پی او می از ارسندی از دیدار و تخفیف اجراه که سلطنتشین و محبوب دلند او بود صیر نیویات
کرد نازما فی کشور دشت دولت خان را در مقابله خودشتن سیفر موده و تظریف از روقی او در جانب
دیگر نی که است نماین خان خسته را محمود نازم بند و السکل ایاز باکر در ۹۹۹ عالم را بعد داع غرفت
که نزد دلت سلطنتش سال بود و نیش او را مسیر ارم برده سهونی فریدش درین نهودند و نهند
با وجود ناخوازد کی ایالت تقریبی سپاهی طبر دشت و عقد علما بود کو بند روزی محمد بن الملک از دور دید
که می آمد خلاص بقیان خوبیش کرد که گفت که ما برای داشت و راجح بسیار بود همار از بند وستان رفتند و یکی نیز
آن ملک که می آمد سرت خان گفت که تقریب که ایاد خشن این چنین مخصوص گفت به نوان کرد که بیهی
از زویی یام و چون محمد بن الملک آمد اور بریت خودشتن فرسود و نسیخ مردا رهی که همان زمان سکنیش
در رحابی امده و بسته از رویه بیت او شده بود که نهاد و نهاد رحیم ہرگز از وفات نشدی و اکنون
در کرات جی جو در ہم بکور دی بومست او فرود خان نام پسر نور دلشنیش خانش نند و بعد از ران چند روز
ساز خان برادران اسیه شاه قصد قلعہ کند نہرو می خند و در غش دریا می ماز خان اعاده میلک که ای برادر

جان سعی این خصل کن اور را با جهای گام بی نیست ان لی رقیم قبول نکرد و در حضور راه رئیس پر را بر پیر آییم
شناه اراده قلی صابر خان کرد و زوجه او میکند شفت و سلبت هم گفت که اگر پر را دوستداری از پسر برادر
کنند و اگر پر را در می خواهی اسید حایت از پسر منقطع ساز و صابر خان خود را علی حکومت کرد ایند هم پنهان
محمد عالی شهور بعد از ملقب رخت و همون لفظ که بر پسر منظر ارسپ و نسب فی پیره بود و در فصیحه
رو باری از توابع مسیوات در سر کوچه بعد از مکانی که سوری هر خوت و میخانی بقی امیل خود را داشت
دان سرکار سلیمان صالح از بدبوی و میبب هوی رد شناس کشته ہوسته بر مردم الواب تغیر پیشنهاد
و عمل سرکار سلیمان را میکنند و مردم را در ملای می اندر خوت و مکیون ص چشت بر عده ای شد و مردانه
نسب و داد و سند مشیش رفت و ازان جنتہ که عدلی در دای سرور و و قرض بر تیه بود که نسین ھلاقت
من ہیونت کردی او غرفت و نہن و مازها در من سزا و غل کسب این کار ازو مخدود ہوسته شہربن ھنات
لص ایں برداخته ی فلانه مفتریت استعدان همون مرد پر سید که فو اسیم صابر خان ممتاز ٹھوڑی غریب
و دیند وستان بپیدا مدد و این صابر خان پر نظام خان برادر خود شیر خان ہست و رفراس ایکه این نظام
را یک پروردہ دختر بود پر سلطنت رسید و شوہران مرد دختر بھائی مرد سلطنت تھا عذناہم دافت و از
اعظم امراء چاہب بود خود را سکندر شاہ لقب کرده دعاوی سلطنت کرد و ایک پر جان خان بر بنا بر وہ محبت

بابت هندوستان را در هاشم شد و سوای ابن محمد خان از اقارب شیرخان ره حکومت بگاله با او
موضع بود خواهش بود سلطنت هم اغوش خالص است و شجاعت خان در مالوه برآسته دم استفاده
زد و در هندوستان ملوك طوابق سده مکندر شکر فراهم اورد و فعد در الحدفه اکره کرد و جون به
رسید خجله بتم خود خواند و بازار خان و ابر رسم خان نیز همین آزاده برآمدند او تیز بر و نکاس سمعون با
ز خان شرف رو بین شاهزاده خارج از اکثر در قلعه چاده بود و سردن اکره در اوضاع فرح میان
ابر رسم و مکندر حکم شد و ابر رسم سلطنت یافته بگوش پدر فرت و کار مکندر صورت مبنی کفت و از دریا
سند باس نیم فرب و شرکبیه عجز تصرف مکندر در آمد و شد فراوان فر رسم آورده لرا
ده رزم مبارز خان عدل نمود و آزر وی این دشت که تمام هندوستان مستقدرازو باشد و محمد خان حکم
سکاره بقصد دفع مبارز خان و سیر مخالفان متوجه شدند در حدود چهارمین بامبارز خان و سمعون جان خود
نخدا محمد خان کنسته شد و خرابین شیرخان و سیم خان و فتحخانه آنها تمام بیست هیون آنها دو جون
انسون سوری هب خوب نمیداشت هبته برصند و دق فیل شسته برود میکرد اما زکمال هرات چهار
وزریائی بی دریع صید دلهامی بخود کار او بمناسبت رواج کرفت که افغانان بطور عربت مدست او
میگردند و در محارب است فیروز حکم بی آند و عصرهای عظیم که در آن زمانه ایل روزگار رخنجد بحسبت

سکبند و ارزی امجد نجفی ب سبب رشت را شی که کشته خوشنخ نهاد و با بن هم اکنون خود خود را زد.
کس که با جایت کو یا شد و بعد در ترس و لذت جو نبور منوجه بخوارند حضر خان و لد محمد خان مخلوع از
بنچاله سمای پر رشته خود را سبدان جلا اندین ملقب سنه بود در این سی این وعیت بیت نهفت
مکب اقبال پیغمبر مسند و سنان ملبد آوازه شده بیرون صدح در فتن بنچاله پر رشته عان معادر دست
معطوف داشت و سکندریدی سلطنت ما را خان و سه خان و جمی کنفر را بجزت جمایت نهضت
خود درین قوت کنار در رایی اسند که نباید مشهور است سفر را بایت اصرت کشت و رس هزار
سوار در رکاب نظر افت سپه بود درین مزل شبیران اقبال فویسخ و فبروزی آوردن که ناتار خان
کاسی پنکر کران مشهد و هشت فلهه رهایس بود ما وجود اسناد از قلعه داری ب محروم موضع از تغایر را تا
آنیاں فرار اخبار خوده است نهاب اندین احمد خان و غیره را مشهور میگردند که روشن نهاد و خود
و ماهر نام، می فروع جا و بگشود دوم ربع اتفاقی این سال مقدمه فاضر لاهور بقدوم دولت اسلام فرو
اسماز پیش و براهمان و تردی مک خان و سایر امراء خصت سبیل پادشاه از آب سنی که نشانه ناتار خان
و س خان و دکندر امرای سکندر محابه خوده منظمه و منصور کرد بجهه فتح اسماز متعاقب علام مریر کاه و الستاره
و در سپه بر رفته طرح افت اگنده میگردید مکانی سبیل پادشاه را که رانجب امده معن شده بود و جمی کنفر مشهور میگردید

یکند پنجم شنبه مردم هاشمی دیگر نداشتند و مکمل فیضان کشیده بیکر متوجه صارک پیروزی هاتر شد
پسیم خان با این نیابت مکمل و رشته میور زم قلعه داری یعنی کاشت کاشت حضرت بدرا که همان نیاه و نفه داشت
کرد و انناس قرمه را بابت آغاز نخود بمحروم سپس عوامیت خانمک در حضرت و فرش اشیانی را مالکی از
امرا د بطریق منقدر روان ساختند و هنوز موکب عالی این فرقه العین خلقت از نواحی سه کشور شده بود که خود
بر دولت را بابت فتح را فرازند و شب هشتم حب سال نگور ذوق به سهند و کهن منی که بعد از عرض رفیع
فردوس بر بن شده سراپرده اجلال استاده کردند و امرایی زرم آفراسیادت هادرست انمار
پیشند و کر درون آثار سهار قوع نقصم پیش کمی سهی سبارک و دیگر نیام همی حضرت
و علی اشیانی و دیگر کسان انتقام شده ابوالمعانی و دیگر امثال رهبر امام خان و همواره از طرف عنان ها دران
سرمه سرداشته داد کارزار رسید او ندویه سه اثار طور اسلامی اهل و جهه احوال طام شنبه و
بیم و هر دس بزم مخالفان ای افزود و دلت چیز روز افوج معابد مکمل شنسته کارزار بیکر دند
ماهی سیح دیم ششم شعبان سال نگور نوبت نزد علی زمان چهارم علی شیخی بود خواهد نهاده این خان
کشندان و عاقبت زرم بکشند و لطف کالا بها برایه کشید برآمد و حماه سخت ندویه خنبد دران روز مقرر بخود که
جگ سهی سخور اما چون فوت رسیده بود که چن فتح بزرگ نسبت دویمی دوست کرد و رفته رفته عرض

نبرو اش افراد مخدود افراج نظرت فرین از امراض جدید آمرده و اوضاعی داشت و در دلیری داده اور پنجه
بر افراد شستند و بین اقبال روز افزون مخی نمایان کرد طغایی محنمهای روزگار تو اند شد از هر ده
طیب چهره کنای مراد کرد بدر و عینت فرادان بست اویسی دولت در آمر و جمعی کنبر از مخالفان
بعدهم پیشنهاد شد و سکندر پنجه را کنی ار حکم کاه برآمده خود را به اسن کوه چناب کشید و سور
این فتح بام نای حضرت وش افسی ای ارشاد عافت بعد از تسلیم و میمین یهات اینصوبه از راه
سماانه منوجه و هیئت شدند و شاه ابوالمعافی و ابراهیم خان او زکب و جمعی کنبر را ارتقیل سماانه علوه
عنین فرمودند که ندارک حال سکندر بر تقدیر برآمدش اد کو هستاد بوقعی خانند و روزی چند
ان حضرت در سماه رسید و شمار خوتوقت کشید و سکندر خان او زکب را بدینهی حضرت بافت و نه
نهان را ازان چهار آورده عرصه اخشن شنی بر ایش قوه بر را بات اعلی مفوود و ان حضرت کامباب
دولت و فیض از سماه منوجه و هیئت شدند در در و عرضه شاه میان سال نذکور در سیم که که بجهت
شمالی شهر برگزار در بایی چون واقع است نزول اجلال اینها دو روز چهارم درون شهر مستقر
او زکب خلفت کرد بند و صاحبک موده رایی کمیر امیر فتحت فرمودند سرکار حصار دلواحی بجا کمیر
دمان عرس نشستی مورشد و سرکار حصار شاه ابوالمعافی و سرکار رسمه زند و دیگر پرپیات شفیع بجا کسر خان

و فرودی بکی خان را نمیوراست و سکندر خان او زیب را باکره و علی قلعه خان را به سلطنت
فرمودند و چون مناه ابوالمعافی در صوبه هجای بی امتدادی اما بشیش نهاد خود ساخته فتح خان
لامور را حکم نظیر کرد و کمی از توکران خود را بجا بیش مقرر داشت و متصرف بجزیره با دشی دار از نمود
و خبر برآمدن سکندر از کوهه شایع شد لاجرم رکن اسلطنه بر احمدان را با تایق حضرت عرش رشیانی مینهند
ساخته صوبه هجای را بجا کنید از بنان مقرر فرموده بدان صوبه حضرت ندوند و حکم شد که سرکار حصار
دان صدور دشنه ابوالمعافی رحمت فرماید در اشاره راه ایمه و سایر طلازمان سرکار حصار فیروزه
امده معاذت هشان بوسیله حضرت عرش رشیانی در بافتند و معمی از بنده های پادشاهی که کوکب میر ابوالمعافی
میین بودند و ارجمند است از زرگی و مکنت دشنه مثل محمد قلخان براس و مصطفی بکی و
و حضرت وغیرهم نزدی مقدم کرایی ان حضرت شنبده از سر قدم ساخته بجهت رسیدند و سکندر را که قدم خواه
از کوهه ببریدن نهاده بو و از طبقه شکوه حضرت عرش رشیانی مبارکبوده در آمد و میر ابوالمعافی رحنه دفع او
از لامور برآمده ببرده شنبده ماسلطنه نهاده دولت کوزش درسته و ان حضرت پاس نیت حضرت جنت رشیانی
دشنه از غفل مترسی حکم شدن فرمودند چون میر خان خود رفته از روی از زرگی میامام فرستاد که نسبت من
بحضرت جنت انسانی معلوم نمکنند در خاطر اشرف خواهد بود که روزی در سکان نمرفه محلان امام را با خود

در یک مذکور خود رونمایی کرد و این عالم بسیار رویی داده باشد
جواب این نسبت چونست که بجهت شش من مکنندند و سهانویش غایبیت مذکور است و این عالم بسیار رویی داده باشد
حضرت در برابر فرمودند عجیب از مرکزیت ایشان نمودند و سهانویش غایبیت مذکور است و این عالم بسیار رویی داده باشد
مسنون دیگر حضرت جنت اشیانی را باشناخت از عالم دیگر بود این توقع این حود هراخون مکوب
منصور بنو احمدی برگزیده مردانه رسیده صدیقی از ده ملی آمد و هیرام خان را از شفراشندن حضرت جنت اشیانی
ایمانی کشیده حرام خان صدح در زینت سهش نموده شاهنامه کلان بورسافت و مغارن ایشان نظر
شیخ جویی فرمان اورد و منصوبش اینکه بنارجی کذا از اینست همام سجد بایان می اند بزم در بیان اینها ادازه اینها ز
کوشش رسیده کهنه ادب بر سر راه نشسته شد بعد تمام باک نماز بر حاشتم که فرد امام قدر اسرعها بر این حادثه مرسد
زدن خاطراشده بزرگی داشت زنده بینا کوشش خود و قطره هندخون از راه کوشش برآمد و لعله هیوشنی
دست داده این افتخار را داده بود که نه تنها طرراه نموده و منکر این
فرخوم شعارشدن از حضرت ہمایم ماہ ربیع الاول سنه شهد و شفعت در رسیده و مذکور و میشانی از عابت تعلق
دولت نکرانی که بحضرت جنت اشیانی داشتند شغلی و بنی ایشان را شناس ھر مسد میر عبدالله ایشان ایشان
چن ایقتضیت مسرع ای وای باشناه من ای رام او خادم ده مولانا حضرت ای کلمه مسرع و اصل حق شنیده کاپویں باجست

ا، بِسْمِ حَلَقِيْ کِنَامِ نَامِیْ اَنْ حَفَرَتْ رَابِیْ الْفَنُوسَنَدْ وَمُولَانَهُ عَاصِمَ كَاهِيْ يَا سَهْمَونَ مَادِشَاهَ
رَزِيَّا مَنْ فَنَادْ غَماكِبَالْ كَمْ كَهْتَ وَهُونَ سَخْنَهُمَانَ تَعَافَوْتَ يَكْسَالْ خَوْبَرْمَوْدَهُ اَنْدَسِهِلَّتْ
اَبَامَسَاطَهُ اَنْ حَفَرَتْ مَبْتَ وَجْعَ سَالَ وَعَمَرَشَرِفَهُ بَحَاهَهُ دَكَبَ وَرَقَدَسَورَهُ دَهْلَيَهُ كَمَالَاتَهُ صَورَيَهُ
وَسَعْنَوْيَهُ اَنْ حَفَرَتْ بَتَ وَجْعَ سَالَ وَعَمَرَشَرِفَهُ زَيَادَهُ بَرَانَهُ سَتَهُ كَهْهَ تَخَرِيرَهُ دَرَادَارَقَسَهُ عَلَوْمَ
عَصَمَيَهُ دَنَغَلَيَهُ اَكَاهِيْ نَامَهُ دَشَنَهُ عَلَىْ اَفَصَصَهُ دَرَنَهُ ضَيَهُ وَهُولَارَهُ بَالَرَّهَبَهُ جَمَّكَتَهُ صَبَّتَهُ بَدَشَنَهُ دَهُ
صَنَّارَانَ عَلَمَهُ بَاضَيَهُ دَرَهَهُ سَرَبَهُ عَلَىْ جَمَعَهُ شَنَدَهُ كَامِيَابَهُ سَعَادَتَهُ بَوَدَنَهُ وَانَ حَفَرَتْ رَارَادَهُ سَسَهُ
صَعَمَهُ شَنَدَهُ سَبَدَهُ بَرَيَهُ اَرَالَاتَهُ دَادَهُ دَادَهُ بَوَدَنَهُ وَهَنَدَهُ جَمَّهُ صَدَهُ خَيَالَهُ فَرَسَهُ
بَوَدَنَهُ وَنَوْجَهَهُ سَبَرَهُ شَغَرَهُ دَشَنَهُ وَلَازَانَهُ جَاكَهُ طَبِيعَهُ مُوزَونَهُ زَرَخَصَهُ فَطَرَتَهُ سَلَيمَهُ هَسَتَهُ دَرَخَالَهُ اَوَّهَهُ
وَارَادَهُ مَسَىَهُ رَأَ دَرَسَلَهُ تَلَمَهُ شَكَشَنَهُ دَرَدَهُ دَبَرَانَهُ اَنَحَفَرَتْ دَرَغَبَتَهُ طَافَتَهُ وَتَنَتَهُ
هَسَتَهُ اَبَنَهُ شَجَرَتَهُ اَرَاشَعَارَانَهُ سَطَطَتَهُ شَعَارَهُ رَفَوْمَهُ فَهُمَ بَادَهُ كَارَبَكَرَهُ دَوَسَهُ اَهِيَهُ دَلَكَنَهُ اَضَطَرَبَهُ
دَهِشَرَقَيَهُ: حَارَوَنَهُ خَوَدَهُمَوَيَهُ بَاهِجَهُ بَيَهُ بَكَارَقَيَهُ نَزَارَهُ بَهَجَهُ كَارَافَادَهُ: سَرَقَهُ شَفَلَهُ سَهَنَهُ بَسَهُهُ
اهِيَهُ اَكَوَهُجَاهِيَهُ بَوَدَبَعَالَمَهُ عَلَمَهُتَهُ رَوْزَهُ كَسَمَهُ دَهِمَهُ اَرَهُسَمَهُتَهُ: هَرَغَمَهُ كَرَسَهُ اَرَسَمَهُ مَرَخَهُ بَلَنَهُ ماَرَجَهُ عَمَّنَهُ
نَوَبَشَدَهُ غَمَهُتَهُ اَبَنَهُهُ سَرَدَهُتَهُ كَهَرَدَهُ اَوَفَاهَهُتَهُ: دَوَكَرَهُ فَهُرَهُتَهُ

و نظرات المعرش عصمه موطان مملکت مرسیه سهیم یعنی موسم نودن افرا و اوا دسپاه هی دلت و
هادن زمره علماء صدور اشراف هی عادت و خواندن از ابابد پا سده نهاده دسانز هی مرا و نکت نهادن
ایام هجه بکی از امامی دولت سعادت در ادبه عاصم رویی نهی به طبقه گونی ساخته مندن سهی بر زین یعنی هی
سعادت و هم دولت و هم روز و نعلن رفتن از سرکمی از را کان دولت با کوشش نهادن حسبه بکی از زان
همام داشت سهیم و دو تهمی و نصف مرسیه بدو آندر فرم و نعمت هر کدام اطیفات آنام مکی از سر
و سپهور آوردن هر ارباب طوایف و خلابن و حماکس سخن مهات سه کامل است بعد دعوه را بد و تغطیع چهارشنبه
کلان در سه دو کان و دو ارشیس باز کار کشیده از خارع هسردان و نصر روان و ناج هزت و خواهای بعد
بر صحیح و خرا کای و بکر مانند فلک الافکار و برابع بیانی مسند مرسیه دار و کار کات عاصم و یعنی زنگه هر دایره هسته
هر یک کوکب شمشن خود در دایره زین و حکم فرمودن نیشان هر طایفه مسغیت کوکب سهیه و زریب و شیدن
لیس موافق نیک سهوب بکوس از زرد سخن طبع عدل های و خفن مخلوقان متفصل در اکسیره مسلویت خوفناکه دلکله دین
محن نهفدا که نهارت و نهارت رسیه رسیده نهند صفت دش اشیانی اکبر بایس همیزی محمد حکیم ابی الغضایل و ابی المعاشر
کنست و هم تایخ دلا دلت اوست از لین و جو حکم بکیم سلطان امیر سهیم که بعد از نولد مانگرد و رکار
در این اتفاق از قدرتست

نمایش سیوم در ذکر مسید ارتقی از احوال سبع قوانین جهانی عرش شیانی
رموز دان حقیقی و مجازی ابوالفتح ملک الدین محمد کبر با دنای غازی قریب لطف انبار
جمعه سیوم ربیع الثانی سال هند دشت و سه هجری در سن چهارده سالگی در نواحی کل فروز
تخت دولت حبوس فرمودند و کمی راز دانشوران در تاریخ حبوس این رباعی ارباب
تلکم شدیده از خطبه شاه نعمت منبر شد و رشیده عدل کار را چون زرشد نشست تخت
سلطنت اکبر شاه ماریح حبوس ^{نصرت} پسرش داد و انتقام از دولت پیر منان خان نخانان کرد بیرون نمیگشید
انجفت استیاز داشت کیا سلطنت سند و مرابتایی حبوس پیرزاده ایمان بن حبان
پیرزاده ایمان سلطان محمود بن سلطان ابوسعید حاکم بر ختن بود ششم خان در حدت
محمد سکیم پیرزاده اور خود حضرت عرس اسیانی و مادرات سراذن عفت نظمت
کامل و غریبی و سایر امور از تهد و کوته تاب سند خصوص داشت و فندمار با توابع

بیکسیر سر فیلان مقرر بود چون از وظایف احوال شاه ابوالمعانی بغزو رنابت همراهانی و توجه
خاص حضرت جنت اشیانی نارینی و نشسته می بافت روز سیم حبوس او را مقید ساخته بودند
بپیان کل کنگتوال ماہور سپردند و نعم خان صوبه دار کمال شنبنیدن این خبر برداشتم هر آواره
که همروغیه همیکسیر او برد متعاقیف الحیل نسبید و همدرین ایام محمد علیخان بر لدهس و
شمس الدین محمد آنکه غیرها مردی آوردند حضرت بیکمان و ایال امرابصوب کا خشت
یافتند ^{عبدالله} از خبند مرد شاه ابوالمعانی از بی احتیاطی کو نوال زرس کرنیت و نوال از بیم
بی ناموسی ره خود و مرد درسال او از حبوس سیر عبد اللطفی سفی قروی ^{۱۳۹۶} که از علوم
نقش و قلمی برهه تمام داشت و پسر ^{او} غیاث الدین از وطن آمد و شرف مادریت دریافت نمکول
نواع شفقت کردید و سیر غیاث الدین تبدیل حرف عزت و اعتبار پیدا کرد و بخطاب نقیب خانی
علم امنیاز برافراشته از مخصوصان ب طور کشته ^{۱۴} رقیب خان در عالم تاریخ عدل و سهیم
و اینها ساده است سفی اند که همه سنی تعلق بوده اند اینهذا شاه طهماسبیع و عقار این را
کشیده کرده تو از عدم تعلق در هنده به شیع زبان ز دروز کار بود و همدرین سال سکندره
له فنان از هر امکان شکست خورد و بثواب جبال نیاه برد و مركب عسلی بطریق سیر و سکاره ای

کوه را رسک سپه کرد اندی و در همینکار راجه نگر کوت سعادت استان بوسی در یافت و شیخ
گردای پیغمبود لشیخ جمال و ملکوی از کشورت آمره عتبه بوسی اقبال نمود چون در ایام غربت باه
پر امیان مردمیها کرد و بود خان مذکور در مقام تزار کشند شیخ رامنیصب صدر ارت شاید
و با ده در زیست نباشد رسیدن موسیم بران و میتواری بشدن افغانستان بگویی
سکر اقبال به لندن صورت یافت و خواجہ علیبدالسواری نبیره خواجه احرار که حضرت جنت
اشیانی نزد حاکم کا شفر فرستاده بود نزد در زیوله باستلام عتبه اقبال متوجه شد و میرزا هفت
الدین حسین را عالم کا شفر راجه نسب خود فرستاد که ہم ہر کسی تعریت و ہم لوازم تہذیت تقدیر کریم
و میرزا شرف الدین مذکور سپر خواجه سعین سنت و خواجه سعین سپر خواجه خاوند محمود ابن خواجه
خواجه کان سنت و ادبی و اسطو فرزند مکملان خواجه احرار است و والده میرزا شرف الدین نزد بور
کجک کمک بکیم است و والده آن عمنت قباب فخر خان بکیم صیحہ حضرت خاقان سعید سلطان
ابوسعید میرزا است و با این نسب خوان مستعد رسید شجاع برد و ابوسعید دوام حضرت برادر
لبند تھا عذر نموده علیہ امیر الامرائی در یافت و با خند من حقوق تبریت در آخربھی و کفرن
مرد و دلها شد و در مقام جالند خبر طغیان ہمیون شتمہ کرفت و شیخ این سانحہ که آن

تیره گفت از طرف ساز خان با مردمان او محاربات غلبه کرد و درست و در جنگ
خاب آمد. آشنه دامغ بود و از خبر سفارشدن حضرت چشت آشنا نبی حواری بی دکر پیدا
کرد و با غصه و همکوت مجاز خان را در قلعه خدا کند رشته خود با همبا هزار سوار و هزار
وابض فیل و نجاه یک توبکان و باضه مزبزن تعصده بی شناخت و امرایی
علما که در اطراف محل بودند در دهل مجتمع شده بسیاری بی می سبک خان قدم
افزدند غیر از علی قلعه خان شناسی که در حدود سینبل برفع بعضی افغانه استعمال داشته
و بر سینبل نوشته تردی یک خان روانه داشده بود که محظی مرتوفت آسمانی امراء
سکست باقیتند و همیون دهلی را متصرف شد و امرایی این رام باقیه علی قلعه خان شبیه
بسیارند آمدند چون این قضیه نامرضیه معروض با برگاه اقبال روز بدان حضرت بین هشت خدا داد
و فرا خی حوصله از جا رفته توجه بر تلاعه مصروف داشته شکر خانیسته بسیار کی خواجہ خور خان
که نیز ازدواج کهبدان بکیم عمه حضرت ممتاز بود و صوب نجاست کند رشته را بانت فسیر فرزند
برفع همیون سیاه روی یک افرشته روز جمعه مردم دی جوجه عرصه سیه زد مخیم سر ازفات دولت داشت و
بنده هایی در کام بسیار داشت زمین بوس ستسعا و باقیتند و از سوی این ایام بسیار متشنجند

تعقل تردی بیک خان چون این هر دو امر اور دو کالت و سه سالار می ترسکند بیک بود
و از زردی باطن در قاسم یوسف آساس چهارم بوده بعلاوه دوستی با عی نفاعت داشتند در بنوا
که تردی بیک خان سکست خورد و محبت زده آمد پیر امغان و دست مفتتم انگاشته طرح
محبت تازه رخت و بتدبر سپاه محمد رسولان انشود اینی که بسب سکت تردی بیک خان در
بلاسکه همون با او جهود فتح اوسابی دولت کشته بود اول خود بخانه تردی بیک خان فرت
و بعد از آن او را بخانه خود طلبیده بغيریب ردم کند را بتدبر خواه سلطان پیشنهادی را که از
موافقان نزدی بیک خان سید است و خبر بیک را که فرات تریب ناید داشت کرته
سمبوس رخت و این ضبر و زنگار عرض حضرت مرعشی شناختی رسید از به نیمه امتر
نهایت کران امداده برق خاصی داشت املا اطمینان از خوشی نکردند و نسامکاه که از زنگار رکاه بد و خانه
آن را عدل واقع شده سپاه امغان رسولان به محمد شرود اینی بخدمت فرستاده معروض شد
که درین حرثات غیر از دولت خواهی سطح نظر نمیست تردی بیک خان از اول تا آخر صدر رئیس
بر و درین حکم بیک همچون با جهود غلبه اوسابی دولت اینی همچنین مسود اکراز لیعنی این تقصیر است
تفصیل رو دههات کلیه هر سه سیلو و اخیرت مقدرت اوراق بول فرموده خواه بیک هم که از

احد ص شما می خدشت چنانست که انجبه نگهور رسید و افق صلاح خواهد بود و چون رایا
همکن تقصید باشی هست رسیده نمای فرعنین اتفاق افتاد و از جان میان دران قوی
با یکدیگر در او بخته داده لادوری در اندیگه از جمله فیلان عشم ترتیب انوار مسفو و سقط
سبند اه بیهاد ران صفت شکن کند لان شده نجف که حاب را قوایم فیلان راز نبور خانه می سایه
وشیهان بکسل از اطراف برآمد و بر احوال عیینی تاخته بخوبی شیخ و خبر حربان را زیست
رین مردوی رین می از ختنند و علیقلیخان سردار فوج کیمی کن جویی بخان سپس خود کفرنه
لو لازم سرداری و نبات قدم نگهور رسانید و چون دید که فیلان ازو کشتن خابه یافته رغول
مخالف تاخته سعدیات مردانه اسقام غول عینم را برگزنشده خست و شادی خان سرادر امرای همون بر
خاک هلاک افتاد در آنای کبر و دار نیز غضب الهی از نصت و مصالح پسم همون سیه روی رسید
و لازم دلک هبشم او کشته از پسر برآمد و در حسن وق فیل بخان کندن افتد و هوا دران
بابی داده فرار کر زیند و دلکت خصم بر مخالفان افتاد و درین وقت که بیهاد ران تبارا حج و فیلان
امهایم داشتند شناوه قلیخان مجرم نیل را که همون بران سورا بود که در فست خواست برست آورد
نبیان کفت و این بیع سازید که مقصود شما درین فیل است شناوه قلیخان مجرم ازین مژده ممنون طالع

خود شده ان فیل را با جند زنجیر پیل در گیر از سورکه برآورده و فتحی که طغرا می فتو هات بی
اند از ه تو اندر بود نصیب او لیایی دولت کرد پیده و لفظ بکرفت همین را نارح فتح شد
و او لجهای سبیار و غنا یم سپسیمار و قریب هزار را پس فیل تصرف بهادران شکر دارد
و هنوز رایاست قهاب ملیک سفل نرسیده بود که خبر فرستخ عرض با برکاه دولت کرد پیده هم اور آن
نیز خود خنک متعاقب گرد که نجاست آمره نوازشات خسروانه سفر از کشتند و نیاز عقیلی ن
محرم می یوراد است و کرد نسبت هملازت آن حضرت آورده هر چند از سخن هر سید ندارد خست
با جهالت ما عدم قدرت سخن سرای زبان را که بیانی آشنانان خفت و دلخواهان عرض
ما دنیا ه رسانیدند که چون عزایی اول است برین کافر تبعیج باشد را نزد فرمودند این حکم مرده دارد
چه بزم و برا مخان برخم تبعیج چهارم از زواف وجود او باک کرد و حکم بند تنبه اور بدلی پسر اد
لکاب برده برد که نکنند و سکندر خان او زکب را متعاقب کر سختیکان و مرست دلی نیز فرمود
دو کوب قهاب نیز برج متواتر رنزو و صول بر ساحت دهی از خست علی عقیلی ن شیبابی را خطا
خان فرانی ملند مرتبه ساخته سرکار سپهی با سایر کنات میان دواب سمجا کبر او متقر فرمودند
و عده ای خان او زکب را بخطاب شمعیت خانی سفر ازی یخ شیده سرکار کاپیه با قطاع او محنت فرمود

و سکندرخان را خان‌غام خطاپ شد و مولانا ہبیر محمد شرودانی بخطاب ناصرالملک سر بلند کشت
و فیاضان بحکومت اکره فرق عزت برآورده است و در میوا راجه بهار اهل کچھوا ہے سفارش نہون
فاصنان سعادت هستان برسیست تکشنه با فرزندان واقر باغیست خلعتیانی فاخره مفرار
شده خصت پایت و ناصرالملک به تینه حاجیان غلام ہبیرخان که در الور و آنکزو دیا یا تکون
افسرده بود و دستوری یافتہ او را ازان جابر کرد و الور را با تمامی سرکاری میوات بحرف در آورد
بدرہمیون را که در قصبه دیوبی که حاجی نبہ و بارہمیون بود بحکم و ترد و سکیتر ساخته تعقیل ساینیه
غذیم فراوان بانجھا میں تمراہ کرنہ توجہ هستان ملک اشیان شدو جون صبر سیدکه جا
خانگذکور بس از برادران از الور برای خلک کرد و منظفر کردیده اجسیر فنا کور و آن حدود را مشتم
حاجیا محمد خان دسید محمد بازمه حسینی و بکراز بیادران بدفع او دستوری یافتند و دیر
قطعی عظیم در کشہ ملا دہنده هستان بوقوع امد و جون ظاہر شد که سکندرخان افغان درست
والا باعی حراثت از کوہ هستان بجانب ہر دن لذت شنیده شورا مکبزیت نزد وہ را بابت عالیات بصوی
بچا بنهضت فرسود و در وقیع که نوامی حالمند مخیم سرا و قاست اقبال شد سکندر از دشت
افواج قاهرہ باز خود را کبوه سوالک کشید و بنیان اغاز سال دوم دران جا ارکانکی پیت

واز لاهور خبر رسید که علی پیر امیر خان خانم را فرزندی کرست فرموده حضرت میرش
آشیانی نام او عبد الرحمن هادن و عبد ازرا تمام اوزم شبین را بات جهان کشا بتعاقب کنند
ستوچ بخت دیدار ران جان نیاموس ده اکثری از رسید ران دهن کوه ران به نزدند و
تفرقه در جمعیت نهاد و بزر ران هضرت را تعلیم مانعوت که سخنگ ترین قلعه بنادره سلیمان بر
فراز کوه مبنیست که میتواند همان کشاستوچ تسبیح قلم شد و درین هنگام نوبت قدم
حضرات عالیات از کاملی با صاحب امداد و عدالت رسید و محبت قباب باهم آنکه والده او هم بن
را با تقدیر پیشنهاد حضرت فرستادند و چون بخواهی ارد و می طغفرین رسید آن حضرت خود پیقبال
شناخت کما مبارکه ایشان ملا نعمت حضرت مریم مکانی کردند و از ندوی مهنت زدم اینان امور
فتح بجهه احوال ہر تو اندر خشت وصول اخبار رسیدند یعنی قلی خان خانم ران در نواحی ہل
بران غنڈ سرشن آن حدود و سوانح فتح مبا خان رسخی کو الیار که در تعرف سهل علام عدلی بود
ضیمه این شادمانی کست و از شبوع خبر شنل عدای پسکندر شکسہ حلزون شد و بسیله خانم ران زنہار حورہ
سرد میشد که مراد ارجیعت تفصیرت روی ملکت تقدیم نیست رسید خود را بخت رسید
و رسید وار حابن بخشی خودم آن حضرت ملکت اور انقره بول مقردن فرمودند و اول ملکیت طور از صھوب

عبدالحسین نام پسر خود با چند زیبیر نیان می داشت که از ای بدر کاره ارسال شد و یکم اشرف
بهادران شکر منصور را داد و نکر که از طلوع برآمد و بجانب بهادر شد و عبد از در سال در بهار سفر
نیست که در برد و محبد از احوال عدلی امکنه صدر خان پسر محمد خان حاکم بنگاله خود را بخلال الدین ملقب باخته
با تقدیم پدر که در خبک عدلی کشته شده بود همت که داشت و با عذری جبک عظیم نموده نظر فرشت
و عذری دران خبک تقبل سید وایام حکومت او چهار سال کسری بود کوئید عدلی بر اندر است
وزیر امیر سید بار بود که روزی بیهقی غازخان سوریت اول نیمه پونی آوردند مجرم ششم شبان
و برخاسته هر روز از طهارت خانه او در سیر کافور اعلی بسیمیدند و با این همت نزدیکت و در راه
روزه دنماز او فضایی داشت که از عالم و لذت زمانه غدار و وکر که باس ازو درین دشت
و هیچ معلوم نشد که چه سند الفصه عبرت خیلی مکوتت خدمت حضرت آن جا بالوقا شدم تو شد
و عمان تو سین قیاب بدرا لملک لامه اغطاف یافت و از سوانحی که درین راه روی داشت
که روزی چند خانه نان سایر عارضه و بنای بدو تخاصم ادشایی کن که می آمد حضرت عرش شیانی خبک
فیض توجه بغرد طوشنند روزی در ساین دو فیل خبک با متاد او انجی سید خبک ننان قربت نمی خان
خانه ای رسیدند هجوم خلائق و غوغایی عالم پا عیش قدم و تو شس خانه خانه ننان شنید که با بشارت عالی بوده باه

با هم اکنون بیگانم داد که درین دولت خدا و ادیب جزو دولت خواهی بخاطر من نگذشته و تقصیر عی که بب
خاطر کرا فی نظر قیق باشد در خود نمی باشم ابا الفقافی حضرت از چه راهکار است دسته سازان ازمن
جه رسانیده مراجح کرامی را مخف ساخته اند که باعثت این هم‌سندت شده که فیلان است را بجاور
بر می‌بند و قصد حبات و ناموس من دارند اما هم اکنون بقدرت سعوی که تسلیخنی خطر متوجه او نمک از
جانب حضرت بجز القافت مستقوی می‌شوند اینچه بجه اینها رسیده معرف توهم است و حاش که صنعت باشد و بعد
اسیدن الامور خانم خان شمس الدین محمد خان اکنون طهار کلمه نمود و قصد حضرت بنده از نایح بیت و سعی و
بدار اینشی شنا است شمس الدین مضرطرب شده عذر را لفظ سوکنندایی غلط می‌نمود و به آن اکنون فیلان
خانان قصر اصیان یافت ممکن است فیلان خواجه سرکار با مراد اعتبار داده خود تقسیم نمود و به آن اکنون فیلان
با پسر دم بسیار مکرراً این حضرت تباکرند و ترتیب شرکا و یکیه خیک پا سوری بطلب فرمایند حاضر
سازند و ملا عبد اللہ سلطان پوری یا که از افغان خطاب شیخ الاسلامی دلخواه حضرت جنت اشیانی خطاب
محمد و مملکی مافیه بود و بطن سرنشسته دلخواهی افغانستان را زدست نمیداد و پرکنندگان و داد که مکلک
روهیه را جمع می‌شود تجواه داده با پیغامت اور راجعی اکا بر می‌بند وستان مرح و دهه از غلام دولت
خشت که روح خاطر حضرت عرش اشیانی ماس این حکم نهشت کیکن نظر بصلاح وقت اعاصی سفیر مودود نزد عذر از

انتظام هم‌ام‌نی‌جای نی‌بست او ویر سه سکوت بدار المخلافت دهی اتفاق افتاد و در منزل جالندھر سلمه
سلمان کم صبیه میرزا نور الدین محمد قشیده را که تهشیه زاده حضرت جنت آشیانی بود اتفاقاً و صیغه نجات
پس از محان خانخانان تزویج فرمودند و او پسین ما بنشانه ترتیب داده استدعا و قدر دوم
آن حضرت نمود خان سخمه آن لباس را رشک جنت ساختند حبسن غاز سال سیوم از جلوی شرک
چون مکوب عالی از در بای سنج عبور فرمود حاجی خان که در اجیر باشی نمایند غایل امرایی
عظیم شهر و بو رصیت غریبیت رایات جهانی خانی یاشده بمحبوبت فست و اجیر و علی‌چهار
وان صد و ده تعرف در آمد از برابع سو انج انسال جو کی یخدن شاه قلیخان محروم است چهول خان
نام سپری که فنون فصل داشتی بازی بیو دل و علاقه خاطری با و دشت چون عزیز ایسیانی این طریق از
بنگهبانان
امرای بیل از مایه می‌پسندیدند آن پسر را از دهدار کرد که لکه‌لکه این پسر در شاه قلیخان از جوش سودا و
لطفیان چنون و میان خوی سخیان ڈان افس زد و لباس جو کیان در بر کرد که کوشش کرست بر رخان در سکل و لد
او غزاله فتنه و عرس ایسیانی مقصید شد که معترق او را باز داده چهار کار کردند چون عرضه دهی مخرب خیام
دوست شدی او بی‌نای علی‌قلیخان خانزاده نسب ای ای علی‌قلیخان نسب ای ای علی‌قلیخان نسب ای ای علی‌قلیخان
بافت و اذرفی دولتی افتخای و نموده اهمازی اقدامی افتخاری افتخاری افتخاری افتخاری افتخاری افتخاری

بر زمان فرستت داشتند و بعد از ششماه از دریلی با کره نهضت فرمودند و درین ایام
پسرخان خانخانان بسبب از ارنا صره الملک بعیادت او رفت یکی از علاوه انان پیش
آمده کفت بعد از رسیدن دعا شریف بفرمائید خانخانان ازین سخن درهم
چون خبر مناصر الملک رسید برای اعتذار بیش آمد و کفت معذور داشته
که غلام شمار از شناخت خانخانان کفت که شمار او مارا به قدر شناختند که او
شناسد اخراج ازنا صرملک رنجیده هستم و نقاره و سایر سباب تحمل از ذکر فست او را مجده
بيان فرستاد و بجانی او حاجی محمد سیستانی که او هم از نوکران خانخانان بعد سمجحت
و کالت انصب می خود و آن حضرت انتقام خود را بخانه نگور را نیتیم حقیقی حوله کرده و راه
بلیزرا همی سپسوزند و در سال ۱۳۰۴ از جلوس دالاشیخ محمد غوث کو ایاری از کجرات بهندو
ام درین ایام شخصیت بقصد سنگار عرضه کو ایار را از قدم خاص نزیت سمجھیدند و درینجاو
راه سنگار لعینی اهوازان و مقریان بعرض رسانیدند که شیخ محمد عنوث و خوشیان او کادان
خوب از کجرات آورده اند اکر در وقت مرعیت از نزول شیخ عبور از تدبیکش خواهد کرد و
ثابت ران غیر شیخ تشریف آورده و شیخ مبعی کادان با سایر گرفتاری کجرات مبلغ در

و در آفریضیده حضرت دست آرادت کبی داده آنده حضرت در جواب فرمودند که نی فر
در از کرده دست آن تماشای رنگ امیر علی را کرفته کفت ما دست شما کرفتیم و آن حضرت
از فرط مرودت تبسم کنان برخواستند و یک روز می‌فل بطریق کرغدن کا وان و در از سفی
این کونه استبان مین شیخ در دعوت اسماعیلی پرسیدند و هشت از توهم اسیب افغانان
بکسرت رفته بود جون سوا غلطیم هندوستان از نیز اقبال با ادشاپی روشنایی کرت
شیخ با اولاد اجفا و باکره آمد و اعزاز و رعایت یافت و آخرها کبوالیا رسروی شد و در
اوایل انسال شاه محمد خلابی لازم طرف پر امغان در قندما را بود محکم اشرف قلعه قندما را
ساخت و عده حضرت جنت اشیانی بوکلایی شاه ایران سپرده بدر کاه والا آمد و در پی
کمی از فیلان است با ادشاپی در عین سنتی بایختیا فیلان بان هنیل پر امغان دویده آن
فسید کشت و پر امغان اصلاح راعات آواب نکرده ان فیلان بیکناه را بقصاص من پید
و هدین ایام روزی پر امغان درستی نشسته بود و سپر در رایی حون میکرد کمی از فیلان باد
در هوشیاری ایشان آب در ادم حیانی کشتمی پر امغان دو پیکر به فیلان بزرور باز مولی
نگاه داشت اما خانخانان از استیلای توهم امطراب سبیکر شید و چون بعرض اشرف رسید

بجهت راعات خاطرا و فیلبا نزد استاد فرستادند میرا مخان سرشناسه حفظ قوره از قوته
دآوه آن بکنایه را کشت دار سنج این مکا بره مراجاعتدال هشت آن حضرت برشفت نشاد
جلایت استیلا بافت و ترک دار انزو ده تدریس کار منحصر در مغافیق او از خدمت داشته دلایل
شکایه بوب کو الجدایی با میرا نزف الدین حسین داده هم خان و جندی از مخصوصان که محروم
راز بودند همچنان عالم اتفاق فستاد و مقارن این حال بجز عرض حضرت مریم مکانی نیز از
دلیل رسید و عین اتفاقی ساخته غرمیت دارالحدائق دلیلی بیشتر نهاده است فرمودند شاهزاد
الدین احمد خان که حومت دلیلی داشت بعادت استقبال شناخته دولت بین بوس در ربان
آن حضرت بعد از دخواهان از دلیل فرامین مطاعه به بندۀ ظاهی تدریس که در اطراف ها لک
تعین بودند اصدار فرمودند که چون از سپر مخان افعال ناشایسته که مناسب حال او نیست سر بر زو
نمیگشت امور سلطنت و برداشت این مادر دولت را خو صدا و تبریز نیست ناکر برادر از زین شغل پیر
سعاف داشته سر انجام مهام و اصلاح شیوه های کذب شتم برداشت همچنان آرالازم شمرده او
در کاره کند شسته هر چند نشريف اور دیم هر کسر اعادت ملاده است با در و نسبت رهبر باشد فی العوز تربیه
در کماه خلائق ها کرد و حصول مراد منحصر در برافت سعادت ملاده است داندار اینکه بندۀ ظاهی فرم

بادشاہی را پر امیر خان دکستہ و ناکام مسید اشت و با کیرا ہی ہمورہ تبریز کرد و ہمی خود بخوبی کرد و امرا
از اطراف ملک بطور احتفاظ و می سید نہادند و شمس الدین محمد خان اپنے پڑھتے
و سید محمد خان کلا نزا بحکم هزار در لالہور لد بہشتہ با صہدی خاں حاکم لاہور بخلاف است قدس
بسید شہنشاہ عوطف بکران کرد یہ و علم و فقارہ و من طرخ پر امیر خان با مرعوت فرمود زو جلو
چخاب برای روزین او تقویض یافت و در ذکر زمانی خبر اخراج مراجع از پر امیر خان بلند آوازه
زند جمعی کر محل اعتماد او بود زیر تک صحت اور ده بہستان اقبال شناختند اول قبا خان گلکشید
از و مردم دیگر را نز کرد و سید نہاد پر امیر خان حقیقت حال و قوف یافت و یقین او شد که سکار
بیکر شکار را ہمی کر کنیت و تکمیر بنا ہی از سمت را صبید و دست خست فرموده اند سر شنیده تبریز از و
داده سر اسیمہ کرد یہ و ترسون محمد خان و حاجی محمد سیستانی و خواجه ہبی الدین محمود را که از شکو خدمتی
خطاب خواجه جهانی میر اخلاق خواہد یافت بقبیل اقبال مرتضاده اطہار عجیز فیاض مسند یہ محدث
اسیار روی یخود کے شاید بحرب زبانی ان حضرت را بخود تو اندر بہمان خشت و چون مرتضاده بیجاد
مال منشیت برقرار شد زکاری اپنے پیش ریت دست دست نہ شد ولی یک و شیخ کلائی کنیت
کمر طلفہ می دلان بود زکاری سیلیوں بی دران داشتند کہ پر امیر خان را بی جب دہلی برد بحکم قدر از

دو افع بر بیان برجهه روز کار او کشید اما نفس الامر و انصاف اکثر خودش بالطبع راضی نبود
که آخوند با مام از ل و ابد کرد و و چون پر امکان از ناصیه حال مردم نقش تذبذب خواهد بینا به کرد
حضرت داد که به لازم است حضرت بر و نزد و بهادر خان را نیز که بتسخیر و لاست ماشه رفت و بود در برداشته
روانه در کام ساخت چون تحقیقت حال بعترض شرف رسید نرسو خان را نزد پر امکان درستاده همچنان
دارند که زیبایی اراده هم از است و آمن احمد و ذخایر کرد و بجهه تبه سعادت با رخواهی پافت شد
اکثر متوجه زیارت خانه کعبه نمود هر کاه ازان جامعا و دست نمایید مورود غاییت خواهند خانه نگور
نبلاء هر احرا م خانه مبارک بست و بیاطن اند شیوه همی با جمل بخاطر آورده از از ازه بر ام و کشت بر سکندر
خان افغان را رخت داد که عمالک محروسه در آمد غبار فتنه مرتفع سازد و خود صوب بوزیر شد
که از زنجا اهل و عیال گرفته بجانب رو دو هر چند خرابین نصایح امور زیبام او صدور یافت صاحبان
بدگذشتند که سفر کرن حج ارسود درین ایام پر محمد ناصر الملک که اراده رفتن حرم الشریعین داشت
در راه کجرات این خبر شنیده بگذشتنه مراجعت زیبین بوس خضرت عرش اشیانی در یافته
تجمعت خاص و خطابی خانی و علم و تقاره نزف اخلاق منافیت و پر امکان تحریک معنی کویا همیز
در اینجا و خلا کرده بسخا تر فتنه از زنجا بخاک در آمد و تفریح بعی محدود آن فترت فوجی از میان را عرضه کرد

بیکر کردی خان مظسم شس ادین خان اگر به بحاب تین فرموده متوجه آن گوب قیا نهفت فرو
در قوشی که هرمان در رفتن جانبده اهمام داشت لشکر متفاوت در ظهر موضع کوئا جبر من اعمال و کلار سید
و خاندکور راین همراه شنیده اگر خانه اشبله زنیاده سخت دیرانه بگشیش آمد و بسیز از کشش و کوشش پار
نمیست خود راه بکوهه سوالک در بناه را چنیس کشیت و مژده این فتح در نزاجی سهند سرت افزایی
خواطر اوسیمی داشت که دیرانه حبشه علیم علم مرصعی بود که خانه ایان نبدرشد مقدس هاخته بخواست ارسال
دارمیکوئید قریب بیک کرو ریک خرج شنده بود فاسمه اسلام علم امام ششم تاریخ یائمه بود اگر خان ازرا
با غشت لای دیگر بر کاه درستاد و نعم خان او دیگر امر اکه بگم شرف از کابی عازم در کاه نزدیه بودند نزول
سهند سعادت هستان بوس شرف شنده فرا خور عالت بوار شر خردا لی متسا زندنه و نعم خان بگالیت
خطاب خانه ایان فرق عزت بر افرادت و دهین نزد شس ادین محمد خان اگر مظفر و خسرو مر جهعت خود راه
بوس نموده و مردم ایات کشت و جامد و افوی پرمان بگر خان هر حضرت فرموده خطاب مظسم خانی باز
قدرت افراد نزدیک همین فرمودند و هون امن کو و سوالک نجیم خایم صریت هشام شد و خسید ران نیافت
تبهات نهایان بمنشده براخان را رو باک در کردن اند خسته بدل هزت اور خاندکور فرق خاک ری بگاه
لشکر فرسانی حضرت مرش آشیانی نهاده از در در بیهی با می کریست همکر در خیالت از همراه او باک ساخته بفقه

کوناکون و بجوي فروده هبستوري که در ايام حکامت می شست بر سرت راه نشاند و در آن مجلس
وابي عاصه هنایت فروده از روی خود ی خصت سفر محاب سرافراسته و جمعی از نماینده های در کاره
پرمانان را از صدور دنگور کند رایده مرعوبت نمودند و خانه کور در رشاد راه نزد دینا شهر پن من حفاظت گویه
رسیده وزی چندی بهشت در نونت راه و طرح امانت از اخنه بسیار مین دلکشا نیزت مبارک خان نام افتد
که پیش در چهاره سبرداری پرمان کشته شده بود او اولاره کرد بده در هنایت موسی خان نولادی
حاکم شهر پن سرعی بردا تلقائی بنا طراورده قصد پرمان نمود و روزی با سی جهاب افغان رسیده و نمود
که بخلاف ام خان او را پنی ملبد و دندر بکیک زنده خبر بریت خان خان زد که از سبب افسوس
در ان حال کلمه اسد اکبر بر زبان ان سعادتمند غائب می خود و خبری بشد و از هنایت شهادت کرد رساله
ارزو دان آن شنیده بود غیرین کام کرد بده و عیجه بندی استخوان های او بسیده مقدس بردن و کار سهیلان تابع
او گفت پر ام بخلاف کعبه جون بست احرا ف در راه نشانها دش کل ریاض نزد و اعمه نافی ای تا نیز که
نشیده شد محمد پر ام طرف ایکه قبل از دفعه شهادت روی سبیری ساده لوح کرد مجلس خان بزرگ است و
در اکرده گفت که برای شهادت خان فاتحه بخواهم این غفورتیسمی کرد و گفت غیرین از روی شهادتیم
لکن سبیر شنایی که تو سخواهی خانه کور به فخر داشت و محسن اخلاق مستود و افق داشت خلاصه شد

همادلوبود کو منید سفیبی هایون با دشنه با خان مخاطبه داشت و او را غفلتی دست داد با اینها فرمود
که بتوسلیم هیرامخان تنبیه شده فی البدیه گفت با دشنه هما فرام اما چون شنیده ام که در ماه است با اینها
من نظر حسپم و پیش از دشنه که اینها نهشت دل وزیر عالمان خطر زبان باشد کرد و با بران درین گفرو بدم که
چون حضرت سهم با دشنه دهم در روش و هم عالمند کدام بکار آنوا نم کنها نهشت با دشنه را این لطیف خوش آمد
و تین فرمود او با وجود موزونی طبع که حسب دو دو انشت فارسی و ترکی از هاشمی قندماری که از همان
بود این عرض امساع یک لک تقدیم خزیره نباشد خود کرد و من کن سیم عنان دل روزت در این فرزت
سم همراه دل باقی از ده کا هی جو شمع زنی دل در کفرنگی که چون نشیده در دل انشن تساذه زخم نظر
آنکه در بسیار فارغیم که معرفت ایم کمی مازماده و این ریابی از جان شهستید رباعی ای کو توکعیه
سعادت مازدی رو تپو قبید عادت مر : حوش مه بگذربه عامت سازی و ارسته قید رسم و عادت مارا
محمد مین دیوانه و با بار بیور میز ر عبید الرحمیم خلف الصدق پسر امکان را که جمله رساله بود با والده بعضی
حضرت کاران با محمد آباد آورده روی اسدید بدر کماه حلاجی هایه نهاد فرسود در دارالخلافة اکره تبلیغ کردشت
و در ساریه عامت تبریت و هر دو شش بیانیت و بانک فرستی خیاب ببر را حابی خفاص کرد سه بیانی
مهدویج عالی غلطای خانه ای از تکاریت خانجہ و محل خود که زرش می باید بالقصه رایات عالیات

بعد فراغ از همایت صوره پنجم از لامهور بازه نهضت فرمود و در سین سال که سپاه بجسم ملوس است
پیرزاده اشرف الدین حسین او اهل خواجه احراز ریاست ازدواج حضرت عصت بباب غمره شجره چلا
حسینی نویلکم که همشیره قدسیه آن حضرت بود مبنده مرتبه کردیده سپرکار ناکور و اندوه و خست با
دو هفتوان سال ششم ولایت الوجه را او هم خان و عبد الله خان و پیر محمد خان و دیگران را
از تعرف باز نهاد رپرسیون عصت خان که از امراه شیرخان دسلیم خان بود و دم از تقدیل
بیندازی اصراع نموده داخل مالک محمد را کرد ایندند و روپ سنی نام حرم دوستدار او کنایه
او شعرای یمندوی بیلطفت با دیگر حرم او خزانه بہت افتاد در قوت همیت خواجه سرای
ما بر بنا و در روپ سنی را بزم شش بیهوده خشت ما بہت بیکانه بیفتند و چون او هم خان روپ
طلب شد اوز غیرت زهر خود را خود را ملاک خست و از نیکیه با قبال ما بشاه کامیاب نشاند
مالک ولویان و پاپ زان باز سعادتمند از تصرف کردید و هند زنجیر فیل با غنایم دیگر دعایض فتح در بکاه
فرستاده و شغول عیش و مشرت شده روپسا دهناده آشنازت باصلاح حال اولی اختیار چسبی
از خواص قبال باز زدم غشان سنه نهصد و نهضت و پشت بصوب الوجه فرمودند راز را بی
سرین حاکم تنهی بیور نیکش کرفته و قلعه کاردن مفتوح ساخته بست و هفتم شعبان این بال باز پیور سلیمان

در همین روز ادیم خان غیر میست تا خیر کار و نیز از سازنگی پور برآمده رو شد که راه طیع کردند
و زنگنهت مکوب با دشای اطلاع نداشت چندی از زکر او که بس پیشی می آمدند تظرافیان بیاید
حضرت اتفاقاً به اخبار از سبب بزمین بوسفت اند و اذ هم خان سرخ زد یک رسیده بر کاب
بر سر بلند شد و در سارکنپور متزل و سعادت در رو زنگنهت یافت و بر سرمهونی مام اخنگ دالره اش
از خواب غفلت مبدرا رسیده مجموع اشیه از نیا و ریست آورد و بودن ظهر کندران بند و چون خلوا هم
اکه پیش از خفته غیر برو و بر جست عاده قبول نمودند و بر دشمنو نمودند و چنان روز در سارکنپور بوده
بوزد هم رضان ایل کره بور و دمکوب عالی عشرت پرا کرد بید و این پوشش در یکاه است
روز با خمام رسید در اثما می این راه شنیده با خیلی از سبیله برآمده سرراه گرفت آن حضرت
بچاک هائی رسیده رسیده بر سر از فته هیک حمل شیر سکارانه سپه شیر آبدار کار او تمام محتند
هم درین سال هن علی قلب خان خانزان که زبانه هر خود را از منسویان دولت خلیج است با غمانان که
پسر عدی داشت و لای مرد افسنه بودند در جو نیز خنگ سرده شکست در دو غنایم فراوان رسید آورده
بر کاره هیچ نفر تا دیدرس جهان کشتما کش شرتبه نفاق اتفاق و علیقیلیخان خانزان دیدار داشتند
خان بزمین بوس شرف اند و ختند و تمام تقاضیں نیلان مایی که بر کاره نفر تا دید بودند طبقیش

کنرا نمیدند و خاقان کیتیستان تقبیخی عرض ڈالی ارتضیهات کرد شستہ این ہا اغماض فرمود
باز پرسی بیان نیامد این سفر بکیا و چار دو روز کشید و در عرض دو روز بردار الخلافت جمیت
فرمودند و ہمدرین سال کہ با جسیز نتیفیتے بردن جون سانہر رسیدند راجہ سہاراں با پر جو دلکوں
داس شرف ملزومت رسیدہ و مانواع احترام اسیاز یافتند و دخراو کہ از راجھی عمدہ ان دواج لوڑ
باز دراج در آور دند و ہمدرین سال شمس الدین محمد انکہ المنطب بخطاب علیم خان رنجاب
آمده سعادت استبلام عنبه عرص قسام مستکشنة شرافقین پکش از نظر کندرانند و آن خلام مالی و ملکی رہا۔
از بن او منوض شد و ہم انکہ کہ سبین خدمت دکار دا فی خود را کیل متعل مبد نہست از بخمر تھر کرن
خاک نہست و در ارکان استقلال منعم خان کے بظاہر کوئی بود نیز نہ رزان ہیافت و انکہ خان
از کمال ول سوزی مہات را بینایہ عرض فیصل میداد و از بر فرجی این دو س غبار نفر قہ سرداں
و نتیش منبیت و ہمدرین سال قلعہ جادہ کہ در تھر پیشہ خان سپر عدلی افغان بود بکوشش خاک
و چندی و گمراہ اسخرا کو بد و در بولا بر سیل ہوائی نامہست کہ فیلیاں بر سوری بران سوار نہدہ
در عین طغیان ہستی سورا رشدہ بھیل رنجیت بیک از خستدار مسداد این حالت بر عافران طرفہ
رو داد خانہ انکہ خان سرخورا بر سینہ کردہ الیح بسیار سید و آن حضرت فرمود نک کہ کر زین طرز

بازنی امی هین زمان خود را از مالی فسیل می اندازم تا اکنون خصم هوا ی روکیده بینهای دهند
کنی بر چون هستاد بسر در بای خسر کشی سرانجام هفته بو در بسر حسر کدست دهوا ی دری آن
حسر برآمد و شنبهای نیرو باز نمی دادند و ملا زمان خود را در آب اندراخته شناوری میگردند افیدن
مردمی ای برسیدند و آن حضرت هوا ی را کجا بدراشتند و غذایم او نیک با جان بدر برده و خاطر
ای پریان حبس شد و میلاد میگرد و لالکه بقصد شکار از اکره فرمیت فتح پور اوره داشت در
آنای راه معمی از خواندهای مهری شعار در مفاخر جواه ممیں الدین قدس سرہ الغزیر خواندن
کفتند آن حضرت رانوق بارت مرند خواجه جوش زد و با عسد دوی از مقربان متوجه همینه
و چون موضع محله ای منسیم قبل شنیده خان و تو خواهی را به بهار اهل که بر الوس کهواهه ربان
دشت بعرض رسانید که مد نیست زیرا مسلوک پسر زنگنه حسین میزرا جاکیر دار میوایت دین
حدو و که بقصد تصرف اپسر رساریان را که شنیده بصلح کند زندگی را بان مقرر ساخته و هر دو
برادرزاده ای اور اول کرنده منویم شده و شعاب جعلی بعین حسنه است عالمیت ای شناخت
آوردن را جدا و دخیان در سالکان بزرگ آورده بلند دست سرفراز کرد نید و چون راجه خواست که
خود را از مخصوصان در کاه سازد صیغه بزرگ داشت هستاران سرداری اعلان نمود و چون سانه را سینه

ای اعریز سخمه
پس بخوبی میخواستم که این روز خود را در این شهر میگذرانم
۱۲ پس بخوبی فان عبوم آور و ندا او از نفدا ان احتیاط و افراط استتاب ز دلی ارجمند رغاباز از
مازدها در کریجتة و نشی که او خود را با سایر امرا' باب مردیه ز داد او از تسبیح بدکشته عربی کشت
و میگافت محل خود را سید ولقبیه بر کاه آمدند و باز هم اور اعتفت سید ما لوه را معرف شد در شام
جلوس اقبال قلعه سیرین که نغلق برایی بالد بود اشت محبن کوشش بیز اشرف الدین منفع
شده داخل ممالک صعود کرد و چون حمام و عمال قرابات قصبه سیکنه از ترد و ناس پاکی
نمودان آنجا خصوصیت موضع آن پر کش که با مشهود میکنند اند فرماید و اشتند در زیولار را بابت جهان کشناجم
نشکار متوجه ان قصبه شد و بر همین بوسیده فرا ولدن عرض رسانید که این مفسدان بسرا اورا
میکنند کشته اسلامی سعادش بغارت برده آند سحر کاه با مردم معدود و نشکار که سور و پایده زیاده بر
هزار کشند و در هست فیل تو جه فرمودند و فرماد که مردم این موضع نباشد بوضع بر دلکه نام برده آند
بد انجامب ماختند و چون بر انجار سید نمودان بینک ایستادند و میگردند ز د خود را که نشکنند
من غافان لز جهار هزار کشند کاری بیش نیز فرست اتفاق فیل سور ریجانب حریل که
مفسدان مخصوصاً شده بودند متوجه شدند درین اثنا سی سه راه بازدیده ساله از مالایی با مخود را هل
راندند بر این جهانی خیر امدادی بیکرد و هفت تبر را سر خاصه رسید که هیچ ازان کدشت و دروند شد علا

فوجبدار حضرت رانشناخته فرایاد برآورده توکیستی مجرایی تو پیش حضرت بکنم و نامادرخان
فرایاد بکشید که با دنای اسم درین تیرباران کجا میرد نزد آفر حضرت دیوار رانداخته بجهنمی آمدند
و سه چهار فسیل و بکرسید و تلق خانه اشکسته اس در زدنزد بکس فرادر کس بجهنم شافت
و میباشد روز نمازه بود که ازین عبادت فراغ دست داد بعد نهضت که از هیچ ما دنای ذی
شانی نیفسم کار را سپاهایه بوقوع آمد و باشد و درین ولاد جهنه تراکس اختلال صور بالوه علدالله
او زنکب صبوره داری دستوری یه باشت و چون بحوالی مالوه رسیده باهاد طاقت مقاومت
نیایرده که گفتگه نزد او دستک رفت و در آفر رویی نیایرده بر کاه دالا آورد و نیایرشن با سرین بشد
درین ایام جسمی از کننه کرکان سایر بعض دستی که با آنکه خان داشتند او هم خان جنون شست
بر خود ناهم آنکه خان را بقتل او و غلامی که نهضت که اکر او را از سایر برداری بدار مملکت مند و سان برخود
حواله بود ششم خان و نسباب الدین خان نیز دامنی برین الشش زدندا آنکه رویزشنه دوازده
صفان در سر دیوان آنکه خان و ششم خان و شهاب الدین احمد خان و سایر رکان دولتش شسته
بن
با تنظام مهام مکملی انتقال داشتند که ادم خان بی عذر لانه جسمی رزا و باش درون دولتخانه آمد
مجلس تنظیم و برخاستند آنکه خان هم خانی میکرد آن سفاک بی یا کس بی محابا و سبب بخوبیه

ستو بیانکه خان شرد و مجلد زمان خود را ثارت فرمود که به استاده اید خوشم بکی
بی دولت خبری باسینه آن صدر زشین داده سعادت رسانید آنکه خان مظفر مازه بیان
دولت سرایی باشد اما بی دو دیر و خدا برای ملازم او هم خان برخشم شیرکار آنکه خان تمام ساخت
و ان کن سلطنت در محن دولتی از مدیر جهشیده دلت فائز نشست و غوغای عظیم برخاست و از
حاضر ان محلس سبی توپیک کردن و دشت آن شقی نباشد و تاریخ شنیده است کاش سال
دکشیده شد بیانندی سال قوت خان شهید و آن بی اعدال استخانه متوجه حرم سرای
عابی شد و فرست کاش شیرکار درست سرزد و مجمل در آن خواجہ نعمت خواجه سرای فی الفور در داروه
بسیه مغل ساخت و آن کم فرست هر چند تلاش نمود خواجہ نعمت توپیک هفت یافته درگذشت
عشر اسبیانی که بر بستر راحت تکیه زده بودند ازین اسب بیدار شده باعث غوغای سیدند
بیچ کلی از مرده کیان حرم طلاق نمیگشت خود سر ز قصر را بوده سکف حال فرمودند فرق نام
منفرد اصوات، هرا صورت، هرا صورت، هرا صورت نیایش خون آورد آن شهید نمود آن حفت
روی غیرمان حلیل سر افراد خانه با خطر ارب با خطر ارب از فرد کسر متوجه بیدن شدند و درین حال بکار
برستان خان را پرده خاصه عزت شنیده خاصه برست اشرف داد چون حبشه شهر بار عدالت آنار مان

کریشه رود کار نهاد از روی غصب فرمودند ای پهلوان داده اینکه از جه کشتن ان غیر و بشم شنیده
بر دوست حضرت کرفته گفت که ما شاه خود را از جنگ او خدص ساخته بندت غصب شنیدی بر دادی
از زندگانی که بور تعلق زده بجزئی اتفاق داشت خان خاص خیل و سکدام هشتگر جویی کرد
بکم اشرف دویده او را کرفته از ملای صفحه سرگون از خشنده بنا نماید که در آن خود شرکت فرست
و فقط دو چون شد تاریخ اینو اقعد در یافته دشمن خان و شهاب الدین خان که باعث آین فتنه بود از مو
غصب مادرشایی هر سیده راه فراز بشر کرفته دوسم اینکه بعد ازین دفعه بجهل روز در غسل فرزنه
سافرگاه تسبیح کردید و حضرت ازین قصیه غطیمه فست فرموده بفسر اورا بر همی فرستادند
و خود هم قدر بجهنده بعثت فرستند و هم چیزی در مامن در اری خان عظیم اینکه خان و پسران متعلق
بکمال فرست ہر دخترند ہمین حال خواجہ بیلوں بلک خواجہ سررا که در ایام حکومت سلطنت شاه بزر
و جو ب محمد خان خطاب داشت خطاب اعتماد خالی مخصوص فرموده هم بیع عادات مادرشایی
سلم داشتند و در آنک فرست بجس نزد و لطف کفایت او خزانه ره بسی لایق انتظام است
سعی خان فراری در اینها تو بوصوب کامل بفید سید محمود بازید در آمد و او آداب مردمی بجا آورد
او را باستزدحام نجابت حضرت عرش شیانی آورد آن حضرت بر غلاف ازینه بدل او بوطعن
پل آن افق

بیکران اخلاق امتحان نهاده بہان نمط بمنصب و کارست خاصاً فی سرافراز فرمودند و میرزا بن سال
ملک کلکرمان به تغییر در آدم مرس امک از او ایل فردوس مکانی با پیر ما و بناه گلکرمان خود را
در دولت خواهی این درودمان معاف نداشته آندر وقتی که گفان سلطان یافت خواست که این
طایفه را مطلع خود سازد آراده او پیش نرفت و بعد از ملاشر بسیار سازنک سلطان ^{هر} میرزا
برست آورده بلوست او کندو سپه او کمال خان را قتل کو الیار محبوس یافت بعد از سارنک
سلطان برادر سفیر آدم سلطان سردار این طایفه سندھ با انفانان در مقام خلاف بود عذر
سرخان پیر او سلیمان اکنفر ولادت کلکرمان اتیار ارج و غارت داده بوسی سندھان کو الیار
را فرمود و رخانه هبراز واروی یعنی نفسک بخوده اتش زد نیز همه بندیان همراه فتند الکانخان رکھیا
الی بخوبی مانند چون این فضیل سلیمان شنبه اور لزبند خلاص داده در تربیت او شده با تفاوت
حاکم بتجاذب تغییر ولادت کلکرمان فرستاد اما کاری یعنی پیش نرفت بعد ازین که عصمه شد
حضرت ملاشر هشیانی رئیت کردت آن بعد مردم مدتی هر چشم اتفاقات بر اخلاق نبی از ای
لیکن سلطان آدم و کلانتران اخلاق اصل اکوازم خدمتکاری یعنی آوردن و کار ای
بیستوار اما که در احتملت بکردن نکشد و فرمات بدد بدیه تقدیم میرزا نید بخواه به خاتمان

با سرمه دی در جنپور شرکی خدمت نمود و در آن حبک از زوکار ۴ بطبور امر حضرت فرمودند
بهر قصدی که در شنیده باشد کامیاب خواهد شد و التهاس دلایت پدر خود نمود که آدم مشترک
شسته بود حکم شد و امرای غلط امام دلایت پدرش از کنار نماید ب تا امن کروه سو اک دهد و ذرا
از آدم سلطان که دژ و آن دشمن پنهان مکد ایستاد کی میگرد اشاراع نموده بتفصیل اولیا بی دلت
در آورده با دغوض سختند و آدم و سپرسن شکر برادر استکبر کرده حواله اش نمودند و کمالیان
آدم را بشیش خود را کاه میندشت تا بعل طبعی در کدشت و شکر برای جایی فرستاد که ما بسیں نیاد و
از سوانح ایصال آمدن نمینست مد بر کاه کینی بنایه داد در منسون نعمه بود از می سرادر فرگان
پوده و نزد راجه مجنب در راجه بکسلمه سپرسن بی برداخ نمودت بنشیدان او صاحف نمیزندی او از راجه
رام جنبه طلب شتند راجه او را به پلشنیهای یاق افریان نامی دخواهی را می مد بر کاه فرستاد
ما سین محمل و سامان نسبت داشت و از العاده است سبیله ای حضرت و شاشیانی کمال جاه و حلال
رسید و در او ایل سا هشتم عجیس سبنت والوس خواجه عبدالمجید که لکه فرمائی سیف قسم علم ایاز
می فرزد نجذب صعف خانی نزف اخصوص بافتہ سرکار که ره را بتوال او مرحمت فرموده بجهد
آن نجیبه فرستادند و در بیوایس مع جاه و اجلال رسید که غنی قلن و لذت فران که بوكالت پدر شنیده بیک
کمال ننم،

کابل تیندو داعیان درست محمد سکیم میرزا برادر خود حضرت داشت آنها می ازدیسکو کی او بجان
آمره دست نظر او را کونا ه ساخته آند و او متوجه در کارهای همان علاوه است و ماه خود پدر سکیم والده میرزا کیم
محمد برادر خود حضرت داشت آنها که غفیفه عاقله ه برهت همایت را از پنهان خود کفرته چند کسانی نبود
منصب و کالست داده و از هم کندرانیده و احوال کابل بحرانی انجام سیده مبارزان منعم خان را با تهیی
محمد سکیم میرزا و ضبط امکان فرستادند بکیم جمیعت نک فریسم آورده و میرزا را هم از کرنده بینا بل
برآمد و قرار داد که اگر در چنین غالب آدمیم هم همتر را لذت سخنی خود را بدلزیرت خضرت خان فانی بیس نیم چه
خانه نهادن بپر انتقام تمام این مردم را تعذیب هوا کرد و چون قریب چهار ساعت علی فرقین داشت داد
سینخان فتا و جمیع اموال اسباب او تبارج کابلیان نفت و او نمی شد که در پدره در کل پام
عرض نشستی مشتمل بر الماس خصت سفر حجرا بر کاره دلال ارسال نفت حکم امیرس سلطان شرف صدور را
دارد بعد این ساعت معاودت ملائیت بستور سابق مورود الطاف بکیران کشته غعن خان بپر خود را که درین
سفر با ولحق شده بود اصرار مغوده او وزیر جاده نیان بیجا پوری رفته روزی یا چند دران جا سبز بر رو
ساقه ملک عدم شد و مادرین سال میزرا امیر ف الدین که شمشه زرا حوال او سبق مذکور شد بیس
ظاهری یعنی ورزیده آواره دشت ادما بر سرد و غلامی کاشت نزدیت رسته بپر و همی که باشد

بخت اسی رساند اتفاقاً حضرت از شکار معاودت منوره نزدیک مرد ماهم انگه رسیدند آن
نایل نمیری بکشش کرده برشاد آنحضرت زوزخوکاری نیشده بست مال کشت و تجزیان
برگشته بخواهی بفریب تنی خبر بگینم فرستادند و آنحضرت تیز را که بخشیده همچنان سوار بسند خلاصت
رسیدند و چند روز بعد با محبت پرده ختنده و درین اوکیهان شاه ابوالمعانی که ابس از کشتن حبس
بهلوان کش کر کوتول لاهور صدر انواع بنهاد دیہ سندھ رستکپر امرای دولت کرد بده برا
خسر و این خست امارت خانه مبارک یافته بود و از نمکان بعد دو سال احرام هستان ملکیت
آشیان سبته بود و در نواحی خابور رسید را شرف الدین حسین بیوت و فران گسین اتفاق اتفاق داد و
بردو برگشته بخت چند کاه دست و بای بجهایی زده خاک ادمار بر فرق روز کار خود بجئیه سرگرد
وادی ناکامی پشندند و شاه ابوالمعانی بحال نزد نزد قرب رسید را حکم کرد و سلطنت تمام کفت و کام
خود توافق بر اعدام رسید و انسان عصی را کشت و رسید را حکم بیب خود سالی بعاصی شاه ابوالعلاء
شد پهان از رسید اسیان بجهانی کوک طلبید و رسید اسیان باشکر ران توجه به فرع شاه
ابوالمعانی صروف داشت و ابس از خاک عظیم شاه ابوالمعانی نکست خورد و دستکشی کرد و در
اسیان بی بانک را رسید محمد حکیم سپرد و رسید را القصاص داده امجدده آن کشتنی از حق نشید و در

لکل نموده

سال نهم تحقیقی شفقت عزیزی بر حال عجیب کشته جزیره معاف فرمودند و خواجه عبدالمعبید
اسفهان را نی در کاوی را کشته ملک کده کشک را بخط در آور زده مورد غنایات بی غایب
کرد بدین این در کاوی تیر و مسدوق خوب از اخن و هر کا هشندی ی خسیر می نمودارشد آبی
خود ری تابه بندوق ازرا نزدی و بربار نهاده در حاکم مالوه دویکر حکام و راجه‌ای اطراف باره
صف چنگ کرد و غالباً آمده بود با صفحان محارب سخت خوده دوزخم تیر برداشته جون
هرمه نگاشد از غایت سور خود را خود بخیزشت دبر من در بای قسله چورا کده فنا نشید کرد
مردانه عابن مارشد او پیش از چنگ فسر ارجام داده بود جنگه رسم راجه‌ای مددشان
ست که در چنین وقایع از خوب و نیمه حسن روغن و امثال آن جای تبریکشند و عوارض را
در آن کرده خواه ناخواه بجوز نزد آنرا جوهر نامنده از عجایب قدرت انکه بعد از جهار روز
که آن محوطه را اشش زده بودند و آن فرمن کل نگاشته شده بود جون در آنرا کشند و در آن
زندگه برادر که جو نی بزرگ حامل ایشان کشته ارس و عاص کرده بود و آن هردو نبرین بوس عتبه
سلفت ابردی دلست یافتند خواجه بمعظم برادر اخیا فی حضرت مریم مکانی جنون بهم رسیده
کوچ خود را بی تقدیر کشته بگلم اشرف بقصاص رسید و درین منکام خیر بنه عبد الله خان صوره

مالوہ مباشع عابه و جلاس ارسیه برق سیر دشکار بدان نایت کوچ فرمو و نه عبد الله خان بر
حیفیت کا مطلع شدہ شبیں از وصول کو کسب عالی سعی سند و امراء تنبیہ او تعین کشتند و اور دو خواہ
کردہ هر بار منزہم رو ببر زن و فرزند را کند کشته بگرات نہت داموال و اس اسیب او متصرف اولی
دولت در آمد در خدمت صفیم خان خوبیں ترمی بیکخان بخطاب شجاعت خانی بمند مرتبہ کردی
و فراہیاد خان را سمجھوست مالوہ سرفراز ساخته بدر اخلاق نہت کرہ مر جمعت فرمودند و همکند
اینجیان محمد حکیم میرزا با تخف و هرایا ببر کا و معروف دشنه که میرزا سیماں کر بعد از شتن شاه ابوالعلی^{خان}
یہی خود را بمحال لکاح محمد حکیم میرزا در آوردہ و در سیس محبت اسیب عداوت سرانجام داده اکثر محل
کا بیس را بید جنسان تحویل کرده و تفاصیل و متنیکیس خن میرزا بود ما جا ریزی کر سنبه از ای سند عبور میووہ آ
دار اهداد این در کا است آن حضرت اصلاح شکستنیہای برا در خود بزرگیست لازم در نہت قلب الدین^{خان}
تایق میرزا حکیم سختند و حکم سند کر میر محمد خان با امراء بخاک بکونک میرزا برو دامرائی عیظ میرنیخ طاع
را کار مند شدہ متوجه ملارنست میرزا کر دیرہ مُشکشمایی لائق کند اسیدہ و میرزودات دو ما بیان از بخان سنت خصل
ساخته میرزا را بسند حکومت ستعلن شاذہ مر جمعت نمودند و میرزا محمد حکیم شیرہ بوجہ خود را کنشاه ابوالعلی^{خان}
و نہت بخواجہ سنقشندی عقد است و خواجه حسن و کیل سند طرخای از وقت مکلفتند کر خواجہ مخراجیں خواریزد

ملام احوال

ماراد جوال و نی رسن خواه بود و هم درین سال در صوبه سیار میخاست نام قلعه که از آنهم
فلک عینه میدومن سهت سخنگردید چهارده کرد طول و سه کرد عرض و پنج کرد از افق
دارد و درون قلعه زرعت مینمود و کنسرت آب ببرنیه است که اگر سیخ بر زمین زند
با دیگرانی یکنند آب بدر می آید و همچه سکار بصوب بزور توجه فرمودند روزی در آنها
سکار از دمایی منظر در آمد که هفت کز اکبر شی بود جنسی را کرفته بعضی رزان فرد برو
حضرت خود برسم تنی که ارشت تمام ساخته و در سال و هیسم جلویی و لائم حربه الدین
نایسیس میانی قسلو کرد و دن فعیت دار انداشت اکه شرف نقاد یافت و ناکسی غان نیز
آبسمی کثیر صحب اهتمام این عمارت عالی بود در عرض هشت بانجیان با تمام رسیده و
حصب طبقات آن بیرون و بین انبی مینمود که پانزده کلک روپیه صرف آن شده عرض و بوار
و دکر در ارتفاع چهلک در مردم دران خندق عیق سهت که هر دو طرف یکم کمچ مرا آورد و اند عرض
آن سهت کزو عمق ده کز ناباب رسیده و از دریا یی چون نزراب دران می آید و بعد ران ایام
شیخ عبدالنبی زایر عزمین الشرطین مبنی صد ارت خلعت اتیار بپشیده و چون درین مکان
طهیه و شریعه فلکیان زمان اشتخار یافت هفت رایات عالیات صربیه ولایت جو نیز

افتاد و بند جاؤ و سردارش با سینه امرای عظام مقابله کرد و شکست یافت و آخر بستگیم
خان خانمان قسم عفو بر جایم آن بینیت کشید و پیشکش رای فروان از نقود و اچناس و
فسدان مسحوب ام در و سر بر خود بدر کاه مسلی ارسال فرشتهamas هر جمعت رایات ملک خدا
خود و مقر خوشی که در ایام مملکت مصدر خدمتی شایسته که ذریعه زفع خجالت و تقصیر تو انزو بود کردیم
احرام استان ملک آشیان خواهد بست برین قرار داد و رایات اقبال بر افرشته برای اخلفت
نهفت رایات عالم اتفاق افتاد و درین ایام بعض رسیده مظفر خان اساده روئی قطب
خان مام علاوه خاطری بسیار کرده عنان ختسیار از دست داده باشد اه قطب نذکور را نیکه بانا
سپردند و مظفر خان ببس صبر و تحمل حاکم زده و در بر کرده راه محابیتی کرد و عرض آشیان
ماند شده این خیسکار را سبیر خان نذکور فرستادند و تبعقدات خسروانه نواخته اور از زان ببس
برادر دند و چون اصفهان متحققانگیم و هر اسی که از صحن ما فرستادن پیشکش رای فتوحات ملک که
سکنک بدر کاه ایمان چه در خاطر داشته از جو پنجه که بود مهدی تماش خان را بکرد به عین فرخون دند و اور
پس از ضبط و ربط احوالیت دست از کار دنیا و می بازد و اخوه در سال بازد هشم حلوس مسلی بی تحسیل اصنه
آن حضرت متوجه زیارت خانه مبارک شد و شاه قلیخان تاریخی و علیخان کاکر صحابه خلعت املاک خیرت یا

ب اثواب اسلام

در پولاعرضه شت سفهی خانم خانم که بجهت انتظام علیقیخان مانده بود متضمن رکنیت هیئت
شهران سلطان محمد سرزا و لاع مریز ارسید که اینها همچنانی پرکش است و اینجا بکسر خود را که در سرکار سپاه شنید
نماینده بجهات همیزی رونماده بودند و این هنوزه تعصی استیصال شناخته نباشد و موقت نیادورده نیاید
مالوه شناخته آن و انواع است چه از لبی انفاقی امرایی انجاد و چه از کثرت جمیعت مریز ایان غیر
از ها فرآمد و در میان مرتبه هجایار مریز اسلامان باز تعصی کامل شناخت مریز ارسکیم با
بعضی کوشش خود که بعد ازین در میان و میان مصدوفا و خواهد شد پرده با تغافل خواه
حسن بعتری بغير مندرجات و مریز اسلامان چون نتوانست کامل را بخوبی بگرفت و یغشت
بیکم مسکونه خود را بفراباغ در سرمه غور مندرجات شاده در هر چند مسح درین آورد
و مریز ایان خواه بحسن دعده و دی چند نیست و مریز اسلامان تنهی از از زیر زیر ایان مریز اسلامان بردا
باغ رسید از کامی با میغوار آمده در کمین استاد اتفاقا حبسه شد می از پا همیان مریز اسلامان بردا
بر ایکیم دو چار شده این خبر رسانیدند مریز اسراسیمه شده برای هندوکش افتاده عزم در راه
منود و خواه بحسن با جماعت خود به محل رفتند همانجا صایع شد و هنندخان رنجیت دین که شد ای
حسن زین نیز صه خواهد شد و این خواه بحسن پدر مریز او ای مشهور است که جوانی بکیم و خرد راه

در جایه نکاشش بود اخیر بربر اسلیمان مصدر کاری یافته نشده به بخشان ناگفست و شش
رشبافی این اخبار شنیده فرمان هنگات بیزرا فرستادند و میرزا قصداً من دشت لیکن فربود
حال بردا کفرشتن لامهور را و تظریزرا اسان نمود و رای پرگشته کموج تسواتر علیمهور آمده هر چند گله
مرصاد او را امرایی اکنده مجال ندادند و مبدداً ز رسیدن این درایین عرس رشباوی شفعت شجاع
فرسوند و میزرا سیکم بمجرد استماع خبر توجه کاریان خسته برایی که آمده بود و لکاب رسید و این فرست
را علی قلخان غنیمت شنیده از جونپور تقیصه سر بربر آمده و سکندرخان نیز از شهر آوده آمده
بدست شفعت و جمع مقیه سوران فر هشتم آمده فرار در وند عسقلانیان بهنور اتا در بایی گذشت
شند و بهادر برادر او یعنی بزرگ کرده مانکهور ببر و دسکندر و ابراسیم سر کار او در وده تهرف آوزد و
بهین داعیه از کمک بزرگ داشتند باین بعد از هشت سال دوازده هشتم در لامهور اتفاقاً الوبه
جانشی اصحاب دارالملاحته ارده و فوع بافت بانهای راه نور وی از طرف لامهور مقدار چهلکروه را
فرفع ساخته باز رو و هزار جاندار شکار فرمودند و ششم خان خانمیان در راه سعادت ملارت رسید و گذشت
از بجهت تنشیت های سلطنت باز که کندرشته مسیع را امداد و دو هزار فرسیل جنگل بر کاپ طغقیاب کردند
بچون پسر توجه فسر مودند و در عین کرمی منحاصه شورش مقیه سوران جایجا کوچ کموج از ترب کشک کشته
نمود

جسعي را برس ركند رخان بجهت او وه تبعن فرمودند و برگب قبال حذهب مكثه نهفت
فرموده هفتي که سانقا از کده به آمد و بوسيد سعادت از ابي روهي بازار بدرگاه آورده بود که
برگاه آورده بود بکره مكثه نهفت بود و در نهضت بالغاف مجنو خان قفال باهداور
خان براور علی قلی خان تعامل داشت آمده مدد نهست کرده عصى قلعه نظنه و صول مکب عالي قرار
دواوکم از زاب نگذشتند در حدود دوكو الپار سو شش آندر و آن حضرت هفتي را خصت پيش
فرموده خود هشتم مرد است بطریق المغار منور به شدند و بمورها خبر رسانیدند که علیقلیخان و بهادر
در حوالی پرگه سکرورد می سببه از در رایي گنجانند شدند راجه مکونت داس و خواجه جهانگر احکم شد که
از دوسي بزرگ را در قصبه کره بردند لئنها برازند خود غبیخ و فیروزی با استعمال تمام المغار فروزه
آخر رایي رفواز در رایي گنجانند سورا عبور نمودند و در آنوقت هکی بازده کس ملازم رکاب
دولت بودند و شب در سار در یاکندرانده و مخالفان که در یکی کردند بی منزل داشتند خبردار
نشدند و مجنو خان فاعمال و صفحان همان شب به کسب مصلی پیشستند و بهنام طلوع صبح که نیز
انبال بود بین الصعین نابر و قنال اشتغال کردند و بین راه است هکی با خاصه سورا و باشدیل
در ظل رهبت ظهراست مجتمع بود همچنان نائیدات ربانی گنك است بر مخالفان نهاد و بهادر خان

برادر علیقلیخان دستکشیده نیا سارسید و توجه اشرف تبغص محل عمل قلم معمور صرف
بود همکشم شد که هرگز سرمعنی از حرام بگان مارو یک هرگز بود و سرمند دستافی را گیرد به
باودایی شکر بطبع زر سرازمانه خته سبز و بیدند و بر سر این زر باز بودند تا آنکه سر علیقلی را
آوردند و معلوم شد که در خیابان مغلوبه باور سیده و در این اثنا باش با پیشیزی
در فتن اتفاده بود که با این از باجیان شکر بر سرا او رسیده بطبع اشرفي سر زدن جداسانه آورد
آن حضرت سیدات شکر الہی بجا درده سرمه تله و بیاد را با کرد و فتحاها با طرف مالک
وزستاند و عبارت فتح اکبر مبارک نایح شد و بعد فریخ ہانزو ز از راه آزاد ابا د بایقعاڑیه
کرد افسرین آور دند اکبر امر را بجا کرد از خصت با فشن و جسمی از قسم سرستان بزرگ سیدند و
سکندر خان از خیابان ایضاً نہم شد و بنهای افغانستان تبعیه کو رکبپور کر نجت منع شد
بمحب فرمان و حب الدین از راه در رکبپور با در آن سعادت زین بو سر شرف کفت
و نایمی کمال تعلق علیقلی و بیاد در بیجا کبر خان نکو در حضرت فرموده خشت جونپور و احمد دو فرودند
و سرکار او و مسدتبیوں محمد خان بر لباس حضرت شد و رو رشنبه باز و هم محروم نهاد
و نیتاو سعی موکب اقبال مبارک خلد فه اکره تزدیل فرمود بورش بالوه و اطفایی نایره فتوش ابرزیم

جواہر لئی

میرزاد محمد حسین اولاد سلطان محمد میرزا که از جا ب پدر رجایت قران و از جانب مادری
سلطان حسین میرزا می باشد بر سند شیخ نہاد است علیکار در دید و نظر هر شکارچیه و امنواده و
دیگران صید و حسی طبعان مطیع نظر فرزوده است خوبیم صدر نیمه و غنیاد و منجح هجری از راه ماری
خان غریب است بر هولپو معطوف داشتند و دری میرزا بن سعید بیان لذت که بهم می داشت از این سعادت
بوسی فرق اتفاق رکیوان رسانیده اند عبار از راه منوز و خوب علت سه دیگر سکله سپه را
او دیگر نمکه که سعادت حضور داشت فرمودند با یکدیگر درین پرس از ز خواست شایسته تقدیر می شد و
صلی از احمد رهنی قدس آن بود که در افراد آوازه این اتفاق را شنیده اند و میرزا میان فتنه اکنینه از
مولب جهان کافی خود نشید سپه را این منزل را جدا از خواسته کرد و از خبر کریمین اول اش قدر
جادل زیان کشید و همت جهان کشید و تنبیه را ناصم کرد و در او ابتدا پیش الدال سند نهاد و عتاب
و منجح طنز سلوکی سوی سوی هر چیزی اردوی کیهان پویی کرد و بیگنت آن قلعه همان دزد است آمد و از
مثل کارون شهاب الدین احمد خازما با این علامت بفتح فتنه فرزندان سلطان محمد میرزا
و حضرت فرمودند و آن بی دولستان آپس از وصول افواج طاهره از ما لو که رنجیه روی او با بر جا نسب
طلایت که بخت نهادند و بحقیقت خان که از ملزمان سلطان محمود کجرا قی بود و بعد از قوت سلطان نمود

علم استفاده بر افزایش شده دعوی رهابت مبنی و توسل بستن امرای عظام بالوه در آمده به کدام جایی
خود است غرف شده عرضه شدها بر همین آن محل ارسال داشتند و چون ران خبر تووجه حبود فیروزی
شنید قلعه چیخور را سامان آذفه چند ساله بسیج نژاد روسوار را جهودت معتقد سپرداری چشم و ناکه از روی
نگران نامی اور تهور صرب المثل بودند سخخام دادند خود را بجهاتی و خوارکنارشید و موكبی
کن بحوالی آن قسلوکه دور از نژاد را بباب ساخت زیاده از دروغ و همیشه آنقدر با همین کوه که آمد
و شد خلایق سینود به بخش کرده سکشد درود فیبال فرموده بمحاصره آن هفت کماشتند و در
جهاره از نفا بآن نیز دست ساخته طها و نقیبها قلعه رسانیده وزیر دیوار قسلو از دروغ مغلوب
در روی یقینکه بر کرده تنش در زدن و چون حکم شده که بیادران تصریحه باشند که چون اش
در زند و دلوار از هم باشند نبردستی نموده سکله را بگرفت در آوردن همین که با روشنی از اش
دادند از برج عظیم را بسیج و بنیاد کشیده با سمعی از کفار که در انجا بودند بر روسوار بردند اغذیه ای از
ارهی باشند و خشیده محوفه دوم اس که فتحه بوده افواج باشناهی دلوار را زیر کشیده دیره دویزند که خود
را امزوون اند از نزد پیکار دران نیز از اش درگفت و فریب دویست هزار از این نامی بودند
و چهل سس از محق افغان که آماده در فتح بودند همه بهوا بر مرید غربی از زمین فرمان بروخت و آن هدایت

نایخواه کروه رسید و غفت ماوراء رکان فسلو افتاد و بون بر پریس باز زان این ساخته عالم شد
خود را رسانده دور زد و گیرنداز می خورد و دسته ایشان دست از جان نشسته هجوم آوردند و پنهان و پیش
دارند و می تغلق سبک بر غازیان اسخون بر گشته و این شیر مردانه کشته و سوتنه بیشترین دلخواه
و مکمل شده از اطراف و حیانی در آمدند و او و جانف نی سید اند ناکنکه نفعی از شبک کشته شدند و
بیل سردار از کفار بر آن رخنه آمده مردم را بر خوب تحریص سکر و منظمه هی تغلق در دست برالله
نشین که بر سایه طور می ترتیب باقیه لبر و نشسته بودند تغلق را حواله صلح نموده انگلیان بر
بین نی او زدن که همانجا سرد کشت را جهان چون سردار را کشته دیدند چون کرد و سجد زن
در افسوس ادبار سوتند و صباح آن هضرت وس انسانی تعلوه در آمده سید فیصل را از زاده سلطان
تعلوه در آورد و اعدا را پام ساختند و بیل سارا با یکان ساخته و خرطوم هجیده محصور آن هضرت
آورد و را جهان داده طلاق داده کشته شدند و عیسی اشرف فیل عام شد و از کفار سی هزار کسر
بجهنم فرستد و حابوک شیر از مسلمان کشته شدند و در بیب پانصد نفر بجز بستانک لاخ ملا شدند و در دست
پنج ماه اخپشن قسلو دیگران بمسخرید آمد و سبک سبک برگشته شدن مردم آن بود که در زمان عصده
سیم هجری که سلطان علاء الدین عجمی در عثمانیه وغت روز این قسلو را کفرت شد بود و ریاحن کشید

نپروافنه آنل این مانده بودند در پیو انسا بسته سنتیه تقدیم رسانیدند از عرب انگل هر حضرت در سبای
بهند و مجان قسلمه که از قدر انداری و کم خطا می اینها بهادران شکوه داشتند پیش بود مر جنبد نفخ منبار
کردند از اینها نی با فتنه افراد از هر شد که چون رسکار فیروزی در سجن گرفتهن و غارت و ماراج اس
حصار کرم سند این بنده و مجان که تا هزار کس بودند امیر عیال خود را چون اسیران تقدیم ساخته روان شدند
و چون نیکان داشتند که باید هایی شکر جمی را اسیر کرده بی برند و مابین تبریز بخلاف بات فتنه و صغان
که در بخت سبک اقدس متوجه سنجیر قلعه ماند و رام پوره کشته بود همچنان با این اتفاق نهاد و میشوند
عرس اشیانی بعد از سخن روز توافق فرسوده فماده روز در اعیان افتخار فیض خواهند داشت
اغار ساسیزد هم در مقام رحمت اقرای نزدیکی کرست و بعد فراغ از لوازم شادمانی لوایی معاویت
بسته قدر خلاصه از تفاوت این دو اسیر و سکار از پیش قطع سافت فرسوده با تردد هم خواهند
ردست بر فرق نتغیران قدر هم سینت از دم اند افتند و از استقر خلافت فرمان طلب نیایم انکه خبل که در میان
پنجاب بیکسر حسین قلیخان برادرش محست فرسوده سرکار سنجیر سول سری محمد خان فتوحیست پی در سکار
ماوه بقطب الدین محمد خان غنایت شد و سرکار مسح فیض علیش و شهاب الدین احمد خان از بالوہ آمد نظر
خان را لمحی از کثرت استعمال مایی و مکانیک سکار ساخت از نظام کریم خان افتخار فعالیت بعیده کار دانی شهاب الدین
علن اسلام فخر از

خان حواله فرمودند و امرای خلیفه کام که در پیور شر چنور برگا س به دند بگم از نفر دیگرته تنبه ابرهیم بن
دیلمیمین بر را که باز از کوچک است مالوه آمد و شدش از زنگنه هندر دان که فتنید و آن متنه اکنینه از راه را جذب
و لایت در ساختند و آن نا، کام بکسرات نیزه سعی از بزرگی اتفاق نظر کردند و تهرین نهشت
کوب عالی یصرب تپه هر اتفاق فهاد و آن سلوه در ساده می سال چهاردهم خلیفه که در نظر
ای سرجن ابر و مفتح کشت و آن قلعه را مبتدا خان سپهندند و محبون خان فهاد بجهب برعی عالم بیع
سلع کاچیر را که راجه را مینهند از اتفاق نان می بیع کلی طریقه در دست خود را نهشت بمنزد در آورد و همین
سال روز چهارشنبه هفدهم ربیع لاول منصد و مهنا و نهشت چری کوهر نکتابی خلافت و شهیاری با خضر
سلفت و شنیاری از سفرق سعادت ملوع نمود و همان رسمایه همیت رهت فرمود و از فستیجورین نوی
روح افزار در کره می باشد عز عذر سید می بیع این مژده حابن بخشن خرسن کیم و زر نهار حبندند و آن سدار
و دهان شوکت و جهان کیم برای سلطان سیم نهادند و چندین خطرات در وضع این اسم سبارک بخون طاهر
از نفر کشت اسلامی ذات در سیحه هفات احیشم و مراجع دولت دیگر سلاست افق میمین آن
مولود نهابت محمود و دیگر مانعیت سه ای سیحه تاب الدعوات شیخ سید مجتبی که بطبع این قبال
بنارت دارد و بودی از شعر ادیشه هور لوجه الکبر نارنجی دارد و پنمه دیگری کوهر درج اکنینه ای گفته و

و خواجہ سین مردمی قصیده کفشت که از مردم صرایع اول نارنج جلوس باشند و از مردم صرایع اغتر نارنج نمودند
باشند زاده میل میبود و ده هزار روپه میل نهاد که سبب از زان فضیله نهاد نهاد و سد الحمد لازم بی
جهه علاش شاهزاده کوهر مجدد محمد عدل امیر کنوار وزیر ایوب اتفاقات آنکه حضرت عرش شبانی را بهداشت
کلکی اسراع زاده شاهزاده ببر شاهزاده داد و چون از زان نارنج تهیه شده سال دیگر کشیده باز این سام
دولت خدا و اوقیان روز کاخ خوبیه آناره را بر حضرت عرش شبانی کهنه الگامی نذر پاده
از اکره نابا جسیر بزمی است نموده اما وسیابی نارنج معین الدین حنفی قدم سره نشند و در میال
پا ترد هم جلوس شب عینی سیوم محروم مهد و پهنا و سب یزدی حق حل و علا فرزند احمد
خانتر ماشیا شاه عذرالست کست کر رفت سرمه و دو ولادت این سرمه و دو نیزه پور در حوالی منزل شیخ
سیم اتفاق نهاد و نام این شاهزاده علی شاه از این شاهزاده مرا اوسیمه دوست نهاد نهاد فاسد اسلام
و لادت شاهزاده هر روز نارنج نهاد که از مردم صرایع اول نارنج دلادت سلطان سیم و از مردم صرایع اول نارنج
نمودند شاهزاده هر روز نارنج نهاد زنورها که چو سلطان سیم نهاد نازل نوایی شاه هر را این اکبر غافل دیدند
طموی پیر حبشهای عالی نرتیب بافت نیزه سام خان خانخان نجفیه اوایی مرسم نهاد از خوبی
میر کاوه عالی پرسیده سعادت استیلام عتبه خلافت در یافته ماز خفت معاودت کرنده بدان مختار
و لذت

و حضرت عرش انسانی بجهة ادائی شکر و تقدیم لوازم حق کذار می نهاد بابت روشه علمیه خواهد میعنی الحن
والدین قدس سره تویه فرمودند وزیر اجنبی عمان یکران عزیزت بجهوس ماکو معطوف گشت اکثر
راجهای آن نوامی صدقه عورت کبوتش عان کشیدند و در بوقت بازیها در حاکم مالوه که از اینجا
صدق اولایت با تهمام ارامی منظمه سر کردان دادی هر چیزی ببرد بینهونی طالع آمده سعادت
اسنان بوس در بابت منسوب انواع نوادرش کرد بد و بس از مراغه تهظیم ہمام آن صوب
شکار کنان نهاد بابت فرار فابق الانوار شیخ فرمیدند میگشتند که درین صورت بخاب
و اینست نشریه ببرند روزی در اینجا در راه که به شکار کوخر قصه فرمودند شاترده کرو
پایاده بینوی ملی کرده سیزده کوخر شکار منودند و حبین بوزورش تزدیم جبوس در طلاقه هن
آرایش پائیت و اینجا ملامه بنهضت فرمودند چون بربابی سبور رسیدند میزرا غیریز کوک ملقب
سجان غلطیم ازین راه که این پرست در عاکس بود حضرت زناویه زاده سیم و میزدانت عصیت
خناد خوشیش بصفیافت تردود ایام پیکش کذرا بندوشا عویی ماریخ آن گفته سهان غیربرندسه
شهرزاد و رزان جاعنان محبت بصیر استقر اندیشه از راه اجنبی غطف داشتند در تزلیح
نبرده شکر خان سیریشی حلیت کستاخنها دلی او سما خندی سور غطف داشتایی یکنشه مغید کردند

و منصب او را بشهیار خان علایت فرموده مردود کرد که فرمود و زی ساختند و مجهن
نازد شیخ الاسلام غیج سیمی ساکن سکنی تردد سعادت فرمودند که همه مسیت دران
سر اقبال طرح افتاد اند رفته گلمگمی مطاع عالم مطاع نباشی سهار سخنه و عمارت لکن شرف استفاده
باشت و سکری پیغمبر مشهور کرد بدرود دران به کاخ سجد عالی و خانقاہ داساس یافت و بعده لکر و به
هران تحریح شده با تمام رسیده والا بر عی فی الیکڑ نامه صاحب براونیا ریح تهمیت آن سجد
یافته و سال بعد از جلوس شعسم از خان خانان سکن خان را که در اتفاق نام عصرت میکند را بد
زر جنپور بعتقیل پو آورد و استفاع علامه او فرمود و حضرت عسکر شیانی تقدیرات او را غفو
فرموده مسجد و منصب ایام سفروار خانه بر کار لکه شو بجا بپرسیش مرحمت کردند او بعد رسیدن اک
در کنیت و در تجویت اهل عصاد خان را داشت و توانی با قاسم براونیا در رکاه خالد رسیده چون خار
بیدادی سرکن که بر این که دران آنکه رسیده محمود باشد و فتح خان و دیگر امراء
متهمان قیین فرمود و مسیت داد و میم ربع اثنا نبی سلطان ایاره میرابد فراز خان را برداشت خواهد بود رسیده
حسن حکیم از پروردگاری ایشان سرا داق عصت را که خالد کوب
دولت بود بدب اینقدر عجل و میکست در غایة شیخ دانیال که از مشیان روشه خواه معین الدین فرمود
لعلیه السلام

بسلاح ارسنه بود در اجیر کل داشتند و در حوالی تاکور نو مرد ولادت شاهزاده علی
نژاد سرت افزایی خاطر قدسی مطابع هر کرد که درس حارسنه دو هم جادی الاؤ
نصد و هفده و ده هزار قدم بعرضه و جوده مناسب هست همی سخن دانیال بسطان
دانیال نو سو هشتم و هشتادین سال سخن سبیم ششی رشد نمود سخن سندی نایخ
مانند چون سکر منقلاب جوانی سردس رسید راه انسی چند را بجهت بطریق رساست پیش خان
کلان فرستاد و در وقت خصت که خان نذکور بیکیک را از اهالی پان مسیداد را جهولی زان یاف
جهد هری انجان زد و بهادر نام اعماقی عازم خان نذ بر برادرانه را بجهت را کرسه بر رسم زد و در
اور اینهم فرستادند و بهادر تبرن سهیں جرات منظور نظر حضرت عرس اشسان کردند و در سلک قور
چان امظام کرفت و رفسه قبور تکمیل شده برسید کار طلبی در سلک امراء عظام منسلک است
دو سبب این ای احمد ای حکم تعطیل عام سروی صدور یافت و در خان در عرصه ماشروعه روز
الشام کرفت خان مسکون در رکاب سعادت می بود الفقهه چون رایات اقبال خسر و زی این
مک رسید امرای ازولایت طرقاً ذکر نهاد بجهت موئنه و چهاردهم حجب خان احمد ابا دسفر
را بابت اعمال شد و طوابیف انا مفرم عبودیت بر سده خلافت هناده کامبانبان و امان

کردند و تعریف احمد آباد و ملک کجرات مساج مان نیت صاکه مسد و سان در اکثر صفات
ستین اقایم روی زمین است ملک کجرات خلاصه مند و سستان فرار مافت و شهر احمد آباد خلیله
کجرات و حکومت احمد آباد بجان غطسم سر را کوکه تغییر یافتد و پریات دیر مثل روده
و چنان شد و سرت و غیره که بزرگان در تصرف داشتند با مردم کجرات درست فرمودند ولایت
کجرات بعد از بیان مزرا مان بر زم غوینش کرنده در اماں اقبال رای سیر در بابی سور
بجان بند را تجربه کرد که احمد آباد هست هفت باغت حون کجرات بان خیال امک
حضرت عس اشانی ملک کجرات بر سرور سابق بران هاسلم خواهد داشت افضل را
بعد از زمین بوسستا مسد در بیان که امکام هم امکان کجرات با رای غطام رجوع شد
و اهم از اور عالیه سرور را مقرر کشت می تیقنه بیان شد که ان خیال دینه شورا بود کوشش کردی
خود رای نیمه اکنجه مصلحت در سسه همانه سه انجام سفر در شهر بازند و در اسای راه بعزم شاهد
رسید که اخبار الملک کجراتی سلک بیهودی احصار کرد و راه فرز را شرک نیت را عتماد خان سایر
کشور مان نیز اراده کافر ختنی دارند لدر جرم شهباز خان بکم شرف، احمد آباد امده اعتماد خان و
سایر کجرات بان سوی رخسار الملک که پیشتر از رسیدن او را نیمه بود نیز اولی عنوانه حضور بر و گفت

لیل

حضرت عسکر شیخی انجام ده را مقید ساخته، مرایی معتبر قدر هم سپهبد نزد و چون سایرگاه مزدایان
بعد فرار از مالو و بودایت کجوات امده سرکار بردو وه وان صد و ده میزرا ابراهیم متصرف شده
و سورت با تواضع بدست محمد حبین پیرزا افتاده بود چنان پندر وان بو ای راشاه پیرزا خاور نزدی
یکنفر در حضرت عسکر شیخی استخدمنامه ای از دست آن کافر نعمتان معروف و رسید
و در ضمن محارابت عظیم بوقوع موسم باد جو بذلت میزان رکاب سعادت سرمازیم خیرت بر
روح علم اقبال و زید و میر را من فتنه شدت و بعضی کجا مان که محبت اتفاقاً در وقت مهد مهبا بودند برا
دوا و اوره شده از الولاست بدر فتنه شدند اکرچه اکسر مردم عدهه باشد ای درین خلیه ای صعب لکه ای آمدند
نهایت انزویی هنگ تصرف او بیایی دولت قاهره در مدروش رفیع روزی سال سانز و هم طیب
در احمد باوار اسکی نفت و درین محمد خان جنسی تعصی خون حکمی خان کجرانی سنت عمار
والله اوقیان رسید و خان عظیم کو که بصوبه داری انجام افراشند و سرکار صدوح و اسد و قطب
الدین محمد خان در کارپنچ بیرمحمد خان مشهور بجان کلان عالم عظیم خان وهم حبین سایر محالهای امرای
علم عظیم فرموده رو رعید الصبح سنه ثمان و سعیه ای احمد باوار ای
حلیس برا فرشند و خان عظیم را با وکیل امراء بخلاف نوازشات سرافراز ساخته ای حد و دید

غصت الغلاف از زانی دشتند و راچعلیجان در کجرات بسادت علامت مستعد شویدند
خسروانه احمداصیانه بخادرس هر جب نمود و مکفرخان را حکومت داشت و این خانه علایمیان را کنیت داشت
در سروی علیه اشتبه ای امراء بخاپ رسید که ابراز نیمیان مرزا نزل بجزل غبار و سه برانگیخته هنچه
امدوار اسما بخل و در انگی بعد ماست افواج قاهره مسلا کرد و بدیه اسرار پنهانی مکافات سر در رسیده
خان نالم میان در کذشت و عالی از نژارت اصول اوبنات هشده و حضر دهم محرم
السرا انسال احسر رسیده و بزمیت فرار فالص الا نوار فاسکر کرد و میان فرمت بقرعه و جعل
معطوف داشند و حون دار اخلاق سه فمیور دویم صغر مفترایات جعل کرد امرای عظام از
بلاد و اسعار روی امید مر رکاه سرمار کاه نهاده سعادت اند و خسدا ارا حمله میان قلمیان حاکم لذهور
ماکر اراد اشکو و زیبدات اسان و الد فرق درت بر افرخست و معود سین پیر را با سایر اسنان
مسفع مجبر سیخور آورده لصم اینجنت بخطاب خانه ای حلیف اساره و سد و حون کوتاه
بیهان سکوه ماره رسید محمد من مرزا که ارکجرات کرنده بدولت اما در فهود و مص عتم شمرده
با زبرانیک در امده قلعه روح و کنیت از طلب اندیجان و حسن خان هر ای کرسه فتویش نکن و اسرا
دو شرخان فردی و ساره بیان سر اصل دار و دشتند و امرای عظام و اطمیخان در احمد امدادی

جمع شده هر رور با مخالفان مکالمه مکرر نمود کار سرا و بیایی دولت نکشید در مطلعه حمد اما و محسن کسه و خدش هم
بدرگاه فرستاده استدعا در تو جدر ایام بات اقبال نمودند حضرت مرسی رسایی مبدرقه امداد بزرگی
با پنهانی از دل ایمان حان شاوشل سرزاخان حصف سرخان رسیع حان کوکه و هرم حماده سوزار درست
بست و مهارم رفع الداعر سال سلطنت طوسی از کره اینجا فرستاده مدنی بر پشت مردم کشش اندکی
سازوں شتر مرغ غدر زیر پر و در دشنه به ماه مکرر بزرگ قاعده الدبور ریعن الخن سراف کرد بدله آفران مذکور
از خطه احیبی سوار شده روی برآ و نهادند و منع تقب دو راهه راه در راه روز طی نموده کسر و می ایذا و
صیده بودند که افواح مخالفان نهادند و امرای معاشر کجهات فرست برادران ارا حمد ایادی
ما انکه مسراں رکاب دولت لکتر از هزار سوار بودند و شرست مخالف رزاییه ای رست هزار سوار بود
نهانند فضی فرس صوف فخر مخفف فرسوده خود بودت باشد سوار طرح شده نزد محمد بن سرزاقدم
هزات مس نهاده جلد سخت در گرفت همادران حان نباشیس دهه مع خونه کن وشنان
جان استاد کار داده سهم و اسد مار اصیور دز کار حک کردند و بکرات و مرات حضر عس ایضا
مس سس خود ترد سامان فرسودند و ایمانی فتح عظیم فسبب اولیای دولت شد و محمد بن زرزا
دستگیر کرد سوارین کشس و کو سس و راجع ماقبه بودند که افسد املاک کو رانی که را و هر خان غظم

بسته بود از خبرگش محمد حسین بهرادر کو جهای سه مراده مانع بر رسوار جلور مررسید و درین میز قدر
از حکم اول نس اعد در نبوت سعی را مجده مکوان نهاده و راسک محمد حسین مردار از بالا فیل بین
اور روپنده رساندند و در نبوت خان عظیم دامادی کرد و شهر بودند امده سرف باوس در پایه
حضرت خاقان اکمال محبت خان عظیم را در آنکه شش ایالت نیم اشغال فرمودند و صادران
غیر بدیل بحث نداشتند و از هم صفوی عینهم را از هم بگشتهند و اعشار الملاک فوج خود را نیز دیده و خواست
که بعیت خود را از در طه ملک بباشد بخت رساند باقی اسپس بجا بسته رفوم سخنوار را بسته زین
بر روی رسین افتاد و سه را بمن کمال رسیده سرشن را سبک بریده اور و و دران عرصه بگشته اند
بنی کمیر ارو و دو بیل بک و دفتر رفاقت شمار اعد و رخیش بشمار و از هم فر دری فرس سخن
سما و سخنند و از نمردم سیفون کو که و سه را بخال زاده صادق خان و عروه سخن رفاقت
از محمد نای سکریکار اند و فستی که دمادی محمد نای باستانی تو اندند ارکمن بطور منقصه ظهور
جلوه نموده صدرت عرس ایل لوارم شکری در وده بار وده روز در صدر جامع احمد آباد و برسند اقبال تکن
سده عبد از فراغ انتظام ولاست بکرات رایت فتح و نصرت سفر خلیت برافر رسید و
خان عظیم ز بسته روسابن با و بکر مبده نای محمد نهاده همانجا اند داشته خصت فرمودند و غناه الدن

۲۷۳

اشرف بود است زمین بپرس فرق عزت را برافرخت و نصیر ام اکبر سی را مام آمدیں موضع
کرد و پنده دست اوزن نثار ساخت لکن سا مر عدم اسعد او سفر درین بویش از معاویت همراه
باشدند و ناین کام مر جمعت اشرف در کوس اکره بگذشت بدر خود روز کار عربت بگذراشد و چون راهی
اتهال بدرا سلطنت نسبت پروردی دست فرمود کوکب طایع او حاضر نداشت باز جمعت تها عذرخواه
القصبه حرب است در الخلافه بشیاب الدین احمد خان مقرر فرموده رو رسم نهم صفر ما سازد نایی والله
و مخدرات منع نهاد و مصیح مفریان ب ط عزت برسی سے اور راه در باسیکنیان متوجه تکه
سرق سند و دیرس کرو طائل فویلی نه فوح فوح برآ فیصل مفترض و شاتر و هشیم رسع النافی ایا
نفرت طراز بظاهر مسد برآ فرشید و درین راه مزد و متع و لهست کمر سقی محبلینیان سر بر خلیفه و محمد خان
سرور افراشند و راهی تو دریل اکر گزانت امده تخفیت عال انجما بعرض رسانید و چون داو د افغان معمول
آنست آزو فه و بسیاب نمود دری بود اور وصول کمرب والا ابواب ارسال رسیل و انعام ازمار و سالکی
مفتح رست و نعم خان خانمیان دوکباره مرا که از مرانی می هرمه رسکه مسد و فرشید صدقی و صلح بسیدنداده
همت جهان نشانی حضرت مهرم اسس افغان مصروف بود روز بروز اسباب قلعه سیری سان
بسافت چون متوجه سند و سند مر اسفهانی که علم خبر مسد است حکم شد که استخراج و استکناف

دوال و اوضاع نماید و او این بست استخراج کرده... مرودی اکبر را کت ساون: برد ملک له
کف داد و سرون نماند سئیست و سخرا فتاوی بود و سور از خود نزدش جمی از خبر داشت ان اواور
برگشی اند صدر اه که از سرس کرد کو جرخان عده دولت او با مجموع فیلان و عموم سبا هیان
برا خانکی فرار نمود و روز سو رسمی درسلو ہر یار آمد بعضی از اضطراب و رهار اکرسیس فند غزلی دیگر
عدم شدن دارکنفرمیتیها از هجوم مردم فرزد و دعی در بلایس برا مدن ماحصل از دحام کرد پیدا
وفحی عظیم لص اولیای دولت شد و اموال و ریاست سمار و دولت و دست و سفل و علام فتوح
نمرف بمنادان صرب معار در آمد و مولف برادری مصح ملاد مسماه راجح لغتہ کند راند و حسن برعده
که از زبونی چنانچه نعمت پوسته بود برست اتفاق دوسا سار سد و ستم خان خانقانان هاسداری از امرا
نادر و ملکه جوزنان خان مسار که سماران ہر سر ایک سکن مسحر مکار حص باخت ار وصول
اردوی کسان لوچ مکرد در انگریز مدت عالک مکار مسحی سد تبین اتفاق اندک چون خان
باندہ رسید و اندھک سکت ماسه از علک ماندہ بدرفت وس از عاصی هاسی مان باز
دل بر محاسن و معاویه و از مفہیں جنگ در کرس کو جرخان سرکش نجات مان رسیده خشم زد
حسیان چون سمش در میان خود رہی در هر بزم خبر فتحی کو جرخان از خفت ذرن محل اپ

خان خانان رخم خود و هر کشی اغماز کرد و انفعان نام کرد و تعاویض کرد و مرسید رسیده روند کار بچای
رسیدکه در انفعان قدرت حرکت نماند و نیزیست خاکهان عدان اپکرد و اینده مردم را کرد او داد
و ارشاد فعاتیر بر کوچه خان رسیده او را از پادر آورد و داد و داد و نیز رسیده شکرده بگرف کنک
و بنابر سکه همان اطفال او وران جا به دشت و خان خانان بعد اسلام رخم نهاده نهاده رسیده
در هبای سلکه هم مشغول کشید داد و لازمه هجر و عبار کی باشان خود مجلس خان اند و مشتر خود را از
سیان کشا و پسر خان داشت و بعد را خواست خان شمسه احواله نوری خود کرد و اخیرت صحبت شدید شدید
ما مر صعی بیست خود بکم داد و بسیه خست داده در خواست لعصر او ارجisor عنود و ولایت او داشته
مر حشیده و هندرین سال صاحطه داع و معیج جمع مهارکه محو ده و ععن کرد و می روایح کفت و ارجیعت
اس اهمیت حکمیت ای و عاصی عالم در برابر اطراف است و در آغاز این میتم حبس مکملین ملکم
عده ای خضرت مسلم سلطان ملکم که در جبال پیر اخان بود بعد از این در محل حرم باشدایی کرد و بتو بجهه هنر
حیا کرسد و حکیم ابوالصیح و حکیم عالیون کرد بعد داده هایون غلی و بعد ازان تمام نام ماند و حکیم نور الدین
پسران مولانا عسید از زاده کیلانی ای اراق امده بجادت استان بوس نزد شد مد کاره هر سه برادر
یکدست طبع و خدمت فهم و حکایت صوری و معنوی ای رستم بودند اما حکیم ابوالفتح ساسکی و بکر و شرت

انم اینها

ورسه او صدر بح ارماده زاریست و کامن کرد شت و کمپنی هام او صدمه صاجان نبرده است این سه
و حکیم نوزالین که خالی از افراد بخود بیان حال ماند اما اتفاق نمود و درین امام مر را سلمان نبرده را
سلمان ابو عسید کو رکان والی چشتان ارسلان طبیعت خود را شاه ریخ ولدا برآ هم مرا کرد در
حکم پیغمبر است در دم سر محمد خان سعادت رسید ازان مکان برآمده نزد سر احمد سکم کهاب رسید
و حون مر را حلاس نوع او سر امروزه هند وستان آورده عضده نیست بدر ناه فرستاد حضرت
عس اسلیحه هنر ار روسه ما دیر اسبب و حند خوب برهن سر را فرستادند و فرمان نشانه حکای غمال
هر شهر و هر تصرف که عبور سر زان واقع شود شرایط بیان نداری بخدمت رسیدم رسانید و چون به حکم دوی " "
در این لحظه محصور رسید حضرت پیغمبر از رکان دولت و امانتی باستقبال فرستادند و گفتو
ازان نظر ایجاد شد در آن روز فرمان نیست که بجهات رکرسد محمدی محل فریادی و زینب رویی و
رسانی طلاق و تغیره ای ایسته و برگردان و برخطلوم مطاسی ای سند و سیاه اویخته از رو و ازه محصور باش
کدوی یهود و طرف را قطع را برداشت و میان هر دو میل کیم از این یوز که قلاده طلاق و مرصع فناش شسته
باشد و دو کما و دار به را سرافرازی زرد و زی مردن سخن کهادرند و حون صحرای این ایشان ایشان
حضرت باستقبال سر را سوارند حون سر بر سر را رسیدند مر را لی کاشی ای ای

بچا آورده حضرت نظر برگشتن سررا نموده از اسب فرواده در اعشر عطفت کردند که شد
که با ارب کوشش تمام نماید چون بد وس خاره رسیدند سر زار از هستی خود برخی سلسلت
نندند و مر را سهم فیافت؛ امر عجیب نفت و مکرر کاس سه سر زار اصهدم شر فست روم عرب کسیدند
و با بودن میان انواع تغفیرات داشتند و چون بعد از حدی استدعای زدن زار خود کشته خود را
دادند و عساکه هزار رودمه نقد سوای احسان مد فرج فرستادند و ملح خان نامور کرد بدر کشیدن جهان در
رااه خذهات بقعد هم رساند و سلح سر زار رودمه دیگر از خزانه کشور است سلم سر را نماید و هدمن سالم
بردار سه مسأله منشید کشیده از راه عراق منفذ نبرگش و بر علاوه فرشتن دست ناست جنگ
محل خود تدبیخ اینکه در چون بجهاد در فن رسیدند که نعم خان خان خانان با حل طبعی در کور
مکاله دویست هشت سپه در داد و نهضان باز سر برگشتن خان خان خان خانان خواهی زاده سر را
صوبه دار لامور را قابی زر دروری و چاقی و مکرسی و اس بازین طلاق کشیده باشی در امر اراده
فرستاده دلابت حکای رتعییر او بناه ملیخان عصر میانشیده در را ایل سال بست و گنگ نیز پیکه
با سمه را کنکا ما محمر را سوییل عاری خان و دیگر ام را عیاد و صفحیان کمی ایل سکر دسواری باست و
دبر و عالیب اندیه دلایلی این فرشته شد و کنجه کنجه زست چون بو رطبه تکی راهها علیه کسر سرمه عزیز نیام
مال پیکه.

بیان سیاه راه یا فقره فرمان بطلب راصد، سنکه صادر کشت که هجریه هادو او بیعت نمود
رسیدهون در باب مرثی شکر رسیدند که با وجود این حال کسوز، نشکنندزدم را لذ
غارست و تاراج ولاست ران ایکلها مانع بود، این سبب، حسره فرزند خضریه روم
ماند و از احتجاج که هان عظیم پیرا کوکس سوس همان ملایست و ارسو او کوکوش باعث آنکه از کرد
میرزا خان خلف سر امغان مامال مک بجهالت سرافراز شد و سدریں ایام دا و داغان
ماخان جهان حکم کرد و سکرید و سرا و بد رکا و فرستاد مد و مدد زیبا از برکاه والاسع
شسرنک روزه فروزان وه مژا خلعت از همام همسر رئیس که مصحوب سلطان خواجه خاوند محمد و
ارسال بافت و حضرت سلطان مهران سردمه بر منه کرد اهرام بسته قدم مند مشایعیت سلطان
خواه فتوذند و حسون در اعلی ارسل میت و ددم جبرسن س مع جاه و بدل رسید که کل رخ سکم
صسه مر را کامران کرد در جهان عقد میرزا ابراهیم جمیں بود و در ان زمان که میرزا و مذکور از افواح فاهره
مکت هاشم از کجرات آواره شد مکلم مذکور و مطوف مس مرد اسره در احمد را کننه بھوب دکن نزه
ضندی در این جمیع سرگردانی کشیده اکنون برخیزی محبی اراده باش روی بقیه بدریا کجرات نهاده اندلما
منه مرتغع سا محیست حکم شد که سهاب الدین خان مارایی مالوه میورت سنانه میرزا نمی صد اکنفران

رساند و امرای عظیم مطابق حکم محاکم در آمده بپرس تبع ایدار مغزیند را ز دماغ روز کار او بر
آوردن و میرا سکس خود ره غمان هر چیز نولاس خادم بس فیت در جمیعین فاروقی او شفید
ساده ببر کاه فخر ساز و هم درین سال شاه مصطفی شیرازی که مرد سخنبد کار دان دیوان خانه نان بود
سبب الطلب بدل نزت رسیده خود در حرم خسروانه سده بنصب دیوان کل مرا فراری یافت و در
اویل سنه تیس و سوم الهی شعبان خان بیگنی مسسه رامی معمور که بیش از نان مانکن نهاد
و دکنرا ارجمند کرد و بده و اس از معادوت افواج قاهره با پسر لیورش بود و شسته بود
معین کردید و خان مذکور بولاست رما در آمده داد غارت و تاراج داده سردر رانی او نهاده در گو
سانت و حون رانا در مسلمه که مبنی است در این شمار خان بفتح و نظرت می صره انقلوب برداشته در خود را
بعنود در راه میم بسی ارسلوه فرو داده در نزت و سسرخان معادوت خود دوارد هم ربع الدو
مخابق است مردم بسیار مواد حضرت فتحی ها و صلح اسد علیه و سلم منعقد در مودن و با حضور عادت و علا
وسایع دام اصلی و عام داده سفر کشیده در راه روت نام این شهر از مواید حسان بیهوده نهادند
و چون عرض رسیده بود که حضرت رسالت نیا و خلفای رشدین رضوان اسد عالی طلبم اتعین
و خلفای عبا شی به نیس خوب شد خطر مخواهد بود از ران سرمهش میر تمیور صهیان دسر را علیه
فائزه از

خوانده افراطی پیور ب صحیح تغفیرت تقاضا کرد که در کلی از محکمات نسبت غفعات عمل نمایند تا بر این
روز مسجد و سرمهد جامع دارالملاحت مخصوص پاپ بر شرف سر نهاده میباشد از این خطا بهت شدند و سکبار کنی
حضر و افع شد و بزرگ افتادند بعد از آن تبروس تمام او ای این ایات فتحی فتوح زند خداوند
که ما را خسروی داد دل دانما و بازوی قوی داد بعد داد ما را کرد همچون سخن عذر از خجال
ما بردن کرد بود صحنم ز عذنم برتر عیاشان و اللهم اکبر و همس ایاس خفار فرموده خما جمع
او اکردند و در عضوان سال سب و هارم روی بحضور قضاه و علماء مسلمین در میان آمد
و سمن درین بود که اخلاقی نفع اجتناب و محبد برسلطان مسوان کرد شیخ مبارک و مولانا علام
و محمد وصی الملک سلطان نوری سیح عبد السنی صدر و صدر جهان معنی و عالیان بجهتی در کره نوسته مهری
کرد و مدرسه امداد در او روند و جمیور مسلمان که جامع اصول و فروع آن و بین دریافت صدقی و صیانت
التفاف دارد بعد از تدریس را فی و مام فانی در عوامی ایه الکریم اطعنه اللہ و اطیعو ارسوی والو
الا امرتکم و دیگر احادیث صحیح و غیره لک من سوابع العقلیه والعلمه حکم کردند که مرتبه سلطان عالی
عند اللدر را وه ای مرید محمد است و حضرت خلیفه اعلی و علیل و مسلم بالله امداد اکرد درین
که من المحمد بن مسیح نهاده بعده صاحب خود یکی ای احمد حمید سنت نعمت بنی ادم

و مصلحت و اسلام عالم خسارت نموده مانند نسب مکمل فسر با بند امام ایشان بر کاوه امام لذزم
سته دالیف اکرم حسن رای صواب سماعی خزوی حکمی از حکام فرادری داشت که مخالف نمی شد
و سبب ترقیه عالم و عالمیان بوده باشد مخالفت این موجب سخط اخیری و مسراں و نبوی و
دینی است و کان ذلك نی سه رسانه سبع دهانه دشمن و دشنه و در هیئت از نسب
مرحص موده حون را مات اجلال سلطان وورا مهر صعی که از دو ایام حضر اباد است رسید
در اینجا کسی سور بر طرف رسانه رسیدند از احواله سیسم حبیب امام عس فراجه معین الدین رحم
غره حب غرم ر حضر فرمودند و بر در حقی سی کروه راه طی کرد و ششم حب باستانه مبارک
رسیدند و بر در یک منوچه در ازاله خفت سیمود شدند هر در حقی کروه طی کرد و هشتم طا نزکور
پرداز حا پرتو اقبال ام ختنده و خوش را که طول این بست کرد و عنان این سر کز بود و در هنون در نجاحه
مشهور سده بودند از در سرخ دسیا و دسیده کردند نزد کروه بودند که مجموع این دلاغم نامند درین
درس امام مردوز را مرا وصفه ایم مسخر مودند داشن زرگر که مبلع کرد که بود در هیئت عیش و
چون جبر ارسک خان حسن صوره دار بنا کاره بفرض مکلاع عرض رسیده ظهر خان ممالک دلایل
مکلاع مبنید مرتبه کرد و در موئحان منصب بحیی کری اخصاها کرفت و میرادهم مردای نیپر داشت

با این

دیو اینی اصار پیاسند و حکیم ابوالصعج انصهارت و اینی مس شده ساری امرا ام کوک مظفرون بیان
دشنه بر انصوب رحمت فرمودند و حکم کرد که چون مظفرخان برسید آسمانی برادر خانمان
سونی مروانه در کاه نشود چون مظفرخان بران جا رسید هر سه خان از نفوذ مشمار و نفایل گلایه
وصد و هناد شکر فیل روانه در کاه پیشی ساخت و ازان چاک خان نذکور سرداری را علیه ارزی
ضم کرده رواید بی ب ار حاکم مردم برآورده تبیل داران حواله فرمود و ایهات را سخت کرد
و املاع بندگ ک و قدرخان ابن دولت را بجز بابت از روه خاطر ساخت و ایهات از و متصدیه غبار
مسه مرنفع کرد یه و جمی ارح ناس همان اینی وزیر بدهه با بر کامهاره بابت مظفر نمودند مسر اسراف الدین بن
که از مقدمه دکه بات در صبس بود بار عمو جراهم او نموده بر سکاله فر ساده بودند و معمونی
که ملک کوکه مسر را حکیم که از و رخندهه سر بر کاه آمده نوارش را ماقسه بود و ماما ماقس ایل سرهان
محمد ولاد بودند تند باد حوار داشت از هر طرف برخاست و مظفرخان در سال سیست و سیم حلوب
کشنه سد عراض اولیا می دوست سکل بر کنترت ارماب ملدف و اسند عاد کوک مک بر کاه
رسید و مسر را عصر کوکه مدارک بعضیه را کرد و از خواست این حدس بود عرض اسمای
اور ایل بر ره صحابه کوکه ایزد ابراء اور ده که خاص اعظم حاصل و سخنواری منصب ملکه مرتبت